

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	صحیفه سجادیه. شرح
عنوان و نام پدیدآور	عرفان اسلامی: شرحی جامع بر صحیفه سجادیه / تألیف مکارم شیرازی؛ با همکاری محمدرضا آشتیانی... [و دیگران]
مشخصات نشر	قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۵ -
مشخصات ظاهری	ج ۲.
شابک	دوره) 978-964-533-240-0؛ ۲۵۰۰۰۰ ریال: ج ۱: 978-964-533-241-7؛ ج ۲: 978-964-533-262-2
وضعیت فهرست‌نویسی: فایا.	
یادداشت	همکاران محمدرضا آشتیانی، محمدجواد ارسطو، سید عبدالمهدی توکل، سعید داودی، محمدجواد رودگر، احمد قدسی
یادداشت	ج ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۶) (فیپا).
موضوع	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه - عرفان
موضوع	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه - نقد و تفسیر
موضوع	عرفان
شناسه افزوده	آشتیانی، محمدرضا، ۱۳۱۹ -
شناسه افزوده	علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸-۹۴ ق. صحیفه سجادیه. شرح
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ ۳۰۴۲۵۷ ص ۲۶۷/۱/ع۸ BP
رده‌بندی دیوپی	۲۹۷/۷۷۲
شماره کتاب‌شناسی	۴۳۸۶۶۸۰

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

عرفان اسلامی / ج ۲

(شرحی جامع بر صحیفه سجادیه)

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۷۵ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۶

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک دوره: ۰-۲۴۰-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸

شابک: ۲-۲۶۲-۵۳۳-۹۶۴-۹۷۸



قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir

به سفارش

دفتر آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله)

غیر قابل فروش

فهرست مطالب

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه).....	۱۳
صحیفه سجاده، گنجینه‌ای بی بدیل	۱۳

دعای اول / ۱۵

دعا در یک نگاه	۱۵
بخش اول	۱۷
شرح و تفسیر	۱۸
ازلیت و ابدیت	۱۸
خرافه رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت	۲۲
مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت	۲۵
بخش دوم	۴۷
شرح و تفسیر	۴۷
شکر نعمت، نعمت بزرگی است!	۴۷
تفاوت حمد و شکر	۴۸
تفاوت منت و نعمت	۴۹
بخش سوم	۵۷
شرح و تفسیر	۵۸
تو رابه خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم	۵۸
مواقف الاشهاد کجاست؟	۷۲
علیین کجاست؟	۷۵

بخش چهارم.....	۷۷
شرح و تفسیر.....	۷۷
سه موهبت عظیم الهی.....	۷۷
منظور از طیبات رزق چیست؟.....	۸۰
آیات تسخیر.....	۸۳
بخش پنجم.....	۸۷
شرح و تفسیر.....	۸۷
قادر بر شکر او نیستیم.....	۸۷
نکته‌ها.....	۸۹
۱. همه به او نیازمندند.....	۸۹
۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟.....	۹۱
بخش ششم.....	۹۳
شرح و تفسیر.....	۹۴
هفت موهبت مهم الهی.....	۹۴
نکته‌ها.....	۱۰۱
۱. نکته مهمی درباره صفات خداوند.....	۱۰۱
۲. امتحانات الهی.....	۱۰۴
بخش هفتم.....	۱۰۷
شرح و تفسیر.....	۱۰۸
مهم‌ترین نعمت الهی.....	۱۰۸
مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی.....	۱۱۴
حقیقت توبه چیست؟.....	۱۱۵
شرایط توبه.....	۱۱۶
بخش هشتم.....	۱۲۱
شرح و تفسیر.....	۱۲۲
جامع‌ترین حمد.....	۱۲۲

نکته‌ها	۱۲۸
۱. گستره حمد در منابع اسلامی	۱۲۸
۲. فلسفه حمد	۱۳۳
۳. حمد اجمالی و تفصیلی	۱۳۳

دعای دوم / ۱۳۵

دعا در یک نگاه	۱۳۵
بخش اول	۱۳۷
شرح و تفسیر	۱۳۷
شکر نعمت و جود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله	۱۳۷
بخش دوم	۱۴۵
شرح و تفسیر	۱۴۵
امام رحمت و کلید برکت	۱۴۵
بخش سوم	۱۴۹
شرح و تفسیر	۱۵۰
درود به خاطر این همه فداکاری	۱۵۰
بخش چهارم	۱۵۹
شرح و تفسیر	۱۵۹
زحمات طاقت فرسای تبلیغ امت	۱۵۹
بخش پنجم	۱۶۳
شرح و تفسیر	۱۶۴
طوفان‌های شدید مدینه	۱۶۴
بخش ششم	۱۷۳
شرح و تفسیر	۱۷۴
پاداش‌های عظیم الهی	۱۷۴

دعای سوم / ۱۸۱

۱۸۱	دعا در یک نگاه.....
۱۸۳	بخش اول.....
۱۸۴	شرح و تفسیر.....
۱۸۴	درود بر حاملان عرش الهی.....
۱۹۳	بخش دوم.....
۱۹۵	شرح و تفسیر.....
۱۹۵	مأموریت‌های فرشتگان.....
۱۹۶	حُجُب چیست؟.....
۲۱۷	بخش سوم.....
۲۱۸	شرح و تفسیر.....
۲۱۸	بر مأموران باده‌ها و ابرها و باران‌ها درود فرست.....
۲۲۸	سؤال در قبر و عذاب و نعمت در آن.....
۲۳۱	بخش چهارم.....
۲۳۲	شرح و تفسیر.....
۲۳۲	مأمورانی که از مأموریتشان بی‌خبریم.....
۲۳۷	پیام‌های این دعا.....
۲۳۸	ملائکه در قرآن مجید.....
۲۳۹	اوصاف فرشتگان در قرآن مجید.....
۲۴۰	اوصاف فرشتگان در نهج‌البلاغه.....
۲۴۲	حقیقت ملائکه.....

دعای چهارم / ۲۴۵

۲۴۵	دعا در یک نگاه.....
۲۴۷	بخش اول.....
۲۴۷	شرح و تفسیر.....
۲۴۷	پیروان انبیای پیشین.....

۲۵۳	بخش دوم
۲۵۴	شرح و تفسیر
۲۵۴	یاران و یثۃ پیامبر ﷺ
۲۶۴	صحابه و یاران پیامبر ﷺ چه کسانی بودند؟
۲۶۸	۱. صحابه کیان‌اند؟
۲۷۰	۲. دلیل عدالت صحابه
۲۷۶	۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه
۲۷۷	۴. احادیث و آیات معارض با عدالت همهٔ صحابه
۲۸۱	سرنوشت برخی از صحابه پس از رسول خدا ﷺ
۲۹۵	عذر ناموجه
۲۹۸	فلسفهٔ دعا در حق صحابهٔ بزرگوار
۲۹۹	بخش سوم
۳۰۰	شرح و تفسیر
۳۰۰	درود بر تابعین
۳۰۶	تابعین مقبول و غیر مقبول
۳۰۹	بخش چهارم
۳۱۰	شرح و تفسیر
۳۱۰	تابعین عام
۳۲۳	جمع‌بندی و چکیدهٔ دعا

دعای پنجم / ۳۲۵

۳۲۵	دعا در یک نگاه
۳۲۷	بخش اول
۳۲۸	شرح و تفسیر
۳۲۸	شگفتی‌های جهان آفرینش پایان‌ناپذیر است
۳۳۵	اسباب قرب الی الله

إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

از دعا‌های امام علیه السلام است

آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای

الهی می‌پرداخت و می‌فرمود:

دعا در یک نگاه

امام علیه السلام در این دعا نخست به حمد و ثنای الهی پرداخته و بخشی از صفات او را شرح می‌دهد. آنگاه به آفرینش موجودات و انسان اشاره کرده و نعمت‌هایش را بر این انسان یکی بعد از دیگری برمی‌شمرد و هر کدام را با حمد و ثنای الهی همراه می‌سازد، به گونه‌ای که حدود بیست بار خدا را برای این نعمت‌های مختلف حمد و ثنا می‌گوید و انسان را با نعمت‌های الهی که یکی از آنها همین توفیق شکر نعمت‌های اوست آشنا می‌سازد.

بخش اول

۱. الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَ الْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ.
۲. الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.
۳. ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعاً، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعاً.
۴. ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيراً عَمَّا قَدَّمَهُمُ إِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدِماً إِلَى مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ.
۵. وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.
۶. ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلاً مَوْقُوتاً، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ، وَ يَرْهَقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ.
۷. حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، قَبَضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى عَدَلاً مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.

ترجمه

۱. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز بود، بی آن که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی آن که آخری بعد از او باشد.
۲. او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام وصف کنندگان از توصیف او عاجز.
۳. خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی آن که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت.

۴. آنگاه آن‌ها را در مسیر اراده نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به‌گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است.
۵. خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید.
۶. سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به‌سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید.
۷. این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به‌طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به‌سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به‌خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید». تمام این امور مطابق برنامه عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است و نعمت‌های او پی‌درپی می‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران درمقابل کارهایشان مسئول‌اند».

شرح و تفسیر

ازلیت و ابدیت

جمعی از مترجمان و مفسران صحیفه سجّادیه این دعا را به سی بخش تقسیم کرده‌اند، ولی درواقع، نه بخش کامل است که هر کدام با «الحمد لله» و شکر و سپاس الهی شروع می‌شود و از زاویه‌های مختلف به نعمت‌های الهی نگاه می‌کند و خدا را برای آن شکر و سپاس می‌گوید.

در مقدمه آن، گوینده‌ای که معلوم نیست چه کسی بوده چنین می‌گوید:
 «آن حضرت هنگامی که شروع به دعا می‌کرد نخست به حمد و ثنای الهی
 می‌پرداخت»؛ (وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَالثَّنَاءِ عَلَيْهِ).

در بخش اول، نخست به سراغ حمد و ثنای الهی به سبب ازلیت و ابدیت او
 می‌رود، عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در آغاز
 بود، بی آن‌که آغازی قبل از او باشد و در آخر خواهد بود، بی آن‌که آخری بعد از او
 باشد»؛ (فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ).

هنگامی که به عالم امکان و موجوداتی که پیوسته فانی می‌شوند و جای خود
 را به موجوداتی دیگر می‌دهند نگاه می‌کنیم از آن به وجودی پی می‌بریم که ازلی
 است، زیرا اگر موجودات ناپایدار، معلول وجود دیگری مانند خود باشند، این
 سلسله به صورت تسلسل پیش می‌رود و می‌دانیم، تسلسل از نظر فلسفی باطل
 است، زیرا معنای تسلسل این است که عده بی‌شماری از علت و معلول‌ها متکی
 به هم باشند بی آن‌که به واجب الوجودی منتهی شوند و به یقین، عده بی‌شمار
 فقیر و نیازمند، نیازمند است و اگر بی‌نهایت صفر را در کنار هم بگذاریم باز
 تبدیل به عدد نمی‌شود. بنابراین باید سرچشمه حیات و وجود، وجودی ازلی
 باشد تا وجود عالم امکان قابل تفسیر شود.

به تعبیر ساده‌تر، نمی‌توانیم بگوییم این زمین و آسمان معلول علتی است و آن
 خود معلول علتی دیگر و به همین ترتیب، به هر جا می‌رسیم معلول علت دیگری
 باشد بی آن‌که آغازی داشته باشد، زیرا سلسله‌ای تشکیل می‌شود از بی‌نهایت
 معلول‌ها که بدون علت ثابت و پایداری به وجود آمده باشند. بنابراین سرسلسله
 وجود حتماً باید واجب الوجود باشد که هستی‌اش از درون ذات اوست نه از
 بیرون ذاتش.

و اگر وجودی ازلی باشد، حتماً ابدی خواهد بود، چراکه هستی‌اش از درون ذات اوست و بنابراین پایان‌پذیر نمی‌تواند باشد و اگر وجودی ابدی نبود باید تاکنون پایان یافته باشد، زیرا بی‌نهایت زمان بر او گذشته است. مثلاً اگر فرض کنیم خورشید، که عمری دارد، اگر در بی‌نهایت زمان گذشته وجود داشته، قطعاً پایان یافته است؛ اگر می‌بینیم پایان نیافته دلیل بر این است که آغازی داشته است. کوتاه‌سخن این که آنچه آغاز ندارد، پایان هم ندارد و آنچه آغاز دارد پایان هم دارد.

و این که در آیه سوم سوره حدید می‌خوانیم: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» اشاره به همین معناست. و در نهج البلاغه آمده است: «لَيْسَ لِأَوَّلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ وَلَا لِآخِرِيَّتِهِ انْقِضَاءٌ هُوَ الْأَوَّلُ وَلَمْ يَزَلْ وَالْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ؛ برای اوّل بودن او آغاز نیست و نه برای ازلیتش پایانی. آغازی است که همواره بوده و پایانی است که سرآمدی ندارد».^۱ و هنگامی که بر ما ثابت شد که او وجودی ازلی و ابدی است و غنی بالذات و مبری از عوارض عالم ماده، روشن می‌شود که «او کسی است که چشم‌های بینایان از دیدن او ناتوان است و افکار و اوهام وصف‌کنندگان از توصیف او عاجز»؛ (الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ).

آری! نه چشم او را می‌بیند، چراکه جسم نیست تا قابل رؤیت با چشم باشد و نه عقل به عمق ذات و صفاتش می‌رسد، چراکه عقل و دانش ما محدود است و او وجودی است نامحدود؛ و محدود چگونه می‌تواند نامحدود را آن‌گونه که هست درک کند؟!

قرآن مجید نیز می‌گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ «چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳.

نعمت‌ها و باخبر از دقایق امور و آگاه از همه چیز است».^۱ در آیات سورۀ بقره می‌خوانیم که بنی اسرائیل به پیامبرشان موسی اصرار کردند که باید خدا را به ما نشان دهی و با چشمان خود او را ببینیم تا سخنان او را باور کنیم. او هرچه خواست به آن‌ها بفهماند که خداوند با چشم قابل رؤیت نیست و برتر از آن است که با چشم ظاهر دیده شود آن‌ها دست از اصرار خود برداشتند.

او ناچار به فرمان الهی، گروهی از آن‌ها را همراه خود به کوه طور برد: «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم». فرمود: «هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر، اگر تاب بیاورد که در جای خود ثابت بماند، مرا خواهی دید». اما هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم شکست و متلاشی کرد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو از این که با چشم تو را ببینم!» من به سوی تو بازگشتم. و من نخستین مؤمنانم؛ «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».^۲

به یقین، موسی می‌دانست که خداوند با چشم سر دیده نمی‌شود، ولی اصرار بنی اسرائیل که گفتند: «یا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»؛ «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم».^۳ سبب شد که موسی آن‌ها را به کوه ببرد و تقاضای آن‌ها را مطرح کند و آن جواب صریح و دندان‌شکن را بشنود.

۱. انعام، آیه ۱۰۳.

۲. اعراف، آیه ۱۴۳.

۳. بقره، آیه ۵۵.

با توجه به این که «لن» بنابر تصریح علمای ادب، برای نفی ابد به کار می‌رود، مفهوم آیه این است که ای موسی! هرگز خداوند را نخواهی دید. البته دلیل عدم رؤیت خداوند یک دلیل عقلی روشن دارد و آن این که رؤیت با چشم، مخصوص اجسام است و اجسام، نیازمند زمان و مکان‌اند و دارای اجزایی هستند، در حالی که خداوند نه زمان دارد و نه مکان و نه اجزایی و این استدلال همان‌گونه که عدم امکان رؤیت را در دنیا ثابت می‌کند، عدم امکان آن را در آخرت نیز به ثبوت می‌رساند.

خرافه رؤیت خداوند با چشم سر در قیامت

گروه زیادی از اهل سنت معتقدند که خداوند در قیامت دیده خواهد شد و به گفته نویسنده تفسیر المنار: «وهذا مذهب أهل السنة والعلم بالحديث؛ این عقیده اهل سنت و عالمان حدیث است».^۱ و عجیب‌تر این که حتی محققان معاصر و به اصطلاح، روشن فکر آن‌ها نیز به این موضوع تمایل نشان می‌دهند و گاه سرسختانه از آن دفاع می‌کنند؛ در حالی که، همان‌گونه که گفتیم، در عدم جواز رؤیت خداوند، هیچ تفاوتی میان دنیا و آخرت نیست؛ او وجودی است مافوق ماده، آیا در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می‌شود و از مقام نامحدود بودن به محدودیت خواهد گرایید؟ آیا او در آن روز تبدیل به جسم با عوارض جسمانی می‌شود؟ دلایل عقلی همه این سخنان نادرست را نفی می‌کند. توضیح: آیات فراوانی از قرآن مجید خداوند را از هر جهت نامحدود معرفی می‌کند:

در آیات مربوط به قبله می‌خوانیم: «وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُّوا فَثَمَّ وَجْهُهُ

۱. تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۵۳.

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ «مشرق و مغرب، از آن خداست! پس به هر سو رو کنید، رو به خدا کرده‌اید. خداوند، واسع و به همه چیز داناست».^۱

در آیه نجوی آمده است: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾؛ «هیچ‌گاه سه نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند چهارمین آن‌هاست، و هیچ‌گاه پنج نفر با هم نجوا نمی‌کنند مگر این که خداوند ششمین آن‌هاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر این که او همراه آن‌هاست هر جا که باشند».^۲

این آیه با صراحت می‌گوید: «هرجا نجوا و سخنان درگوشی باشد، اگر سه نفر باشند خداوند چهارمین آن‌هاست و اگر پنج نفر باشند خداوند ششمین آن‌هاست، و نه کمتر از این و نه بیشتر خواهد بود، مگر این که او با آن‌ها همراه است، هرکجا باشند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ «او با شماست، هرجا باشید».^۳

و در جای دیگر می‌خوانیم: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛ «ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم، و ما به او از ر قلبش (یا ر گردنش) نزدیک‌تریم».^۴

در جای دیگر فرموده است: ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾؛ «و بدانید خداوند به قدری به شما نزدیک است که میان انسان و قلب او حائل می‌شود».^۵

۱. بقره، آیه ۱۱۵.

۲. مجادله، آیه ۷.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. ق، آیه ۱۶.

۵. انفال، آیه ۲۴.

نیز می‌فرماید: «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «و آگاه باشید که او به همه چیز احاطه دارد».^۱

این آیات که مجموعه مهمی از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، با صراحت، هرگونه محدودیتی را از خداوند نفی می‌کند، در حالی که اگر خداوند به صورت جسمی درآید، قطعاً محدود خواهد بود و مکان خاصی خواهد داشت که مردم به او نگاه کنند.

حقیقت این است که مسئله جسمیت و رؤیت خداوند یک تفکر انحرافی یهودی است که در تورات محرف کنونی کاملاً منعکس است. در آن جا می‌خوانیم: و آواز خداوند را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می‌خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم را آواز کرده، وی را گفت که کجایی؟! او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که برهنه‌ام، به سبب آن پنهان شدم. و خدا به او گفت: تو را که گفت که برهنه‌ای؟ آیا از درختی که تو را امر کردم، نخوری و خوردی؟! و آدم گفت: زنی که از برای بودن با من دادی، او از آن درخت به من داد که خوردم؛ و خداوند خدا گفت: اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد، و خورده دائماً زنده ماند. پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند تا آن‌که در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحتم نماید....^۲

مسئله جسمیت و محدود بودن خداوند از جهات مختلف، در این عبارات دیده می‌شود و بعید نیست به وسیله افراد مرموز، این تفکر انحرافی به منابع اسلامی نفوذ کرده باشد.

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. تورات، سفر پیدایش، باب سوم، آیه ۸ به بعد.

در این جا نکته جالبی وجود دارد و آن این که آن‌ها که می‌گویند: خداوند در قیامت دیده می‌شود، آیا تمام وجود او را می‌بینند یا بعضی از وجود او را؟ هرگاه بگویند: تمام وجود او را می‌بینند، نشانه آشکار محدود بودن وجود اوست و اگر بگویند: بخشی از وجود او را می‌بینند، سؤال می‌کنیم: کدام بخش از وجود او را؟ در هر حال، لازمه این سخن این است که خداوند اجزایی دارد، خواه تمام او را ببینند یا بخشی از او را و وجودش نیازمند آن اجزا می‌باشد، بنابراین او غنی بالذات نیست، بلکه فقیر بالذات است.

مهم‌ترین مستند قائلین به رؤیت

مهم‌ترین مستندی که جماعت اهل سنت برای وقوع دیدن خداوند با چشم سر در قیامت دارند روایات متعددی است که در «صحاح» آن‌ها نقل شده است. بعضی از بی‌خبران مانند «ابن تیمیه» بی‌آن‌که در دلالت و سند این روایات تأمل کنند ادعای تواتر این روایات را کرده‌اند، او می‌گوید: «أما اثبات رؤية الله تعالى بالأبصار في الآخرة فهو قول سلف الأمة وأئمتها وجماهير المسلمين من أهل المذاهب الأربعة وغيرها، وقد تواترت فيه الأحاديث عن النبي ﷺ عند علماء الحديث، وجمهور القائلين بالرؤية، يقولون: يرى عياناً مواجهة؛ اثبات رؤيت خداوند با چشم در آخرت، قول پیشینیان امت و پیشوایان و جمهور مسلمین از اهل مذاهب چهارگانه و غیر آن است و احادیث متواتره از پیغمبر اکرم ﷺ در نزد علمای حدیث نقل شده است و همه قائلین به رؤیت معتقدند که با چشم ظاهر روبرو دیده می‌شود».^۱

در حالی که دقت در این روایات نشان می‌دهد که مشکلات فراوانی دارد.

۱. منهاج السنة، ج ۳، ص ۳۴۱.

به عنوان نمونه سیزده روایتی را که بخاری در صحیح خود در باب «وجوه یومئذ ناضرة إلى ربّها ناظرة» آورده مورد بررسی قرار می دهیم. تعدادی از این روایات اصلاً دلالت بر مقصود ندارند، مانند روایات ۵ و ۷ و ۹.

تعدادی از آنها تعبیر به لقاء الله دارد (مانند روایات ۸ و ۱۱ و ۱۳) که به شهادت آیات قرآن، لقاء الله به معنای مشاهده با چشم در قیامت نیست، زیرا درباره کفار هم این تعبیر در قرآن آمده است. در آیه ۱۴ سوره سجده می خوانیم: «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ» «هذا» در این آیه خطاب به کفار است و می گوید: لقاء روز قیامت را به فراموشی سپرده اند، یعنی آنها هم لقائی دارند، ولی آن را به فراموشی سپرده اند.

در بسیاری از آیات قرآن تعبیر به لقاء الله به معنای ایمان به معاد آمده است، مانند آیه ۳۳ سوره مؤمنون: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ» که منظور از تکذیب لقاء آخرت، همان تکذیب معاد است و در آیه ۷۱ سوره زمر می خوانیم: «وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» شما را نسبت به لقاء روز قیامت انداز می کردند. در حالی که انداز مربوط به کافران است.

بنابراین روایات لقاء الله هیچ گونه دلالتی بر مسأله رویت با چشم ندارد. و بعضی از روایات این باب دلالت بر خلاف دارد، مانند روایت ۱۰ که می گوید: «مَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ، إِلَّا رِءَاءُ الْكِبَرِ عَلَى وَجْهِهِ» در میان این جمعیت و پروردگارشان رداء عظمت خداوند مانع از نگاه کردن به خدا می شود.^۱ یعنی با توجه به عظمت پروردگار، رؤیت امکان پذیر نیست. و در بعضی تعبیر بسیار عجیبی دیده می شود، مانند حدیث ۷ که می گوید:

۱. سنن کبری، نسائی، ج ۶، ص ۴۴۳.

«فَاسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ وَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ؛ مَنْ فِي قِيَامَتِ اجَازَةِ مِي گيرم که در خانه خدا بروم و به من اجازه می دهد که به خانه اش بروم و هنگامی که او را دیدم به سجده می افتم».^۱

بر اساس این روایت، خداوند مانند انسان‌ها محدود در جایگاه خاصی و خانه‌ای است، در حالی که قرآن مجید با صراحت می گوید: تمام عالم صحنه حضور خداوند است و هر جا باشید با شماست.

از میان روایات باقی مانده، سه روایت که دلالت بر رؤیت دارد از یک نفر نقل شده و او «جریح» است.

گویا ادعاکننده تواتر فقط عنوان باب را دیده و بعد احادیث را با سرانگشت شمرده و ادعای تواتر کرده است، در حالی که دقت در روایات به ما نشان می دهد مسأله چیز دیگری است.

بنابراین اگر روایاتی در این باب و ابواب دیگر و صحاح دیگر باقی بماند در حد خبر واحد یا خبر مستفیض است که خبر ظنی محسوب می شود و در مسأله رؤیت خداوند که بازگشت به بحث اعتقادات می کند، تنها، دلیل قطعی کارساز است.

اضافه بر این‌ها روایاتی که دلالت بر رؤیت دارد - چنان‌که گفتیم - مخالف کتاب الله است و هیچ روایتی برخلاف کتاب الله پذیرفته نیست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «فَانْظُرُوا مَا وَاطَأَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ نگاه کنید به احادیث، آنچه موافق کتاب خداست بپذیرید و آنچه مخالف است رها سازید».^۲

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در آیات متعددی از قرآن مجید، نامحدود بودن

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۳.

۲. جامع بیان العلم و فضلہ، ج ۲، ص ۴۲؛ فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والافتاء، ج ۴، ص ۳۲۴.

وجود خداوند به صراحت بیان شده است، از جمله «أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ»؛ «آگاه باشید که خداوند به هر چیزی احاطه دارد»^۱؛ «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»؛ «به هر سو نگاه کنید خداوند در آن جاست»^۲. و آیه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ «هر کجا باشید او با شماست»^۳. و می دانیم که رؤیت خداوند به معنای رؤیت حسی و جسمی، مساوی با محدودیت و داشتن زمان و مکان خاصی است. بنابراین هر روایتی که برخلاف آن باشد باید کنار گذاشته شود، چون مخالف کتاب الله است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که سرسلسله عارفان جهان، بعد از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است در نهج البلاغه می فرماید: «نه چشم ظاهر او را می بیند و نه چشم باطن به کنه ذاتش می رسد»؛ (وَالرَّادُّ أَنْاسِيَّ الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ)^۴. در خطبه دیگری با بیان فصیح و رسایش می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَظِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ؛ حمد و سپاس خدایی را سزااست که حواس، او را درک نکند و مکان ها وی را دربر نگیرد؛ دیده ها او را نبیند و پوشش ها او را مستور نسازد»^۵.

امام سجاده (علیه السلام) در جمله بعد می فرماید: «فهم وانديشة توصيف كندگان از وصف او عاجز و ناتوان است»؛ (وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ).

دلیل آن هم روشن است، زیرا یک موجود محدود از جمیع جهات، مانند انسان، چگونه می تواند به وجود نامحدودی همچون وجود خداوند پی ببرد و به همین دلیل می گوییم: کسی به کنه ذات خدا پی نمی برد و نه به کنه صفات خدا. بلکه معرفت ما نسبت به ذات و صفات خداوند یک معرفت اجمالی است و نه

۱. فصلت، آیه ۵۴.

۲. بقره، آیه ۱۱۵.

۳. حدید، آیه ۴.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

۵. همان، خطبه ۱۸۵.

تفصیلی، که از طریق شناخت آثار او حاصل می‌شود؛ از آثارش به علم و حکمت و قدرت و حیاتش پی می‌بریم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در یک تعبیر جالب و زیبا در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ أَعْلَامُ الْوُجُودِ، عَلَى إِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُودِ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشْبِهُونَ بِهِ وَ الْجَا حِدُونَ لَهُ عُلُوءًا كَبِيرًا؛ عقول و خردها را بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود بر کنه صفاتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت خود باز نداشته است. هم اوست که نشانه‌های هستی، دل‌های منکران را به اقرار بر وجودش واداشته است. (آری) او بسیار برتر است از گفتار تشبیه‌کنندگان (آن‌ها که او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند) و منکران (آن‌ها که یا ایمان به او ندارند و یا شناخت او را غیر ممکن می‌پندارند)».^۱

آنگاه امام علیه السلام به سراغ آفرینش مخلوقات جهان می‌رود و می‌فرماید: «خداوند با قدرتش مخلوقات را آفرید بی‌آن‌که این آفرینش سابقه‌ای داشته باشد و با مشیت خود به اختراع آن‌ها پرداخت»؛ (ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا).

درباره این‌که تفاوت «ابتداع» که از ماده «بدعت» است و «اختراع» که از ماده «خرع» است چیست؟ مفسران صحیفه نظرهای متفاوتی دارند. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی دیگر معانی متفاوتی برای آن بیان کرده‌اند.

آنچه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد این است که «ابتداع» به معنای آفرینش بدون

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

هیچ‌گونه مثال و مانند و بدون سابقه، نه از نظر ماده و نه از نظر هیأت باشد، ولی «اختراع» آن است که ماده، سابقه داشته باشد اما هیأت آن بی سابقه باشد.

به تعبیر دیگر، ابتداع در مورد ایجاد نخستین است که نه ماده‌ای وجود داشته و نه هیأتی و اختراع در مورد ایجادهای پی‌درپی بعد از آن است که مواد را خداوند پیوسته تغییر می‌دهد و از هیأتی به هیأت دیگر درمی‌آورد، همان‌گونه که قرآن کریم درباره مراحل جنین در شکم مادر می‌فرماید: «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»؛ «او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی‌های سه‌گانه پوخته شکم، رحم و کیسه جنین، آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می‌بخشد».^۱ تمام چیزهایی که انسان‌ها می‌سازند یا نقشی می‌کشند و یا ابداع و اختراعی دارند، همه آن‌ها برگرفته از اموری است که مشاهده کرده‌اند و گاه چند مورد را به هم می‌آمیزند؛ مثلاً نقاش، سرگوسفند را با بدن شتر و دست و پای شیر همراه می‌کند و نقش تازه‌ای ایجاد می‌نماید، ولی در هر حال ابداعاتی است با سابقه. تنها خداوند لایزال است که اشیا را بدون مثال قبلی خلق می‌کند. ابداعات او به گونه‌ای است که مثلاً انسان را آفرینشی پس از آفرینش دیگر در محیط رحم در ظلمات ثلاث (تاریکی‌های سه‌گانه حاصل از پوست شکم، پوخته رحم و کیسه‌ای که جنین در آن قرار دارد) ابداع می‌کند؛ نه همچون نقاشان که برای کشیدن صورت ساده‌ای باید از نور کافی برخوردار باشند.

امروز، با بسیاری از مخلوقات الهی کاملاً آشنا هستیم، ولی از ابداع آن بی‌خبریم.

اگر قبل از آفرینش آب به ما می‌گفتند: خدا می‌خواهد چیزی بیافریند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم و نه جنبه غذایی دارد و بدون کالری است، در عین

۱. زمر، آیه ۶.

حال حیات همه موجودات به آن وابسته است و بدون آن حتی یک روز نمی‌توانند زنده بمانند، به آسانی در زمین فرو می‌رود، با تغییر شکل در آسمان‌ها پرواز می‌کند و به سرعت از جایی به جای دیگر حرکت می‌نمایند و به ما سلامتی و طراوت و نشاط می‌دهد و شکل ثابتی نیز ندارد، یعنی می‌تواند به هر شکلی درآید.

هیچ‌کس نمی‌توانست چنین چیزی را تصور و باور کند، اما خداوند آب را آفرید و همه این ویژگی‌ها را در آن مشاهده کردیم.

و یا اگر قبل از آفرینش نور گفته می‌شد: خداوند موجودی ابداع می‌کند که نه رنگ دارد و نه بو و نه طعم، بلکه وزن هم ندارد، از بسیاری از موانع مانند آب و هوا عبور می‌کند، در اعماق دریاها فرو می‌رود، در یک چشم برهم زدن از شرق کره خاکی به غرب، و از شمال آن به جنوب می‌رود؛ نه جنبه غذایی دارد، نه جزء بدن انسان می‌شود و در عین حال سرچشمه حیات همه موجودات است و بدون آن زندگی ممکن نیست.

قطعاً تصور چنین چیزی غیر ممکن بود، ولی بعد از آفرینش نور، دیدیم همه آن‌ها در آن وجود دارد.

آنگاه به مرحله دوم برنامه‌های خلقت اشاره کرده و حرکت موجودات را طبق برنامه منظم و مرتبی ترسیم می‌کند و تدبیر الهی را در جهان روشن می‌سازد، می‌فرماید: «آنگاه آن‌ها را در مسیر اراده نافذ خود به حرکت درآورد و در طریق محبت خویش برانگیخت، به گونه‌ای که نه توان تأخیر از آنچه آن‌ها را مقدم داشته، دارند و نه توان پیشی گرفتن بر آنچه آن‌ها را مؤخر داشته است»؛ (ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَ لَهُمْ إِلَيْهِ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَقْدُّمًا إِلَيْ مَا آخَّرَهُمْ عَنْهُ).

این همان مقام ربوبیت پروردگار و حاکمیت او بر جهان هستی است که در

وصف رب العالمین خلاصه شده است. قابل توجه این که در جمله اول اشاره به حرکت موجودات در مسیر اراده خداوند می کند و در جمله دوم در مسیر محبت. تعبیر به اراده الهی که همان علم و قدرت او نسبت به نظام احسن عالم آفرینش است مفهوم عامی دارد که تعبیر به «سیل محبت» آن را به شکل خاصی مجسم می کند.

به تعبیر دیگر، اراده خداوند آمیخته با محبت اوست و این محبت الهی است که عالم آفرینش را ابداع فرموده و موجودات را از نقص به کمال پیش می برد. و نیز به تعبیر دیگر، عشق است که چرخ های جهان را به گردش درمی آورد و عشق خداوند به بندگان همان رحمت و اسعه اوست که یکی از آثار آن عشق بندگان به خداوند می باشد.

بعضی از شارحان، ضمیر «محبت» را ضمیر مفعولی گرفته اند، نه فاعلی، یعنی محبت بندگان به خدا و معتقدند که هرکس راهی را برمیگزیند، راهی به سوی محبت اوست، هرچند در تشخیص مصداق گرفتار اشتباه می شود.

به گفته مرحوم شهید مطهری: آن گیاه که حرکت می کند جز عشق او چیزی در سر ندارد و آن سنگ هم که می گوئیم با قوه جاذبه به سوی زمین پرتاب می شود در واقع غیر از این که ذات حق را جستجو کند و محبت او در ذات اوست چیز دیگری نیست. آنگاه آیاتی مانند «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»^۱ معنای گسترده تری پیدا می کند.

سپس در ادامه سخن به اشعار شاعرانی که در این زمینه نظم هایی سروده اند اشاره می کند، از جمله شعر معروف نظامی:

خبر داری که سیاحان افلاک چرا گردند گرد مرکز خاک؟
چه می خواهند زین منزل بریدن که می جویند زین محمل کشیدن؟

۱. اسراء، آیه ۴۴.

در این محراب‌گه معبودشان کیست؟ از این آمد شدن مقصودشان چیست؟
همه هستند سرگردان چو پرگار پدیدآورنده خود را طلبکار
نیز به شعر حافظ اشاره می‌کند که می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم وز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم^۱
ولی ظاهر عبارت این است که ضمیر «محبته» ضمیر فاعلی است، همان‌گونه
که ضمیر «ارادته» فاعلی است، یعنی اراده خداوند و محبت خداوند، مخلوقات
را در مسیرشان به حرکت درآورده است.

جمله «ثُمَّ سَلَكَ بِهْمُ... وَ بَعَثَهُمْ...» این تفاوت را در بر دارد که در جمله اول،
منظور اموری است که از اختیار ما بیرون بوده و خداوند برای ما قرار داده است.
مانند زمان و مکان تولد ما و ساختمان ویژه جسم و روح ما و امثال آن. ولی جمله
دوم ناظر به امور اختیاری است که ما را به آن دعوت کرده، یعنی اطاعت اوامر
و پرهیز از نواهی، زیرا در مفهوم «بَعَثَ» این معنا وجود دارد.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا مفهوم جمله بالا مسأله جبر نیست؟
اگر بندگان از خود اراده‌ای ندارند که چیزی را که خدا مقدم داشته مؤخر سازند
و چیزی را که مؤخر ساخته مقدم کنند و تغییری در مخلوقات الهی ایجاد نمایند،
بنابراین اراده و اختیاری در آن‌ها وجود ندارد.

ولی جمله مذکور ناظر به امور غیر اختیاری در مسأله خلقت است، زیرا
می‌دانیم که انسان، تنها اختیار افعال خود را دارد، نه امور دیگر، مانند خواصی که
در موجودات، مانند آب و آتش، آفریده شده یا زمان و مکانی که برای خلقت او
در نظر گرفته شده یا مقدار عمر و میزان توانایی‌های وجودش. اجباری بودن این
امور، مسلم است و ارتباطی به مسأله جبر و اختیار که مربوط به اعمال انسان
است ندارد.

۱. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۶۰۹.

حتی در مورد اعمال انسان نیز می‌توان گفت که آن هم به یک معنا اجباری است، یعنی خداوند الزاماً انسان را مختار قرار داده و صفت اختیار را خداوند به او داده است، نه این‌که خود او این صفت را برای خود پذیرفته باشد. او ملزم است که مختار باشد و براساس اختیار، اعمال خود را تنظیم کند و این مذهب جبر را نفی می‌کند.

به یقین، اعتقاد به جبر چیزی نیست که انبیا و اولیای الهی از آن دفاع کنند، زیرا اگر انسان‌ها در اعمالشان مجبور باشند، نه بعثت انبیا مفهومی خواهد داشت، نه نزول کتاب‌های آسمانی، نه حساب روز قیامت و نه ثواب و عقاب، و تشویق نیکوکاران و مجازات بدکاران هیچ‌کدام مفهومی نخواهد داشت.

ضمائری که در جمله‌های بالا آمده است می‌تواند به انسان‌ها برگردد، چون ضمیر عاقل است و ممکن است به تمام مخلوقات برگردد، زیرا گاهی از ضمیر عاقل به معنای عام نیز استفاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به سراغ تقسیم ارزاق توسط خداوند نسبت به بندگان رفته، چنین عرضه می‌دارد: «خداوند برای هر نوعی از مخلوقات خود قوت و روزی معلوم و معینی از رزق خود قرار داد که نه کسی می‌تواند چیزی از مقدار آن بکاهد و نه چیزی بر کمبود آن بیفزاید»؛ (وَجَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّةً مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ).

«قوت» به معنای ارزاقی است که قوت و نیروی بدن را حفظ می‌کند و به انسان حیات می‌بخشد و در معجم مقاییس اللغة آمده است که از ماده «قوت» گرفته شده، زیرا سبب قوت و قدرت بدن است. در عبارت امام علیه السلام به معنای رزق آمده، زیرا بعد از آن می‌فرماید: «مِنْ رِزْقِهِ» که «مِنْ» در این جا بیانیه است.

امام علیه السلام در این جا ارزاق و نعمت‌های مادی را غذای روح شمرده است، در حالی که در بدو نظر، انسان آن‌ها را غذای جسم می‌داند. این به خاطر آن است که

تقویت جسم، سرانجام به تقویت روح منتهی می‌شود و تصمیم‌گیرنده در کارها، روح انسان است. پس درحقیقت، همه غذاها غذای روح محسوب می‌شود. بعضی نیز گفته‌اند که قوت، اعم از روحانی و جسمانی است و در بعضی آیات و روایات نیز درمورد طعام و رزق اشاره به طعام و رزق روحانی شده است، ولی آنچه در ابتدا به ذهن تبادر می‌شود همان رزق مادی جسمانی است. به هر حال، در قرآن مجید نیز به مسأله تقسیم ارزاق در آیات متعددی اشاره شده است، ازجمله در سوره هود می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این‌که روزی او بر خداست. او قرارگاه و محلّ نقل و انتقالشان را می‌داند؛ همه این‌ها در کتاب مبین لوح محفوظ ثبت است».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ﴾؛ «خدا روزی را برای هرکس بخواهد گسترده می‌سازد، یا تنگ می‌گیرد، ولی آن‌ها [کافران] به زندگی دنیا، شاد و خوشحال شدند؛ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت، جز متاع ناچیزی نیست».^۲

و نیز می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادٍّ رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾؛ «خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چراکه تلاش‌هایتان متفاوت است). ولی کسانی که برتری داده شده‌اند، حاضر نیستند از روزی خود به بردگان‌شان بدهند تا همگی در آن مساوی شوند؛ آیا آنان نعمت خدا را انکار می‌نمایند (که شکر او را ادا نمی‌کنند)؟!».^۳

۱. هود، آیه ۶.

۲. رعد، آیه ۲۶.

۳. نحل، آیه ۷۱.

و نیز می فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ «آیا آن‌ها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟! در این، نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می آورند».^۱

و در جای دیگر می فرماید: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾؛ «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟! ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میان‌شان تقسیم کردیم و درجات بعضی را برتر از بعضی قرار دادیم تا یکدیگر را به خدمت گیرند؛ و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است».^۲

این آیات و همچنین کلام امام علی(علیه السلام) در این دعای نورانی نشان می دهد که ارزاق و روزی‌های بندگان مقدر است. نه چیزی از آن کاسته می شود و نه چیزی بر آن افزوده می گردد و خداوند بر اساس حکمتی که داشته این تقسیم حکیمانه را در میان بندگان انجام داده است؛ به‌ویژه در آیه اخیر این معنا منعکس است که تفاوت‌های موجود میان مردم برای این است که بتوانند از یکدیگر استفاده کنند و نظام جامعه به هم نریزد، در حالی که اگر همه مساوی بودند نظام زندگی به هم می خورد و بسیاری از کارها بدون متولی می ماند.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا واقعاً روزی افراد و سهم آن‌ها از مواهب زندگی همه به صورت اجباری و بدون اختیار افراد تأمین می شود، در حالی که این سخن برخلاف چیزی است که با چشم خود می بینیم؛ بعضی تلاش بیشتر دارند و درآمد فزون‌تر و بعضی تلاش کمتر و درآمد کمتر، یعنی اختیار افراد و میزان تلاش آن‌ها در بهره‌آنان مؤثر است.

۱. زمر، آیه ۵۲.

۲. زخرف، آیه ۳۲.

اضافه بر این، چنین اعتقادی سبب رکود فعالیت‌های اجتماعی و عقب ماندگی جامعه می‌شود؛ جامعه باید پر نشاط و پرامید به فعالیت‌های گسترده خود بپردازد و در میدان رقابت تلاش کند و رو به جلو حرکت نماید.

پاسخ این سؤال، در روایات معصومین علیهم‌السلام آمده است، زیرا روزی را بر دو قسم کرده‌اند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در نامه معروف خود به امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ؛ پسرم! بدان که روزی دو نوع است: یک نوع، روزی‌ای است که به جستجوی آن برمی‌خیزی (و باید برخیزی) و نوع دیگر، آن است که به سراغ تو خواهد آمد، حتی اگر به دنبالش نروی خود به دنبال تو می‌آید»^۱.

بنابراین می‌توان گفت: روزی‌های مقدر داریم و روزی‌های معلق و مشروط. مقدر چیزی است که در هر صورت به انسان می‌رسد و معلق و مشروط چیزی است که با تلاش و کوشش به انسان می‌رسد.

و قسم دوم را نیز می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: روزی‌هایی که به‌خاطر تفاوت استعدادها و اشخاص فراهم می‌شود؛ بعضی برای انجام فعالیت‌های اقتصادی، استعداد و مدیریت کافی دارند و بعضی چنان نیستند. بدون شک سهم گروه اول بیشتر است که در واقع مقداری از آن غیر اختیاری است (به‌خاطر تفاوت استعدادها) و بخشی از آن اختیاری است، که افراد به دنبال آن می‌روند. و بخش دوم آن است که دو نفر ممکن است دارای استعدادی یکسان باشند، ولی سهم یکی از روزی بیش از دیگری باشد، به‌خاطر این که یکی از آن دو با اختیار خود تلاشگر است و دیگری تنبل و سست.

بنابراین، ارزاق را از یک نظر نیز می‌توان سه‌گونه دانست: غیر اختیاری، نیمه اختیاری و اختیاری.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

به همین دلیل در بعضی از روایات وارد شده است که خداوند دعای چند گروه را مستجاب نمی‌کند: از جمله دعای انسان سالمی که در خانه نشسته و دست از تلاش و کوشش برداشته و عرضه می‌دارد: خدایا به من روزی ده! (فرشتگان الهی) به او می‌گویند: این دعای تو مستجاب نیست. برخیز و تلاش کن». امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أَرْبَعَةٌ لَا تُسْتَجَابُ لَهُمْ دَعْوَةٌ: رَجُلٌ جَالِسٌ فِي بَيْتِهِ، يَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي! فَيَقَالَ لَهُ: أَلَمْ أَمُرْكَ بِالطَّلَبِ...»^۱

بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام آمده و در آیات قرآن به‌طور مبسوط بر آن تکیه شده که هیچ‌کس نمی‌تواند بر آنچه خدا برای اشخاص از نظر روزی مقدر کرده بیفزاید و یا از آن بکاهد، مربوط به قسم اول است. بسیار دیده‌ایم افرادی بدون این‌که تلاشی کنند درآمدهایی پیدا کرده‌اند و کسانی می‌خواستند جلوی آن را بگیرند ولی توانایی نداشتند.

در سوره طلاق آمده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»؛ «و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌سازد، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد».^۲

آنگاه امام علیه السلام بعد از بیان تعیین روزی‌ها از سوی خداوند اشاره به تعیین مدت عمر و سرآمد آن کرده می‌فرماید: «سپس برای انسان در زندگی و حیات او سرآمد معینی قرار داده و مدت محدودی معین فرموده که با گام‌های خود در ایام عمرش به سوی آن حرکت می‌کند و با سال‌های زندگانی‌اش آن را می‌پیماید»؛ (ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتًا، وَ نَصَبَ لَهُ أَمَدًا مَحْدُودًا، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ، وَيَرْزُقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ).

«أجل» گاه به معنای مجموع زمانی که برای چیزی تعیین شده آمده است، مانند

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۲.

۲. طلاق، آیات ۲ و ۳.

آنچه در داستان موسی و شعیب علیهم‌السلام آمده است: خداوند در سوره قصص آیه ۲۸ می‌فرماید: «أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ» یعنی هر کدام از مدت هشت یا ده سال را انتخاب کنم، ستمی بر من نخواهد بود. و گاه به معنای سرآمد و پایان مدت است. مانند این که در بعضی از روایات آمده است: «ذُنَا أَجَلُهُ فَمَاتَ؛ پایان عمرش نزدیک شد و از دنیا رفت». در آیه ۶۷ سوره غافر آمده است: «وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى»؛ «تا به سرآمد معینی برسید».

«يَتَخَطَّى» از ماده «خَطَوَة» به معنای گام برداشتن است. گویی انسان، در پیمودن مسیر عمر، شبیه کسی است که مبدائی شروع به حرکت کرده و گام به گام به سوی مقصد پیش می‌رود و در حدیث معروف امیرمؤمنان علی علیه‌السلام آمده است: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَى أَجَلِهِ؛ هر نفسی که انسان می‌کشد، گامی به سوی پایان عمر پیش می‌رود».^۱

«يَرْهَقُهُ» از ماده «رَهَق» (بر وزن شفق) در اصل به معنای پوشانیدن و فراگرفتن است و یا به معنای پوشاندن اجباری است و به معنای کارهای سخت نیز آمده است. در عبارت امام علیه‌السلام سال‌های عمر پوششی برای زندگی انسان ذکر شده که لازمه آن پیمودن این راه است.

در واقع، امام علیه‌السلام در این جمله و جمله قبل، روی دو نقطه مهم که در زندگی مورد توجه همه انسان‌هاست انگشت می‌گذارد و به مخاطبان خود از طریق راز و نیاز با پروردگار اطمینان می‌دهد.

نخست، مسأله روزی است که غالب انسان‌ها نسبت به آن حریص‌اند و هر قدر اموالشان بیشتر شود حرصشان افزون می‌گردد.

و دیگری مسأله طول عمر است که غالب مردم نسبت به آن حساسیت دارند

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۷۴.

و در قرآن مجید درباره قوم یهود می خوانیم: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ «و آنان نه تنها آرزوی مر نمی کنند، بلکه آن ها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی این دنیا، و اندوختن ثروت خواهی یافت؛ تا آن جا که هریک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود».^۱

هنگامی که انسان مطمئن شود خداوند روزی را براساس حساب معینی تقسیم کرده و مقدار زمان عمر هرکس را معین نموده، هرچند ممکن است با تلاش و کوشش یا با سهل انگاری ها و سستی ها هر دو قسمت مقداری کم و زیاد شود، آرامش خاطر می یابد و آتش حرصش فرو می نشیند و از این طریق به خدا نزدیک و نزدیک تر می شود.

در این جا همان سؤال سابق که در مورد مقدر بودن روزی ها بود در مورد معین بودن عمر تکرار می شود که ما با چشم خود می بینیم افرادی به دلیل رعایت اصول بهداشت و پرهیز از پرخوری ها و استفاده از غذاهای مفید و مناسب، بر عمر خود می افزایند و کسانی به عکس، بر اثر تندروری ها و انواع اعتیادها، از مدت عمر خود می کاهند. چگونه این معنا با معین بودن مقدار عمر سازگار است؟ در پاسخ این سؤال آنچه درباره تقدیر روزی ها گفته شد تکرار می شود و آن این که یک اجل حتمی داریم و یک اجل معلق. منظور از اجل حتمی سرآمد عمر است که به هر حال فرامی رسد، زیرا استعداد انسان برای بقاء نامحدود نیست. مثلاً فلان شخص قلبش استعداد دارد که چند میلیارد ضربان داشته باشد و در پایان، خواه ناخواه از کار می ایستد، درست مانند چراغی که نفت آن تمام شده باشد یا اتومبیلی که بنزینش پایان یابد.

۱. بقره، آیه ۹۶.

این آیه شریفه می‌تواند اشاره به آن باشد: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ «برای هر قوم و جمعیتی، زمان و اجل معینی است؛ و هنگامی که اجل آن‌ها فرارسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند».^۱

اما اجل معلق همان مقدار عمری است که انسان با رعایت اصول بهداشت یا مخالفت با آن یا با پیش آمدن حوادث گوارا و ناگوار، کم و زیاد می‌شود. اشاره امام علیه السلام به همان اجل حتمی است.

اجل معلق یا مشروط نیز دارای دو شاخه است: قسمی از آن در اختیار خود انسان است، مانند رعایت اصول بهداشت و پرهیز از آنچه برای بدن انسان زیان‌بار است. دوم قسمی که از اختیار انسان بیرون است، مانند حوادث مرگبار طبیعی، زلزله‌ها، صاعقه‌ها، ریزش کوه، رانش زمین و اموری که از عمر انسان می‌کاهد.

البته در روایات آمده است که خداوند فرشتگانی را مأمور کرده که از جهات مختلف انسان را از آفات و آسیب‌ها حفظ کنند تا زمانی که اجل قطعی او فرارسد. در آن زمان اطراف او را رها کرده و او را به دست اجل می‌سپارند و مفسران، این دو آیه شریفه را اشاره به آن دانسته‌اند: «لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ «برای هر کس، مأمورانی است که پی‌درپی، از پیش رو، و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند».^۲ «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ»؛ «او است که بر بندگان خود تسلط کامل دارد؛ و مراقبانی بر شما می‌گمارد؛ تا زمانی که مر یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما

۱. اعراف، آیه ۳۴.

۲. رعد، آیه ۱۱.

جان او را می‌گیرند؛ و آن‌ها در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی‌کنند».^۱

تقسیم اجل به حتمی و معلق، در حدیثی از امام باقر علیه السلام و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

در حدیث امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: راوی از آن حضرت تفسیر آیه شریفه: «قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» را سؤال می‌کند. امام علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ: هُمَا أَجَلَانِ: أَجَلٌ مَّحْتُومٌ وَأَجَلٌ مُّوقُوفٌ؛ دو نوع اجل وجود دارد: یکی حتمی و دیگری مشروط».^۲

و در حدیث دیگری در تفسیر همان آیه آمده است: «الْأَجَلُ الْمَقْضِيُّ هُوَ الْمَحْتُومُ الَّذِي قَضَاهُ اللَّهُ وَحَتَمَهُ وَالْمُسَمًّى هُوَ الَّذِي فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدَّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مَا يَشَاءُ وَالْمَحْتُومُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَلَا تَأْخِيرٌ؛ سرآمد عمری که در قضای الهی گذشته است همان اجل حتمی است که خداوند آن را مقدر و محتوم ساخته و اجل مسمی، اجلی است که ممکن است تغییری در آن پیدا شود، بر طبق خواست خداوند، مقدم گردد و یا مؤخر، ولی اجل حتمی تقدم و تأخیری ندارد».^۳

جالب این‌که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا مِنْ بَيْتٍ إِلَّا وَ مَلَكُ الْمَوْتِ يَقِفُ عَلَىٰ بَابِهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَإِذَا وَجَدَ الْإِنْسَانَ قَدْ نَفِدَ أَجَلُهُ وَ انْقَطَعَ أَكْلُهُ أَلْقَىٰ عَلَيْهِ الْمَوْتَ فَغَشِيَتْهُ كُرْبَاتُهُ وَ غَمَرَتْهُ غَمَرَاتُهُ، فَمِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ النَّاشِرَةُ شَعْرَهَا وَ الضَّارِبَةُ وَجْهَهَا الصَّارِخَةُ بِوَيْلِهَا الْبَاكِئَةُ بِشَحْوِهَا فَيَقُولُ مَلَكُ الْمَوْتِ: وَيْلَكُمْ مِمَّ الْجَزَعُ وَ فِيهِمُ الْفَزَعُ وَ اللَّهُ مَا أَذْهَبَتْ لِأَحَدٍ مِنْكُمْ مَالًا وَ لَا قَرَّبَتْ لَهُ أَجَلًا وَ لَا أَتَيْتُهُ حَتَّىٰ أَمِرْتُ وَ لَا قَبِضْتُ رُوحَهُ حَتَّىٰ اسْتَأْمَرْتُ وَ إِنَّ لِي إِلَيْكُمْ عَوْدَةً ثُمَّ عَوْدَةً حَتَّىٰ لَا أُبْقِيَ مِنْكُمْ أَحَدًا؛

۱. انعام، آیه ۶۱.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۹، ح ۷.

هیچ خانه‌ای نیست مگر این که فرشته مر هر روز پنج بار بر در آن خانه می‌ایستد و نگاه می‌کند، اگر انسانی عمرش پایان یافته و روزی‌اش تمام شده، مر را بر او می‌افکند و ناراحتی‌های پایان عمر، او را فرامی‌گیرد و سختی‌هایش بر او چیره می‌شود. هنگامی که خانواده‌اش، موهای خود را بر اثر مصیبت پریشان می‌سازند و بر سر و صورت می‌کوبند و فریاد می‌کشند و واویلا می‌کنند، فرشته مر به آن‌ها می‌گوید: وای بر شما! چرا بی‌تابی می‌کنید و چرا جزع و فزع دارید؟! به خدا سوگند! مالی از شما را من نبردم، اجل کسی را نزدیک نکردم، تنها وقتی به سراغش آمدم که مأمور بودم و قبض روح او را به امر پروردگار انجام دادم. من باز هم به سوی شما برمی‌گردم و یکی بعد از دیگری را می‌برم تا کسی باقی نماند. (البته این مربوط به اجل حتمی است که در بالا اشاره شد).^۱

سپس امام علیه السلام به بخش پایانی این برنامه زنجیره‌ای مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق پرداخته، می‌فرماید: «این وضع همچنان ادامه پیدا می‌کند تا انسان به پایان کار خود برسد و حساب عمر خود را به طور کامل دریافت دارد. آنگاه خداوند او را قبض روح می‌کند و به سوی چیزی که برای او فراهم ساخته، از ثواب و پاداش فراوان یا کیفر مخوف می‌برد، «تا کسانی را که اعمال بد انجام داده‌اند به خاطر آن کیفر دهد و کسانی را که اعمال خوب انجام داده‌اند پاداش نیکو عطا فرماید»؛ (حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، فَبَضَّهٗ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورٍ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْذُورٍ عِقَابِهِ، «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»^۲).

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸ و ۱۸۹، ح ۱۰.

۲. لام «لیجزی» لام علت نیست، بلکه لام غایت می‌باشد. یعنی عاقبت کار انسان‌ها به این جا می‌رسد که بدکاران، به عواقب سوء اعمالشان گرفتار می‌شوند و نیکوکاران به پاداش حسن عمل می‌رسند.

«نَدَب» از ماده «نَدَب» (بر وزن نذر) در اصل به معنای دعوت کردن و فراخواندن به کاری است. در عبارت امام علیه السلام اشاره به فراخواندن انسان‌ها به پاداش یا کیفر اعمال است.

سپس تأکید می‌کند: «تمام این امور مطابق برنامه عادلانه‌ای است از سوی او؛ همان خداوندی که اسماء او مقدس است و نعمت‌های او پی‌درپی می‌آید و آشکار است، «کسی او را از اعمالش سؤال نمی‌کند، ولی دیگران در مقابل کارهایشان مسئول‌اند»؛ (عَدْلًا مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ، «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»).

«تَظَاهَرَتْ» از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت به پشت هم دادن و به یکدیگر کمک نمودن است و در عبارت بالا به معنای دست به دست هم دادن نعمت‌های پروردگار است که گاه وقتی دست به دست هم می‌دهند آثار و برکات بیشتری را برای انسان به بار می‌آورند. و گاهی نیز به معنای پی‌درپی آمدن و آشکار شدن است. بنابراین امام علیه السلام از بخش توحید و وحدانیت خداوند شروع کرده، سپس به برنامه خلقت انسان و مسیر مر و حیات و تقسیم آجال و ارزاق می‌پردازد و آن را با معاد و پاداش و کیفر روز قیامت پایان می‌دهد و در عین حال تأکید می‌کند که همه این برنامه از آغاز تا انتها براساس عدل الهی است، هرچند خداوند در برابر کسی مسئول نیست.

درضمن، این پیام را به خوبی می‌توان از کلام امام علیه السلام استفاده کرد که جایگاه اصلی ما سرای دیگر است و این دنیا گذرگاهی بیش نیست و آنچه در آن است فانی و ناپایدار است و در واقع وسیله‌ای است برای آزمایش انسان‌ها.

در تفسیر آیه شریفه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ» بعضی به راه خطا رفته‌اند و تصور کرده‌اند که مفهومش این است که افعال خداوند معلل بالاغراض نمی‌باشد و به تعبیر دیگر، لازم نیست دارای هدف و مصلحت خاصی باشد.

در حالی که تفسیر صحیح آن این است: از آن‌جا که خداوند، هم عادل است (که در عبارت بالا به آن اشاره شده است) و هم حکیم و رحمان و رحیم، افعال او از حکمت و علم و رحمت او سرچشمه می‌گیرد و کسی که افعالش چنین است جای این ندارد که از افعال او سؤال شود و یا اعتراضی به آن وارد گردد، ولی دیگران چون نه حکمت و علم و سببی دارند و نه رحمت گسترده، می‌توان از انگیزه‌های افعال آن‌ها سؤال و پرسش کرد.

از سویی دیگر سؤال کردن دوگونه است: گاه به‌عنوان اعتراض یا انکار و استهزاء است، نظیر آنچه در آیه ۳۱ سوره مدثر آمده است «مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» و گاه به‌عنوان فهم بیشتر درباره دستورات پروردگار و فوائد و برکات آن، مانند آنچه در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که آن‌ها پیوسته از موسی سؤال می‌کردند که از خداوند توضیح بیشتری درباره مشخصات آن گاو که دستور داشتند آن را سر ببرند دریافت دارد.

عجیب این‌که «ابن حزم» که از منکران مستند بودن احکام الهی به علت‌ها و فلسفه‌هاست با استناد به آیه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»^۱ می‌گوید: «خداوند در مقام توصیف خود گفته است که هیچ‌کس نمی‌تواند از کارهای او سؤال کند و چون و چرا در کار او راه ندارد. بنابراین، مسأله اسباب و علل در افعال خداوند باطل است، مگر آن‌که خودش تصریح کند و اگر کسی سؤال کند، سؤال او مساوی با معصیت خداوند و الحاد در دین است و مخالف آیه فوق می‌باشد. سپس تصریح می‌کند که سؤال از کارهای خداوند مساوی با فسق است و سؤال کننده فاسق می‌شود».^۲

روشن است که «ابن حزم» سؤالات توضیحی را با سؤالات اعتراضی اشتباه

۱. انبیاء، آیه ۲۳.

۲. الإحكام فی أصول الأحكام، ج ۸، ص ۵۸۰.

گرفته است. قرآن می‌گوید: حضرت ابراهیم علیه السلام به پیشگاه پروردگار عرضه داشت: «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟» «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی».^۱

هنگامی که از سوی خداوند به او گفته شد: «أَوَلَمْ تُؤْمِن؟» «آیا ایمان نیاورده‌ای؟» در پاسخ عرض کرد: ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد «وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي».

و یا حضرت مریم بعد از بشارت به تولد فرزندی از او، عرضه داشت: «قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ؟» «گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که هیچ انسانی با من آمیزش نداشته است؟».^۲ این سؤالات و مانند آن که پیغمبران یا شخصیت‌های برجسته از خداوند کرده‌اند، سؤالات اعتراضی و انکاری نیست، ولذا قرآن، آن‌ها را با لحن موافق نقل می‌کند.

بنابراین مفهوم آیه شریفه «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» این است که هیچ‌کس نمی‌تواند به افعال خداوند اعتراض داشته باشد، در حالی که دیگران می‌توانند نسبت به افعالی که انجام داده‌اند مورد اعتراض قرار گیرند.



۱. بقره، آیه ۲۶۰.

۲. آل عمران، آیه ۴۷.

بخش دوم

﴿ ۸ ﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ
مِنْهُ الْمُتَتَابِعَةِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَنَاطِرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مِنْهُ
فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

﴿ ۹ ﴾ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا
وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾.

ترجمه

۸. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای
بخشش‌های پی‌درپی که به بندگانش عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته
به‌وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کنند
اما حمد و ستایش او را به‌جا نمی‌آورند و از رزق او به‌شکل گسترده بهره
می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند.

۹. اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای
آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد
چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب
محکمش بیان کرده و فرموده است: «آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه
گمراه‌تر».

شرح و تفسیر

شکر نعمت، نعمت بزرگی است!

در این بخش از کلام امام علیه السلام نکات مهمی است که باید روشن شود:

نخست این که امام علیه السلام حمد و سپاس را به عنوان یک معرفت فطری برای انسان‌ها می‌شمارد که خداوند این فطرت الهی را در آن‌ها قرار داده تا در سایه آن بتوانند بیشتر از نعمت‌ها و مواهب او استفاده کنند و مراحل کمال را بپیمایند. عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اگر معرفت حمدش را برای بخشش‌های پی‌درپی که به بندگان عطا کرده و نعمت‌هایی که پیوسته به وفور به آن‌ها داده، از آنان محروم سازد، در آن مواهب تصرف می‌کند ولی حمد و ستایش او را به جا نمی‌آورند و از رزق او به شکل گسترده بهره می‌گیرند اما او را شکر و سپاس نمی‌گویند»؛ (و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَابَعَةِ، وَ أَصْبَحَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ، لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ).

در این که شکر منعم، ذاتی و فطری انسان است جای تردید نیست. انسان بدون این که از کسی آموزش ببیند در مقابل شخصی که به او نعمتی می‌بخشد در مقام شکرگزاری و اظهار امتنان بر می‌آید و او را به خاطر صفات نیک و انسانی‌اش ستایش می‌کند.

علمای علم کلام می‌گویند: همین احساس فطری است که انسان را به سوی خداشناسی دعوت می‌کند، زیرا هنگامی که خود را غرق انواع نعمت‌ها می‌بیند و به سراغ شکر منعم می‌رود خود را ناچار می‌بیند که منعم حقیقی را بشناسد تا بتواند شکر نعمتش را به جا آورد.

تفاوت حمد و شکر

حقیقت حمد، ثنا گفتن و ستایش کردن در برابر خوبی‌هاست؛ خواه خوبی‌های ذاتی کسی باشد و خواه خوبی‌هایش در حق دیگران، در حالی که حقیقت شکر، سپاسگزاری در برابر نعمت‌ها و خوبی‌هایی است که از کسی به

انسان می‌رسد، که از همه مهم‌تر نعمت‌های بی‌پایان و بی‌شمار پروردگار عالم است.

نقطه مقابل حمد، مذمت کردن و نقطه مقابل شکر، ناسپاسی است. بنابراین نسبت میان این دو، عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر شکری حمد است، ولی هر حمدی شکر نیست.

بعضی چنین پنداشته‌اند که نسبت میان این دو، عموم و خصوص من وجه است، زیرا حمد همیشه با زبان است، ولی شکر ممکن است با زبان باشد یا با عمل، و مهم‌ترین شاخه شکر همان شکر عملی است، یعنی هر نعمتی را در جای خود صرف کنیم.

ولی این سخن صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا حمد نیز می‌تواند عملی باشد، مثلاً می‌گوییم: یک تابلوی زیبا با زبان حال و به صورت عملی، ستایش نقاش خود را می‌کند، یا می‌گوییم: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾؛ «همه چیز تسبیح و حمد خدا می‌گوید».^۱

در عبادات ما نیز رکوع و سجود و امثال آن، حمد و ستایش عملی است.

تفاوت منت و نعمت

«مِنْ» جمع «مَنْت» و «نِعَم» جمع «نِعْمَت» است. آیا هر دو مترادف و به یک معنا هستند، آن‌چنان که بعضی از شارحان تصور کرده‌اند؟ یا با یکدیگر متفاوت‌اند؟

ظاهر این است که با هم تفاوت دارند، زیرا «منت» در اصل از ماده «مَنْ» به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل به نعمت‌های سنگین و گران‌بها منت گفته می‌شود و اگر کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری

۱. اسراء، آیه ۴۴.

دهد می‌گویند بر او منت گذاشت، اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزر کند و به رخ افراد بکشد، کاری است بسیار زشت و چنین متی نکوهیده است، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۱ و در تعبیرات امروزی، «منت» بر همین معنا اطلاق می‌شود.

ولی نعمت ممکن است کوچک باشد یا بزر، هر چند نعمت‌های الهی شامل همه‌گونه نعمت، اعم از بزر و کوچک می‌شود.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که حمد و ستایش ما نسبت به خداوندی که بی‌نیاز و کمال مطلق است و شکر و سپاس او که احتیاج به بندگان ندارد چه سودی دارد؟

به یقین، سود هر دو به خود انسان بر می‌گردد، زیرا هنگامی که خدا را به‌خاطر صفات جلال و جمال او حمد می‌گویند پرتویی از این صفات و کمالات در درون جان حمد کننده می‌افتد و چون انسان، طالب کمال است، به سوی آن صفات حرکت می‌کند. بنابراین هر حمد و سپاسی گامی به سوی تکامل انسان است، در عین این که مستقیماً متوجه پروردگار می‌شود.

همچنین شکر و سپاس، نشانه لیاقت انسان است نسبت به نعمت‌هایی که به او داده شده و هر قدر انسان لایق‌تر باشد سهم بیشتری از نعمت‌های الهی شامل حال او می‌شود، که فرموده است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾؛ «اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما افزون خواهم کرد».^۲ این موضوع به آن می‌ماند که باغبانی در باغ خود درختانی داشته باشد پرثمر؛ هر قدر آن‌ها بیشتر ثمر بدهند باغبان در آبیاری و حفاظت آن‌ها بیشتر می‌کوشد و اگر در کنارشان درختان کم‌ثمر یا بی‌ثمري باشد، به آبیاری و حفاظت آن‌ها توجهی نخواهد داشت. در واقع،

۱. بقره، آیه ۲۶۴.

۲. ابراهیم، آیه ۷.

ثمردهی درخت، اظهار لیاقت برای توجه بیشتر است و بی‌ثمری نشان بی‌لیاقتی است.

کوتاه‌سخن این‌که نتیجه معنوی و مادی تمام این حمد و سپاس‌ها به ما برمی‌گردد، چراکه خداوند بی‌نیاز است.

«أبْلَى» از ماده «بَلَاء» (و ماضی آن بَلَوْ است) در اصل به معنای آزمایش کردن است، منتها، گاهی به وسیله نعمت‌هاست که آن را «بلاء حسن» می‌نامند و گاه به وسیله مصائب و مجازات‌هاست که آن را «بلاء سیء» می‌نامند، همان‌گونه که قرآن در مورد بنی اسرائیل می‌گوید: ﴿وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ﴾؛ «و آن‌ها را با نعمت‌ها و مصائب آزمودیم».^۱

این واژه گاه به صورت ناقص یا بی استعمال می‌شود و از ماده «بَلَى» است که در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است، سپس واژه بلاء به معنای آزمودن به کار رفته، زیرا هر چیزی بر اثر آزمایش‌های متعدد حالت فرسودگی به خود می‌گیرد. به همین دلیل به غم و اندوه نیز بلاء گفته می‌شود، زیرا روح و جسم انسان را فرسوده می‌کند. گاه به مسئولیت‌ها و تکالیف، بلاء گفته می‌شود، زیرا بر وجود انسان سنگینی دارد.

ولی واژه «ابلاء» غالباً در بخشیدن نعمت به کار می‌رود و در کلام امام علیه السلام نیز به همین معناست که در عین نعمت بخشیدن، آن‌ها را آزمایش نیز می‌کند. واژه «ابلاء» گاه به معنای آشکار شدن نیز به کار می‌رود، مانند آیه شریفه ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾؛ «قیامت روزی است که در آن آنچه در درون انسان‌هاست آشکار می‌شود».^۲ و نکته‌اش در این جاست که چون با آزمایش کردن، حقیقت اشیا آشکار می‌شود، گاه این واژه فقط به معنای آشکار شدن به کار رفته است.

۱. اعراف، آیه ۱۶۸.

۲. طارق، آیه ۹.

«أَسْبَغَ» از ماده «سَبَغَ» (بر وزن صبر) در اصل به معنای پیراهن یا زره گشاد است؛ سپس به هر نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است و «اسبغ نعم» که در کلام امام علیه السلام به کار رفته، به معنای فراخی و وسعت نعمت‌های الهی است و این که در داستان زره‌بافی حضرت داود علیه السلام آمده است: «أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ»^۱ اشاره به این است که به داود علیه السلام دستور داده شد که زره‌های فراخ و کامل برای حفظ جنگ‌جویان از ضربات دشمن بسازد.

آنگاه امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر واقعاً مردم چنین بودند (معرفت حمد الهی نداشتند و خداوند را برای آن همه نعمت سپاس نمی‌گفتند) از حدود انسانیت خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند و آن‌گونه بودند که خداوند وصف آن‌ها را در کتاب محکمش بیان کرده و فرموده: آن‌ها همچون چهارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر»؛ (وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَيْهِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»).

در این جا دو نکته در کلام امام علیه السلام وجود دارد که باید به آن توجه کرد: نخست این که انسان ناسپاس، از حد انسانیت خارج می‌شود و در حد بهائم قرار می‌گیرد، زیرا بهائم در مقابل خدماتی که صاحبانشان برای آن‌ها می‌کنند هیچ‌گونه سپاس‌گزاری‌ای ندارند و از صاحبان و مراقبان خود تشکر نمی‌کنند. انسان ناسپاس نیز همانند آن‌ها می‌شود.

دیگر این که می‌فرماید: بلکه از آن‌ها بدترند، همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید فرموده است. این تعبیر در دو سوره از قرآن آمده است. یک جا در مقایسه آن‌ها با چهارپایان می‌فرماید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۲.

۱. سبأ، آیه ۱۱.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

و در جای دیگر می‌فرماید: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱.

اما چرا انسان‌های ناسپاس گمراه‌ترند؟ (البته گمراهی حیوانات به معنای راه نیافتن به مراحل عالی انسانیت است، نه این‌که می‌توانستند راه بیابند و آن راه را ترک کرده‌اند).

در این جا وجوهی گفته شده است:

۱. اگر چهارپایان چیزی نمی‌فهمند، دلیلش عدم استعداد آنهاست و اگر راه به سوی حمد و سپاس الهی نیابند، به سبب آن است که از این مواهب محروم‌اند. ولی انسان خمیرمایه همه سعادت‌ها در وجودش نهفته است و خدا آن قدر به او استعداد داده که می‌تواند خلیفه‌الله در زمین شود اگر کار او به جایی رسد که تا سرحد یک چهارپا سقوط کند و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضيض نکبت‌بار شیاطین تنزل کند، این گمراهی آشکار است.

در آیه ۱۷۹ سوره اعراف می‌خوانیم: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنِعْمِ اللَّهِ غَافِلُونَ»؛ «آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها] بی‌داند که با آن اندیشه نمی‌کنند، و نمی‌فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی‌بینند؛ و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند؛ آن‌ها همچون چهارپایان‌اند؛ بلکه گمراه‌تر! اینان همان غافلان‌اند (چون امکان هدایت دارند و بهره نمی‌گیرند)».

این آیه اشاره به آن است که آن‌ها ابزار پیشرفت و سعادت را در اختیار دارند، اما متأسفانه از آن بهره نمی‌گیرند و این به‌راستی دردناک است.

۲. چهارپایان حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازات‌های الهی نیستند (و اگر در بعضی از روایات به حساب و پاداش آن‌ها اشاره شده، قطعاً در صورت

۱. فرقان، آیه ۴۴.

بسیار نازلی است)؛ ولی انسان‌های گمراه باید در برابر اعمالشان پاسخگو باشند و بار سنگین گناهان خود را بر دوش بکشند. از این نظر گمراه‌ترند.

۳. چهارپایان خدمات زیادی به انسان‌ها می‌کنند در حالی که انسان‌های طاغی و یاغی نه تنها خدمتی نمی‌کنند، هزاران بلا و مصیبت نیز برای دیگران و برای خود فراهم می‌سازند.

۴. چهارپایان غالباً خطرناک نیستند و اگر خطری هم داشته باشند محدود است، ولی انسان‌های بی‌ایمان و گمراه بسیار خطرناک‌اند و گاه آتش جنگی را روشن می‌کنند که سال‌ها گروه‌های زیادی در آن می‌سوزند.

۵. چهارپایان اگر تابع قانون و برنامه‌ای نیستند، ولی مسیری را که آفرینش در آن‌ها به شکل گزینه تعیین کرده طی می‌کنند، اما انسان‌های طاغی و یاغی و سرکش هیچ قانونی را به رسمیت نمی‌شناسند، نه قوانین تکوین و نه قوانین تشریع.

۶. چهارپایان اگر کار خلافی کنند توجیه‌گر اعمال خود نیستند، ولی انسان خلافکار، هم خلاف می‌کند و هم اعمال زشت خود را توجیه می‌نماید و به صورت زیبا جلوه می‌دهد. آیا با این حال، از حیوانات گمراه‌تر نیست؟

۷. بسیاری از حیوانات در برابر خدماتی که صاحبانشان به آن‌ها می‌کنند حق‌شناس‌اند، حتی برای آنان کارهای مفید انجام می‌دهند. مثلاً سگ‌هایی هستند که برای شکار یا حفاظت گله‌ها و یا پیدا کردن مواد مخدر و یا انسان‌های زنده‌ای که در زیر آوار مانده‌اند تربیت می‌شوند، یعنی در مقابل خدماتی که صاحبان آن‌ها به آن‌ها می‌کنند، عکس‌العمل مفید نشان می‌دهند، ولی انسان ناسپاس حتی به این اندازه نیز در مقابل خالق یکتا که او را غرق انواع نعمت‌های خود ساخته است شاکر و سپاس‌گزار نیست.

کوتاه‌سخن این‌که انسان با داشتن تمام عوامل پیشرفت، اعم از عوامل درون

ذات یا بیرون ذات، مانند پیامبران الهی و کتب آسمانی، اگر به آن هدفی که آفرینش برای او تعیین کرده است نرسد از چهارپایان پست‌تر است، چراکه آن‌ها به هدفی که آفرینش برایشان تعیین کرده است می‌رسند و مسیر غریزی خود را طی می‌کنند و به همین دلیل چهارپایان مسئولیتی ندارند، ولی انسان‌ها در برابر اعمالشان مسئول‌اند.



بخش سوم

﴿١٠﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ دَلَّلَنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ، وَ جَنَّبَنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ.

﴿١١﴾ حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فَيَمُنَّ حَمْدُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَي رِضَاهُ وَ عَقْوِهِ.

﴿١٢﴾ حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَ يُشَرِّفُ بِهِ مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

﴿١٣﴾ حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عَلِّيِّينَ فِي كِتَابِ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

﴿١٤﴾ حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ.

﴿١٥﴾ حَمْدًا نَعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

﴿١٦﴾ حَمْدًا نُرَاحِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامُّ بِهِ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلِّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ.

ترجمه

۱۰. حمد و ستایش مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته و طریقه شکرش را به ما الهام کرده و درهای علم و دانش نسبت به مقام ربوبیتش را به روی ما گشوده و ما را به اخلاص در توحیدش دلالت و راهنمایی فرموده و از الحاد و شک در کارش بازداشته است.

۱۱. خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمره شکرگزاران از بندگان قرار دهد و به وسیله آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند.
۱۲. حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان، برتری بخشد. «در آن روز که هرکس به سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ سو یاری نمی‌شوند».
۱۳. خداوند! تو را حمدی می‌گوییم که اعمال ما را به اعلیٰ علیین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد.
۱۴. تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود، در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد.
۱۵. تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانه خداوند راه یابیم.
۱۶. تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش به دوش ملائکه مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار گیریم.

شرح و تفسیر

تو را به خاطر این همه خوبی سپاس می‌گویم

امام علیه السلام در این بخش از دعای اول به پنج نعمت از نعمت‌های الهی اشاره کرده و خدا را برای آن سپاس می‌گوید. نخست می‌فرماید: «حمد و ستایش

مخصوص خداوند است در برابر آنچه از معرفت خویش به ما آموخته است؛
 (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ).^۱

چگونه خداوند معرفت ذاتش را به ما آموخته است؟ ممکن است این موضوع از طریق توحید فطری باشد که در درون هر انسانی به حسب ذات و فطرت علم به مبدأ آفرینش آفریده شده و همین توحید فطری است که حتی منکران خدا را هنگامی که غرق در مشکلات می‌شوند به سوی او دعوت می‌کند، آن‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که مشرکان سوار بر کشتی می‌شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».^۲

یا این‌که منظور، معرفت از طریق آثار عظمتش در آفاق و انفس در وجود ما و سراسر جهان آفرینش است، زیرا به هر چیزی نگاه می‌کنیم نشانه‌ای از او می‌یابیم. نظم کاملی که در موجودات حکم فرماست و قوانین دقیقی که بر آن‌ها حاکم است، همگی دلالت بر این دارد که خالق عالم و قادر آن‌ها را آفریده است و حتی هنگامی که به جزء جزء وجود خودمان نگاه می‌کنیم، چشم یا گوش یا زبان یا دست و پا یا قلب، و برنامه گردش خون را در سراسر بدن در نظر می‌گیریم آثار عظمت خدا در آن آشکار و روشن است.

۱. آیا واژه نفس بر ذات پاک خداوند اطلاق می‌شود؟ بعضی در آن تردید کرده‌اند، نظر به این‌که نفس گاهی به معنای خود و گاه به معنای موجود وابسته به دیگری است. ولی با توجه به این‌که این تعبیر در قرآن مجید درباره خداوند آمده است آن‌جا که حضرت مسیح عرضه می‌دارد: ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾؛ «تو از آنچه در ذات من است آگاهی؛ و من آنچه را که در ذات پاک توست نمی‌دانم». (مائده، آیه ۱۱۶) روشن می‌شود که یکی دیگر از معانی نفس ذات است که بر خداوند نیز اطلاق می‌شود. همچنین «من» در این جا و در فقرات بعد ابتدائیه است.

۲. عنکبوت، آیه ۶۵.

یا این که منظور، معرفتی است که از تعلیمات انبیا و کتب آسمانی برای ما حاصل شده است.

این احتمال نیز بعید نیست که همه این جهات سه گانه در کلام امام علیه السلام جمع باشد.

دومین چیزی که امام علیه السلام خداوند را برای آن شکر و سپاس می گوید، همان روح و فطرت شکرگزاری است که درون ذات انسان به عنوان یک الهام الهی به ودیعت نهاده شده است؛ عرضه می دارد: «و طریقه شکرش را به ما الهام کرده است»؛ (وَأَلْهَمَنَا مِنْ شُكْرِهِ).

از این جا معلوم می شود که مسأله شکر منعم، ذاتی انسان است و این همان فطرتی است که علمای علم کلام به عنوان نخستین انگیزه خداشناسی بر آن تکیه می کنند. اگر سؤال شود: چه لزومی دارد ما درباره وجود خدا از ابتدا بحث و مطالعه کنیم؟ گفته می شود که ما در وجود خود و خارج از وجود خود نعمت های فراوانی می بینیم و فطرت و انگیزه شکر منعم ما را وامی دارد که از بخشنده نعمت تشکر کنیم و همین باعث می شود که نخست او را بشناسیم و سپس مراتب سپاس خود را به پیشگاهش تقدیم کنیم.

در قرآن مجید نیز در دو آیه اشاره به این معنا شده است:

نخست درباره عموم انسان ها می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ»؛ «تا زمانی که انسان به نیرومندی و کمال خود بالغ شود و به چهل سالگی برسد، می گوید: «پروردگارا! به من الهام کن که شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی».^۱

۱. احقاف، آیه ۱۵.

و در آیه ۱۹ سوره نمل از زبان سلیمان نقل می‌کند که عرضه داشت: ﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾؛ «پروردگارا! شکر نعمت‌هایت را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام کن، و توفیق ده تا عمل صالحی که موجب رضای توست انجام دهم».

البته الهام شکر نعمت به‌طور عام از آغاز آفرینش انسان در وجود همه انسان‌ها به ودیعت نهاده شده، ولی در مواردی که انسان آشنایی بیشتری با نعمت‌های الهی پیدا می‌کند تقاضای الهام قوی‌تر و توفیق بیشتری برای شکر نعمت از خدا می‌نماید و این دو با هم منافات ندارد.

آنگاه امام علیه السلام به سراغ یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان‌ها رفته و عرضه می‌دارد: «سپاس برای خداوندی است که درهای علم و دانش نسبت به مقام ربوبیت خود را به روی ما گشوده است»؛ (وَفَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ). «ربوبیت» به معنای مدیریت و حاکمیت بر جهان هستی است و هر قدر انسان در اسرار این جهان بیشتر بیندیشد نسبت به ربوبیت خداوند آگاه‌تر می‌شود. صدها هزار نوع از جنندگان وجود دارد و بیش از آن از انواع گیاهان و تنوعی که در عالم خلقت است و آنچه در وجود ماست، صحنه‌هایی که هریک از دیگری شگفت‌انگیزتر است، همگی دلیل بر ربوبیت گسترده الهی در جهان هستی است. بنابراین خداوند با آفرینش این موجودات، درهای علم به ربوبیت خود را به روی ما گشوده است.

اضافه بر این، پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها درهایی از علوم نسبت به ربوبیت پروردگار را به روی ما گشودند و آن هدایت تکوینی با هدایت تشریعی هماهنگ شد و تأثیر آن در وجود ما قوی‌تر.

سپس امام علیه السلام به سراغ اخلاص در توحید رفته، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که ما را به اخلاص در توحیدش دلالت و راهنمایی کرده است»؛ (وَدَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ).

این دلالت نیز می‌تواند هم از طریق تکوین و فطرت انسانی باشد و هم از طریق تشریع و تعلیمات انبیا و اولیا. زیرا از یکسو انسان، در جهان آفرینش مطابق فطرت و ذات خود به سوی توحید و اخلاص حرکت می‌کند؛ تمام ذرات عالم را هماهنگ می‌بیند که قوانین ثابت و معینی بر همه آن حکومت می‌کند؛ قوانینی که در زمین حاکم است در آسمان‌ها نیز حاکم است، قوانینی که بر وجود ما حکومت می‌کند بر سایر مخلوقات نیز حکومت می‌کند و این‌ها نشان می‌دهد که مبدأ همه یکی است.

از سوی دیگر، انبیا و اولیای الهی نیز ما را به توحید و اخلاص دعوت کرده‌اند. در تواریخ آمده است: نخستین چیزی که پیامبر اسلام ﷺ مردم را به سوی آن دعوت کرد، جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بود و در بعضی از روایات آمده است که ده سال از عمر پیامبر ﷺ صرف تعلیم این جمله به انسان‌ها شد. بنابراین خداوند از دو راه ما را به اخلاص در توحیدش دعوت فرموده است.

آنگاه امام علی (ع) به ششمین نعمت الهی که خدا را به خاطر آن سپاس می‌گوید اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد می‌کنم خدایی را که ما را از الحاد و شک در کارش بازداشته است»؛ (وَجَبَّيْنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ).

اشاره به این‌که از یکسو حقیقت توحید را به صورت فطری در درون جان ما به ودیعت نهاد، از سویی دیگر آن قدر آثار خود را در آفاق و انفس به ما نشان داده که جایی برای شک و الحاد باقی نمی‌ماند و این یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداست که نصیب ما کرده و سزاوار است او را برای این نعمت بزرگ ستایش کنیم و در واقع این نعمت، تکمیل‌کننده نعمتی است که در آغاز این فراز آمد که خداوند، خود را به ما معرفی فرموده است.

قابل توجه این‌که امام علی (ع) هم نعمت دوری از الحاد و هم دوری از شک را مورد توجه قرار می‌دهد. الحاد به معنای انکار، و شک به معنای تردید است که

نتیجه آن با الحاد چندان تفاوتی ندارد، زیرا مایه نجات، ایمان صریح به خداوند متعال است. آن‌گونه که قرآن مجید در آیه ۱۵ سوره حجرات، می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا»؛ «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده‌اند». امام علیه السلام بعد از حمد و سپاس پروردگار، به صورت مطلق و گسترده اشاره به شش موضوع می‌کند که هر کدام در خور حمد و سپاسی است و جالب این‌که این موضوعات شش‌گانه، نوعی ترتیب طبیعی دارند و یکی بعد از دیگری به عرصه وجود گام می‌نهند.

نخست می‌فرماید: «خدا را چنان حمدی می‌کنیم که عمر ما را طولانی کند و در زمره شکرگزاران از بندگانش قرار دهد و به وسیله آن حمد و سپاس، از پیشگامانی باشیم که به رضا و عفو او سبقت جسته‌اند»؛ (حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فَيَمُنْ حَمْدُهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ).

به این ترتیب، نخستین حمدی که به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد حمد برای توفیق حمد است؛ آن هم در سراسر عمر. چه افتخاری از این بالاتر که انسان در تمام عمر، در زمره حمدگویان باشد و چه نعمتی از این برتر که سپاس‌گویی انسان سراسر عمرش را در بر گیرد.

آن‌گونه که در مناجات شاکرین آمده است: «فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَى شُكْرٍ فَكَلَّمَا قُلْتُ: لَكَ الْحَمْدُ، وَجَبَ عَلَيَّ لِدَلِيلِكَ أَنْ أَقُولَ: لَكَ الْحَمْدُ؛ چگونه می‌توانم حق شکر تو را ادا کنم در حالی که شکرگزاری من خود نیاز به شکر دیگری دارد، چرا که هر زمان که می‌گویم: حمد برای توست، بر من لازم می‌شود که به سبب این توفیق، شکر دیگری برای تو بگویم».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۶.

در دعای عرفه نیز همین معنا به تعبیر دیگری آمده است. آن‌جا که امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! اگر من در تمام اعصار و زمان‌ها باشم نمی‌توانم حتی شکر یکی از نعمت‌های تو را به جا آورم، مگر این‌که بر من منت‌گذاری و توفیق شکرگزاری دهی، که آن نیز احتیاج به شکر دیگری دارد؛ (لَوْ عَمَّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّيَ شُكْرَ وَاحِدَةٍ مِنْ أَنْعَمِكَ مَا اسْتَطَعْتُ ذَلِكَ إِلَّا بِمَنْكَ الْمُوجِبِ عَلَيَّ شُكْرًا آفِئًا جَدِيدًا).

در دومین حمد، از زندگی دنیا به عالم برزخ منتقل شده و عرضه می‌دارد: «حمدی که تاریکی‌های برزخ را برای ما روشن سازد و راه رستاخیز را بر ما آسان گرداند و مقام ما را در قیامت نزد جایگاه گواهان برتری بخشد. (آن‌گونه که خداوند سبحان در قرآن فرموده است: «در آن روز که هرکس به سبب آنچه انجام داده است پاداش داده می‌شود و ظلم و ستمی به کسی روا نخواهد شد، و در آن روز که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی‌کند، و از هیچ‌سو یاری نمی‌شوند»؛ (حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِه ظُلُمَاتِ الْبَرْزَخِ، وَيُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِه سَبِيلَ الْمُبْعَثِ، وَيُشَرِّفُ بِه مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

دو آیه فوق اشاره به وضع استثنایی روز قیامت است؛ اولاً هر کسی طبق آیه اول^۱ مسئول اعمال خویش است. ثانیاً هیچ دوستی آن‌جا نمی‌تواند مشکل دوست خود را حل کند؛ همه به فکر خویش‌اند و گرفتار هول و وحشت قیامت. بنابراین امام علیه السلام از خداوند درخواست راهنمایی به طرقی می‌کند که مشکلات آن روز را حل کند و در آن شرایط «وانفساه» به فریاد انسان برسد.

۱. این جمله در واقع برگرفته از آیه ۲۲ سوره جاثیه است که می‌فرماید: ﴿وَلْتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ولی آیه دوم عین آیه ۴۱ سوره دخان است.

آنگاه امام علیه السلام در سومین نوع حمد عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که اعمال ما را به اعلیٰ علین در کتابی که (برای خوبان و نیکان) رقم زده شده است و مقربان، گواه بر آن‌اند بالا برد»؛ (حَمْدًا يَرْتَفِعُ مِنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عِلِّيِّنَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).

حمدی که از سوی ما به آن‌جا که دیوان نامه‌های اعمال وجود دارد و در منظر و مرآی مقربان درگاه الهی است، بالا رود.

در این جا نیز امام از آیاتی دیگر از قرآن بهره گرفته و دعای نورانی خود را با آن نورانی‌تر می‌کند؛ آیات ۱۸ تا ۲۱ از سوره مطففین.

سپس امام علیه السلام به سراغ چهارمین حمد رفته و اشاره به حشر و نشر قیامت می‌فرماید و عرضه می‌دارد: «تو را حمد و سپاسی می‌گوییم که چشمانمان با آن روشن شود در آن روز که چشم‌ها از شدت عذاب الهی خیره می‌گردد و حمد و سپاسی که صورت ما با آن سفید شود در آن روز که صورت‌ها (ی بدکاران) سیاه می‌گردد»؛ (حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ).

این فقره از دعای امام علیه السلام نیز از چندین فقره از آیات قرآن برگرفته شده است: جمله «تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا» برگرفته از آیه ۱۷ سجده است که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ و جمله «إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ» از آیه ۷ سوره قیامت گرفته شده که می‌فرماید: ﴿فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ...﴾ و جمله «تَبْيَضُّ...» برگرفته از آیه ۱۰۶ سوره آل عمران است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ...﴾.

جمله «تَقَرُّ» از ماده «قَرَّ» (بر وزن حَرَّ) گرفته شده که در لغت به معنای سردی و خنکی است و اشاره به چیزی است که در میان عرب معروف بوده، می‌گفتند: اشک شوق خنک است و اشک‌های غم و اندوه، داغ و سوزان. بنابراین «تقر به عیوننا» کنایه از حالت در نهایت سرور و خوشحالی است که همراه آن اشک شوق از چشم انسان فرو می‌بارد.

آنگاه امام علیه السلام به پنجمین حمد خود پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو را حمدی می‌گوییم که با آن از عذاب دردناک الهی آزاد شویم و به جوار کریمانه خداوند راه یابیم»؛ (حَمْدًا نُنْعِقُ بِهِ مِنْ أَلِيمٍ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمٍ جِوَارِ اللَّهِ).

این کدام حمد است که انسان را از عذاب الیم الهی رها ساخته به جوار قرب و کرامت او می‌برد؟ به یقین حمدی است که آثار آن در سرتاپای وجود انسان در ظاهر و باطن او آشکار باشد و آزادی به معنای واقعی، که در کلمه «عتق» نهفته شده است، از وسوسه‌های شیطان و هوای نفس و گرفتاری در چنگال گناه برای او فراهم شود. به یقین چنین حمدی می‌تواند انسان را از عذاب دردناک الهی نجات دهد و به جوار قرب او رهنمون شود.

حقیقت «عتق» رهایی یافتن است که گاه درباره حیوانات و پرندگان هنگامی که رها شوند یا پرواز کنند به کار می‌رود، سپس درباره انسان‌ها نیز به کار رفته و هنگامی که بردگان از قید و بند بردگی آزاد می‌شوند درباره آن‌ها تعبیر به «عتق» می‌شود.

«ألیم» به معنای دردناک است و اضافه آن به خداوند، شدت آن را می‌رساند. گاه گفته شده است که به معنای اسم فاعل «مولم» است و گاه گفته‌اند که صفت مشبّه می‌باشد، مانند «شریف».

منظور از «جوار حق» قرب پروردگار است و می‌دانیم که بندگان بر حسب اعمالشان از نظر قرب به خداوند که مبدأ فیض ازلی و ابدی و سرچشمه رحمت بی‌پایان است متفاوت‌اند.

سرانجام امام علیه السلام در ششمین حمد خود عرضه می‌دارد: «تو را حمدی می‌گوییم که با آن دوش به دوش ملائکه مقربین شویم و در کنار پیامبران مرسل در سرای جاویدانی که هرگز زوال ندارد و محل کرامتی که تغییر نمی‌پذیرد قرار

گیریم»؛ (حَمْدًا نُرَاجِمُ بِهِ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نُضَامٌ^۱ بِهِ أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلٌّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ).

این کدام حمد است که انسان را هم‌ردیف فرشتگان و دوش‌به‌دوش ملائکه مقربین و در کنار انبیای مرسلین در قیامت قرار می‌دهد؟ به یقین همان حمدی است که از ایمان و معرفت کامل سرچشمه می‌گیرد و آثار آن در زندگی مادی و معنوی انسان آشکار می‌شود و همه را به نور پروردگار روشن می‌سازد و رنگ الهی به خود می‌گیرد ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾.^۲

در ضمن باید توجه داشت که واژه «المرسلین» در «أَنْبِيَاءُهُ الْمُرْسَلِينَ» قید احترازی است، زیرا پیامبران الهی دو دسته بوده‌اند: دسته‌ای رسولان خداوند به سوی مردم بوده و وظیفه دعوت به سوی خدا داشتند و دسته‌ای این مأموریت را نداشتند، بلکه هرکس به سراغ آن‌ها می‌رفت، وظایف الهی را به او تذکر می‌دادند و به یقین، گروه اول مقام والاتری دارند که امام علیه السلام تقاضا می‌کند حمد او سبب شود که در کنار پیامبران مرسل قرار گیرد.

از مجموع این حمدهای شش‌گانه روشن شد که حمد و ثنای الهی انواع و اقسام و هر کدام از آن‌ها آثار و برکاتی دارد و امام علیه السلام تمام انواع حمد و ثنا و تمام آثار و برکات آن را در این دعای پر نور از خداوند تقاضا می‌کند و چه خوب است که گام جای گام آن امام بزرگوار بگذاریم و توفیق همه این حمدها را از خدا بخواهیم و از برکات آن بهره‌مند شویم.

شاهد این سخن حدیثی است که در کتاب الدعاء اصول کافی (جلد دوم) آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این دعا را بعد از طلوع فجر (یا بعد از نماز صبح) می‌خوانی: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا مَعَ خُلُودِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لَهُ

۱. «نضام» از ماده «نضَم» از باب مفاعله و به معنای قرار گرفتن چیزی در کنار دیگری و منضم شدن به آن است.

۲. بقره، آیه ۱۳۸.

دُونِ رِضَاكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا أَمَدَ لَهُ دُونَ مَشِيَّتِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا جَزَاءَ لِقَائِهِ إِلَّا رِضَاكَ؛ خداوندا! تو را حمدی می‌گویم که پایدار با پایداری وجود تو باشد و حمدی می‌گویم که پایانی جز رضای تو نداشته باشد و حمدی می‌گویم که هیچ زمانی پایانی جز مشیت تو بر آن نباشد و حمدی می‌گویم که پاداشی برای گوینده آن جز رضای تو نباشد.^۱

البته گفتن حمد به زبان آسان است، اما آنچه مهم است حمدی است که در تمام وجود انسان اثر بگذارد و به دنبال آن، آثار و برکات فوق ظاهر شود و این امکان ندارد مگر با تهذیب کامل اخلاق و پرهیز از هرگونه هوی و هوس و معرفت کامل پروردگار.

امام علی (علیه السلام) در بخشی از این دعا حمد و ستایشی را برای خداوند عنوان کرد که انسان را از ظلمات برزخ رهایی می‌بخشد، در این جا این سؤال مطرح است که برزخ چیست و ظلمات آن کدام است؟

در این که میان دنیا و آخرت عالمی به نام برزخ وجود دارد، در میان علمای اسلام اتفاق نظر است، زیرا در آیات قرآن بارها به آن اشاره شده است، گاه با نام برزخ و گاه بدون این نام.

اما آیه‌ای که به صراحت از برزخ سخن می‌گوید آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون است، آن جا که می‌فرماید: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» بعد از مردن پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

در آیات ۱۶۹ و ۱۷۰ آل عمران که از حیات جاویدان شهدا سخن می‌گوید، اشاره روشنی به عالم برزخ است می‌فرماید: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ گمان مبر کسانی که در راه خدا شهید شدند مردگان‌اند. آنها زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۴۷، ح ۵.

بدیهی است که حیات شهدا حیات جسمانی نیست، بلکه حیات روحانی و در همان عالم برزخ است.

حتی در مورد گنهکارانی مانند فرعون و اصحابش قرآن مجید اشاره به عذاب برزخی آن‌ها کرده و می‌فرماید: «التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ «هر صبح و شام، آن‌ها بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود خداوند دستور می‌دهد آل فرعون را در شدیدترین عذاب وارد کنید».^۱

روشن است که با توجه به ذیل آیه، سخن از عذاب آل فرعون در قیامت نیست، بنابراین باید در عالم دیگری باشد که نام آن را برزخ می‌گذاریم. آیاتی که دلالت بر وجود عالم برزخ دارد منحصر به این آیات نیست و در بسیاری از آیات شواهدی بر آن وجود دارد.

اضافه بر این، روایات فراوانی دربارهٔ عالم برزخ از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است که مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد ادعای تواتر آن‌ها را کرده است، می‌فرماید: «وعذابُ القبرِ واقعٌ بالإمكانِ وتواترُ السَّمْعُ بوقوعه».^۲

مناسب است به بعضی از روایات مربوط به برزخ اشاره کنیم: در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْقَبْرُ إمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ؛ قبر، یا باغی از باغ‌های بهشت است یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ».^۳

۱. مؤمن، آیه ۴۶.

۲. تجرید الاعتقاد، ص ۴۰۲.

۳. این حدیث در صحیح ترمذی ج ۴، ص ۵۵، ح ۲۵۷۹ و کتاب صفة القيامة، باب ۲۶ و در بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۱۳ آمده است.

در داستان جنگ بدر روایت جالبی دربارهٔ عالم برزخ در کتب شیعه و اهل سنت به این شرح آمده است: هنگامی که اجساد کشتگان مشرکان مکه را در چاهی ریختند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار چاه ایستاد و این جمله را فرمود: «يَا أَهْلَ الْقُلُوبِ إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ اَيُّ اَهِلِ چاه! آيا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده بود حق يافتيد؟ من که وعده پروردگارم را (درمورد پيروزی) حق يافتم».

در این جا جمعی از حاضران عرض کردند: ای رسول خدا! «هَلْ يَسْمَعُونَ؟» این ها سخن شما را می شنوند؟». «قَالَ: مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولَ مِنْهُمْ وَلَكِنَّ الْيَوْمَ لَا يُجِيبُونَ؛ شما نسبت به آنچه می گویم از آن ها شنواتر نیستید، ولی آن ها پاسخ نمی گویند».^۱

در روایت معروفی که در نهج البلاغه در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده، می خوانیم: هنگام مراجعت از جنگ صفین در کنار قبرستانی که پشت دروازه کوفه بود ایستاد و با این کلمات با ارواح مردگان سخن گفت: «أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَنَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لَاحِقٌ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَيْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَيْرٌ مَا عِنْدَكُمْ؛ شما بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد. خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به همسری دیگران درآمدند و اموالتان در میان بازماندگانتان تقسیم شد. این ها خبرهایی است که نزد ما (در عالم دنیا) است، نزد شما چه خبر؟».

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «أَمَّا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى؛ آگاه باشید! اگر به آن ها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای سفر آخرت تقوا و پرهیزکاری است».^۲

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۵۴۶، ح ۴۲۱۰۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۳۰.

این حدیث نیز به روشنی گواهی می‌دهد که علاوه بر این که عالم برزخ برای ارواح و مردگان واقعیت دارد، نوعی ارتباط نیز با این جهان می‌تواند داشته باشند.

در این زمینه روایات فراوان است؛ با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْبَرْزَخُ: الْقَبْرُ، وَ هُوَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ برزخ همان عالم قبر است و ثواب و عقابی است که میان دنیا و آخرت وجود دارد».^۱

امام علیه السلام در دعای مورد بحث، اشاره به ظلمات برزخ می‌کند و حمد و ستایشی به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که بتواند ظلمات برزخ را روشن سازد، ظلمات برزخ چیست؟ به یقین همان ظلمات گناهان و معاصی است که صحنه برزخ را برای انسان تاریک می‌کند و چیزی که می‌تواند ظلمات گناهان و معاصی را برطرف سازد حمد و ستایش پروردگار و توبه به درگاه اوست.

از این تعبیر استفاده می‌شود که در عالم برزخ افراد باید با نور ایمان و اعمال صالح فضای خود را روشن سازند، همان گونه که از آیه ۱۳ سوره حدید استفاده می‌شود که صحنه عالم قیامت نیز چنین است: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ «پاداش الهی روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش رو و در سمت راستشان حرکت می‌کند و به آن‌ها گفته می‌شود: بشارت باد بر شما باغ‌های بهشتی که امروز در اختیار شماست، همان

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۵۳، ح ۱۲۲.

باغ‌هایی که نهرها از زیر درختان آن جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این همان رستگاری بزرگ است. همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: نگاهی به ما کنید تا از نور شما استفاده کنیم (و این طریق ظلمانی را بپیماییم). به آن‌ها گفته می‌شود: برگردید (به دنیا) و نوری به دست آورید».

در روایات اسلامی درباره بعضی از اعمال نیز آمده است که آن‌ها نوری بر ظلمات قبر و قیامت می‌افکند، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «وَأَمَّا صَلَاةُ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّ لِلْقَبْرِ ظُلْمَةً وَلِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ظُلْمَةً أَمَرَنِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَأُمِّي بِهِذِهِ الصَّلَاةُ لِتَنُورَ الْقَبْرَ وَ يُعْطِيَنِي وَأُمِّي النُّورَ عَلَى الصِّرَاطِ؛ اما نماز عشا برای آن تشریع شده است که برای قبر ظلمتی است و در روز قیامت نیز ظلمتی، پروردگار بزرگم به من و امتم امر کرده که این نماز را به جا آوریم تا قبر ما نورانی شود و به من و امتم نور در قیامت بر پل صراط بدهد».^۱

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که آنچه ظلمات قیامت را برطرف می‌سازد (علاوه بر اعمال صالحه) ولایت اهل بیت علیهم السلام است.^۲

مواقف الاشهاد کجاست؟

«مواقف» جمع «موقف» به معنای محل توقف است و «اشهاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است.

بنابراین، مواقف الاشهاد اشاره به جایگاهی است که گواهان در روز قیامت در آن جا می‌ایستند و بر اعمال افراد و امت‌ها شهادت می‌دهند.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۶۴۳.

۲. تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۲۸۶.

به هر حال، مواقف اشهاد جای بسیار حساس و خطرناکی است، و چه بسا مایهٔ رسوایی گروهی و افتخار گروه دیگری شود.

در قرآن نیز اشاره به قیام اشهاد در آیهٔ ۵۱ سورهٔ مؤمن شده است: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ «ما رسولان خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و در روزی که گواهان، قیام (برای گواهی) می‌کنند، یاری می‌دهیم». مفسران برای واژهٔ اشهاد تفسیرهای مختلفی دارند که می‌تواند همه در مضمون آیهٔ شریفهٔ فوق جمع باشد، از جمله:

۱. منظور، فرشتگان مراقب اعمال هستند.
 ۲. منظور، پیامبران اند که گواهان امت‌ها هستند.
 ۳. منظور، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان اند که گواهان همهٔ انسان‌ها می‌باشند.
- این احتمال نیز داده شده که منظور، اعضای پیکر انسان است که هر کدام بعد از دیگری به اعمال انسان گواهی می‌دهد.
- در نهایت نیز ممکن است اشهاد، مجموعهٔ آنچه را که گفته شده در بر گیرد. در ضمن باید توجه داشت که مواقف جمع موقف است و نشان می‌دهد که جایگاه‌های مختلفی برای شهادت شاهدان در قیامت وجود دارد و احتمالاً هر گروهی از این شاهدان در یکی از این مواقف شهادت می‌دهند.
- تنها سؤالی که در این جا باقی می‌ماند این است که زندگی برزخی چگونه است؟ آیا بقاء روح است در عالم ارواح یا به صورت دیگری است؟
- از بعضی از روایات اسلامی که مرحوم کلینی در کافی آورده است استفاده می‌شود که ارواح، بعد از جدا شدن از این بدن مادی عنصری در قالب لطیفی که قالب مثالی نام دارد، یعنی دقیقاً شبیه این قالب جسمانی است هرچند جسم مادی عنصری نیست، بلکه جسم لطیف مثالی است، قرار می‌گیرند و بنابراین نعمت‌ها و لذات آن‌ها و همچنین عذاب‌ها و کیفرهایشان متناسب با همان جسم مثالی است، نه متناسب با جسم مادی عنصری.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که راوی می‌گوید: نزد آن حضرت بودم، فرمود: مردم درباره ارواح مؤمنین چه می‌گویند؟ عرض کردم: می‌گویند: در سینه پرنده‌گان سبزی در قندیل‌هایی تحت عرش قرار می‌گیرند. امام علیه السلام فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُجْعَلَ رُوحُهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ ... فَإِذَا قَبِضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند منزّه از این گفتار است. مؤمن نزد خداوند گرامی‌تر از آن است که روحش را در سینه پرنده‌ای محبوس کند... هنگامی که خداوند متعال روح او را قبض می‌کند، آن را در قالبی مانند قالب این دنیا قرار می‌دهد».^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم که ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مؤمنین می‌گفتم که آن‌ها پرنده‌گان سبزی هستند که در بهشت گردش می‌کنند و سرانجام به قندیل‌هایی زیر عرش منتقل می‌شوند. امام علیه السلام فرمود: «لَا إِذَنْ مَا هِيَ فِي حَوَاصِلِ طَيْرٍ؛ چنین نیست. آن‌ها در سینه پرنده‌ای نیستند. راوی می‌گوید: عرض کردم: آن‌ها کجا هستند؟ امام علیه السلام فرمود: «فِي رَوْضَةٍ كَهَيْئَةِ الْأَجْسَادِ فِي الْجَنَّةِ؛ در قالبی مانند این جسم مادی قرار دارند و در بهشت‌اند (البته بهشت برزخی نه بهشت قیامت)».^۲ و این‌که در روایات دیده می‌شود که ارواح بعد از جدا شدن از بدن، گاه به سراغ قبرشان می‌آیند یا به سراغ بستگانشان و به آن‌ها سر می‌زنند، دلیل بر این است که منظور روح مجرد نیست، زیرا زمان و مکانی ندارد، بلکه روحی است که در قالب مثالی قرار گرفته که می‌تواند دارای زمان یا مکان باشد.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم علیه السلام که نشان می‌دهد ارواح مؤمنان گاهی

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۴۵، ح ۶.

۲. همان، ح ۷.

به سراغ خانواده‌های خود می‌آیند و از وضع حال آن‌ها با خبر می‌شوند پایان می‌دهیم: اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم: آیا میت به دیدار خانواده خود می‌آید؟ فرمود: آری! عرض کردم: چه زمانی؟ فرمود: گاهی جمعه‌ها و گاه یک‌بار در ماه و یا سال؛ به اندازه منزلتی که در پیشگاه خدا دارد (به او اجازه دیدار داده می‌شود). عرض کردم: به چه صورتی به سراغ آن‌ها می‌آید؟ فرمود: به صورت پرنده لطیفی که روی دیوارهای آن‌ها می‌نشیند و بر آن‌ها اشراف دارد. هرگاه آن‌ها را در حالت خوبی ببیند خوشحال می‌شود و اگر در حالت بد و نیازمندی ببیند محزون و غمگین می‌شود (منظور خوب و بد از جهت اطاعت و معصیت است)؛ (سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَيِّتِ يَزُورُ أَهْلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقُلْتُ: فِي كَمْ يَزُورُ؟ قَالَ: فِي الْجُمُعَةِ وَ فِي الشَّهْرِ وَ فِي السَّنَةِ عَلَى قَدَرِ مَنْزِلَتِهِ. فَقُلْتُ: فِي أَيِّ صُورَةٍ يَأْتِيهِمْ؟ قَالَ: فِي صُورَةِ طَائِرٍ لَطِيفٍ يَسْقُطُ عَلَى جُدْرِهِمْ وَ يُشْرِفُ عَلَيْهِمْ فَإِنْ رَأَاهُمْ بِخَيْرٍ فَرِحَ وَإِنْ رَأَاهُمْ بِشَرٍّ وَ حَاجَةٍ حَزَنَ وَ اغْتَمَّ).^۱

علیین کجاست؟

امام علیه السلام در عبارات فوق، حمدی را به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد که ما را به اعلی علیین، یعنی برترین مقام بالا و والا برساند. «علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل از ماده «علو» به معنای بلندی گرفته شده و معمولاً اشاره به مکان‌های بلند و مرتفع است. این واژه در قرآن مجید تنها دو بار در سوره مطفین آمده که هر دو اشاره به یک موضوع است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»؛ «چنین نیست که آن‌ها می‌پندارند، به یقین

۱. کافی، ج ۳، ص ۲۳۰، ح ۳.

کتاب نیکان در علیین است و تو نمی‌دانی که علیین چیست، کتابی است نوشته شده که مقربان درگاه خداوند ناظر و شاهد و گواه بر آن‌اند.^۱

مفسران برای علیین تفسیرهای مختلفی ذکر کرده‌اند، ولی از همه مناسب‌تر این است که علیین به منزله دیوان کل و دفتر کلی است که همه اعمال نیکان در آن ثبت است و این دیوان کل بسیار والامقام و در مقام قرب پروردگار است.

قابل توجه این که امام علیه السلام تعبیر به اعلی علیین می‌کند، یعنی بالاترین نقطه علیین و مفهوم این سخن این است که آن دیوان کل دارای مراتبی است؛ بخشی از آن برتر از بخش دیگر است و امام علیه السلام تقاضا می‌کند حمد او به درگاه پروردگار در آن بخش والای علیین قرار گیرد.

در ضمن باید توجه داشت که «علیین»، جمع مذکر «عاقِل» است که به معنای اشخاص والامقام یا کتاب‌ها و نامه‌های والاقدر می‌باشد و هرگاه علیین را به آن دیوان کل تفسیر کنیم، مفهومش این است که آن دیوان کل نیز مرکب از بخش‌های مختلفی است که همه والاست، هرچند بعضی از بعضی والاتر است (دقت کنید).



۱. مطففین، آیات ۱۸ و ۲۱.

بخش چهارم

﴿١٧﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ.
﴿١٨﴾ وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

ترجمه

۱۷. حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت.
۱۸. و برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به‌سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند.

شرح و تفسیر

سه موهبت عظیم الهی

امام علیه السلام در این بخش از دعا خداوند را به‌خاطر سه موهبت بزرگ و عظیم از مواهب الهی حمد و سپاس می‌گوید.
در بیان نعمت اول و دوم عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس، خداوندی راست که برای ما خُلق و خوی نیکو را برگزید و از روزی‌های پاک به ما ارزانی داشت»؛
(وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ).
جمله اول نشان می‌دهد که انسان برحسب فطرت، خواهان اخلاق خوب است، عدالت و صداقت و امانت و وفا و محبت را دوست دارد و از رذایل اخلاقی، همچون حسد و تکبر و خیانت متنفر است.

تعبیر حدیث معروف نبوی: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ مَنْ مَبْعُوثٌ شَدِمَ تا فضایل اخلاقی را تکمیل کنم»^۱ نشان می‌دهد که فضایل اخلاقی در فطرت آدمی وجود دارد و انبیا برای تکمیل و تکامل آن آمدند.

«وَيَذَكِّرُهُمْ مِّنْ نَّسَبِيٍّ نِعْمَتِهِ ... وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ پیامبران برای این مبعوث شدند که نعمت‌های فراموش شده (از جمله فضایل اخلاقی فطری) را به یاد انسان بیاورند... و گنجینه‌های عقل‌ها را استخراج کنند (که بخشی از این گنجینه‌ها همان درک حسن و قبح و فضایل و رذایل و تمایل به فضایل و بیزاری از رذایل است)»^۲.

بنابراین رذایل اخلاقی بر اثر انحرافات، تبلیغات سوء، محیط‌های آلوده و جاذبه‌های هوی پرستی به وجود می‌آید. درست همانند آب باران که از آسمان به صورت زلال نازل می‌شود، اما هنگامی که بر زمین‌های آلوده می‌ریزد آلوده می‌گردد.

اصولاً تعبیر به توبه و انابه در آیات و روایات که به معنای بازگشت است نشان می‌دهد که فطرت نخستین انسان پاک است، هنگامی که بر اثر گناه از آن دور می‌شود با استغفار سعی می‌کند به فطرت نخستین بازگردد.

تعبیر قرآن مجید درباره آفرینش انسان نیز که بعد از خلقت جسم او می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي»؛ «هنگامی که خلقت جسم انسان را کامل کردم و از روح شریفی در آن دمیدم»^۳ نشان می‌دهد که فطرت انسان از رذایل اخلاقی پاک است.

در تعدادی از نسخ صحیفه سجاده و شروح بر آن، به جای «خُلِقَ» واژه «خَلَقَ»

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲، ح ۱۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۳. ص، آیه ۷۲.

آمده که اشاره به نیکویی خلقت انسان از نظر ظاهر و باطن است؛ انسان راست قامت است، نه مانند حیواناتی که با دست و پا راه می‌روند و نه مانند خزندگانی که روی زمین می‌خزند، و از نظر فهم و شعور نیز بر همه حیوانات برتری دارد. قرآن مجید می‌گوید: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»؛ «و شما را در عالم جنین صورتگری کرد، و تصویرتان را نیکو آفرید».^۱

و نیز می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛ «به یقین ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم».^۲

البته این حسن صورت و خلقت نیز از نعمت‌های بزرگ الهی است که باید خدا را به خاطر آن شکرگزاری کرد و حمد و سپاس گفت.

این احتمال نیز بعید به نظر نمی‌رسد که حسن خلقت، شامل ظاهر و باطن و خلق و خوی انسان نیز بشود. بنابراین زیبایی‌های خلقت انسان زیبایی‌های خلق و خوی او را نیز فرامی‌گیرد.

و نیز خداوند بر حسب طبیعت انسانی، غذاهای پاکیزه را نصیب او کرده و او را از خبائث باز داشته است: «وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»؛ «پیامبری که غذای‌های پاکیزه را برای آن‌ها حلال و خبائث و غذاهای آلوده را (همچون شراب و گوشت مردار و حیوانات درنده و امثال آن‌ها را) بر آنان تحریم کرده است».^۳

در واقع امام علی (علیه السلام) حمد و ستایش خود را بر متنعم شدن به طیبات رزق از آیات قرآن مجید، از جمله آیه زیر الهام گرفته است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ «ما فرزندان

۱. غافر، آیه ۶۴.

۲. تین، آیه ۴.

۳. اعراف، آیه ۱۵۷.

آدم را گرمی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».^۱

و در جایی دیگر پیامبران خود را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»؛ «ای پیامبران! از غذاهای پاکیزه بخورید، و عمل صالح انجام دهید، که من به آنچه انجام می‌دهید دانا هستم».^۲

منظور از طيبات رزق چیست؟

با مراجعه به قرآن مجید روشن می‌شود که «طیب» و «طیبات» معنای وسیعی دارد که هرچیز پاکیزه، مفید و قابل استفاده را شامل می‌شود. به عنوان مثال:

۱. غذاهای پاکیزه، همان‌گونه که در آیه بالا^۳ آمده است.

۲. مسکن‌های خوب: «وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ».^۴

۳. درخت بارور: «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ».^۵

۴. سخنان نیکو: «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ».^۶

۵. زنان و مردان صالح و پاک‌دامن: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ».^۷

۶. حیات پربرکت: «فَلَنُحْيِيَنَّهَا حَيَاةً طَيِّبَةً».^۸

۱. اسراء، آیه ۷۰.

۲. مؤمنون، آیه ۵۱.

۳. مؤمنون، آیه ۵۱.

۴. صف، آیه ۱۲.

۵. ابراهیم، آیه ۲۴.

۶. حج، آیه ۲۴.

۷. نور، آیه ۲۶.

۸. نحل، آیه ۹۷.

۷. غذای حلال: «وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا».^۱
 ۸. خاک پاکیزه: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا».^۲
 ۹. سرزمین حاصلخیز: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ».^۳
 ۱۰. بادهای موافق که به سوی مقصد می‌وزد و کشتی‌ها را به مقصودشان می‌رساند: «وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ».^۴
 ۱۱. فرزندان صالح: «ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً».^۵
 ۱۲. شهر آباد و امن و امان: «بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ».^۶
- بی‌شک همه این‌ها معنای جامعی دارند که هر چیز خوب و مفید و پاکیزه را شامل می‌شوند و به اصطلاح، مشترک معنوی است نه مشترک لفظی. بنابراین، آنچه امام علیه السلام از خداوند در این دعا تقاضا کرده می‌تواند شامل همه این امور باشد.
- توجه به این نکته نیز لازم است که نقطه مقابل طیب، «خبیث» است و طیب تمام روزی‌های پاکیزه مادی و معنوی را شامل می‌شود. اضافه بر این، اموری هست که اسلام آن‌ها را جزء خبائث شمرده، در حالی که از نظر عرفی ممکن است آن را خبیث ندانیم. مثلاً در روایات، شراب «ام الخبائث؛ مادر پلیدی‌ها»، شمرده شده^۷ در حالی که ممکن است گروه‌های زیادی باشند که آن را جزء خبائث نشمرند.

۱. مائده، آیه ۸۸.

۲. مائده، آیه ۶.

۳. اعراف، آیه ۵۸.

۴. یونس، آیه ۲۲.

۵. آل عمران، آیه ۳۸.

۶. سبأ، آیه ۱۵.

۷. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۴۹۰، ح ۲۸.

ممکن است گفته شود: با مطالعات گسترده‌ای که دانشمندان کرده‌اند ثابت شده است که مشروبات الکلی دارای مفاصد زیادی است، بنابراین آن هم می‌تواند خبیث عرفی باشد.

ولی حیواناتی که مثلاً بدون نام خدا ذبح شده‌اند یا هنگام ذبح رو به قبله نبوده یا به دست مسلمان ذبح نشده‌اند، همه از نظر شرع مقدس جزء خبائث است و خوردن آن ممنوع می‌باشد، در حالی که ممکن است عرف عام به این حقیقت نرسیده باشد، ولی خالق حکیم و عالم جهان هستی که از همه چیز آگاه است آن را جزء خبائث شمرده است.

و در سومین موهبت عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی که برای ما این فضیلت را قرار داد که از تمام خلق برتریم و تمام مخلوقات او به قدرتش فرمان‌بردار ما هستند و به عزتش به سوی اطاعت ما حرکت می‌کنند»؛ (وَجَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ^۱ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلُّ خَلْقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةٌ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ).

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۲»؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛ و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم».

۱. در لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۹۳ آمده است که «مَلَكَةٌ» و مشتقات آن همه به معنای مالکیت یا سلطه بر چیزی است و اما «مَلَكَةٌ» به معنای صفت راسخ در نفس، تعبیری است که بعداً در کلمات علمای اخلاق پیدا شده است و به یقین در عبارت بالا به قرینه جمله «فَكُلُّ خَلْقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ» که با فاء تفریع آمده، به همان معنای مالکیت و سلطه می‌باشد.

۲. اسراء، آیه ۷۰.

و نیز آیاتی در قرآن مجید نشان می‌دهد که همه موجودات به فرمان الهی مسخر فرمان انسان‌اند و این نعمت بزرگی است که امام علیه السلام خدا را به خاطر آن حمد و سپاس می‌گوید.

آیات تسخیر

امام علیه السلام در این حمد و سپاس خود، به درگاه خداوند، یکی از مسائلی را که در خور حمد و سپاس دانسته، تسلط انسان بر همه موجودات به فرمان خدا برای انسان‌ها می‌داند.

این سخن در واقع برگرفته از آیات تسخیر در قرآن مجید است که گاه به صورت عام آمده و گاه به صورت خاص به تک تک موجودات زمین و آسمان اشاره کرده و آن‌ها را مسخر فرمان انسان می‌شمارد:

در سوره ابراهیم روی شش چیز تکیه شده است:

کشتی‌ها ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾؛^۱

نهرها ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ﴾؛^۲

خورشید و ماه ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ﴾؛^۳

شب و روز ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾؛^۴

دریاها ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾؛^۵

چهارپایان ﴿كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛^۶

۱. ابراهیم، آیه ۳۲.

۲. ابراهیم، آیه ۳۲.

۳. ابراهیم، آیه ۳۳.

۴. ابراهیم، آیه ۳۳.

۵. نحل، آیه ۱۴.

۶. حج، آیه ۳۶.

و گاه به زمین و تمام موجودات روی آن اشاره کرده، می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ﴾.^۱

و بالاخره همه موجودات زمین و آسمان؛ همان‌گونه که سوره جاثیه می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾؛ «او آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، همه را از جانب خویش مسخر شما ساخته است».^۲

اکنون ببینیم منظور از تسخیر چیست؟

در بعضی از آیات فوق تصریح شده است که منظور، استفاده از منافع آن است، همان‌گونه که درباره دریاها آمده است؛ می‌فرماید: خداوند دریا را مسخر شما کرد تا از گوشت‌های تازه در آن بهره‌مند شوید و زینت آلات (مانند مروارید) از آن استخراج کنید: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَنَا كُلُّوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبُسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِيَبْتَلُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ «او کسی است که دریا را مسخر شما ساخت تا از آن، گوشت تازه بخورید؛ و زیوری که آن را بر خود می‌پوشانید، همچون مروارید، از آن استخراج کنید؛ و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه دریا را می‌شکافند تا شما به تجارت پردازید و از فضل خدا بهره‌گیرید؛ شاید شکر او را به‌جای آورید».^۳ بنابراین، تسخیر، به همان معنای بهره‌مندی است.

تسخیر نهرها، هم به معنای استفاده از آب آن برای شرب و زراعت است و هم کشتی‌رانی بر صفحه آن‌ها و هم بهره‌مند شدن از ماهیان آن‌ها. در مورد چهارپایان و قربانی، تسخیر به معنای استفاده کردن از گوشت

۱. حج، آیه ۶۵.

۲. جاثیه، آیه ۱۳.

۳. نحل، آیه ۱۴.

آن‌هاست و در بعضی دیگر از آیات قرآن اشاره به بهره‌گیری از آن‌ها برای سواری و یا حمل بارها شده است، می‌فرماید: «لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»؛ «تا بر پشت آن‌ها به خوبی قرار گیرید؛ سپس هنگامی که بر آن‌ها قرار گرفتید، نعمت پروردگارتان را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است کسی که این را مسخر ما ساخت، وگرنه ما توانایی تسخیر آن را نداشتیم».^۱

در مورد شب و روز، بهره‌مند شدن از نورانیت روز برای فعالیت‌های مختلف زندگی و بهره‌مندی از تاریکی شب برای آرامش و استراحت است.

تسخیر آفتاب و ماه به معنای استفاده کردن از منافع مختلف آن‌هاست، از جمله نورافشانی، تربیت موجودات به وسیله آفتاب، پیدا کردن راه‌ها در تاریکی شب به وسیله نور ماه و همچنین بهره‌گیری از آن دو برای نگه‌داشتن تاریخ زندگی و آنچه مربوط به زندگی است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا وَ قَدَرَهُ مَآزِلَ لِيَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ»؛ «او کسی است که خورشید را روشنایی بخش، و ماه را نورافشان قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر کرد، تا عدد سال‌ها و حساب زمان را بدانید».^۲

منظور از تسخیر کشتی‌ها، بهره‌گیری از آن‌ها برای مسافرت انسان‌ها و حمل بارهاست، چراکه جابه‌جایی انسان‌ها و بارها به وسیله کشتی‌ها بسیار گسترده‌تر از وسایل دیگر است.

و اما در مورد ستارگان که در آیه شریفه سورة نحل آمده است: «وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ»؛ «ستاره‌ها به فرمان خدا مسخر شماس»^۳، اشاره به همان چیزی

۱. زخرف، آیه ۱۳.

۲. یونس، آیه ۵.

۳. نحل، آیه ۱۲.

است که در آیه ۹۷ سوره انعام آمده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا، به وسیله آن‌ها راه یابید!».

در آن زمان که هنوز قطب‌نما اختراع نشده بود، بهترین راه برای پیدا کردن جاده‌ها در صحرا و دریا ستارگان ثابت آسمان بودند و کسانی که به جایگاه این ستارگان آشنا بودند به خوبی راه را پیدا می‌کردند که به سوی مشرق می‌خواهند بروند یا مغرب یا شمال یا جنوب و اکنون که قطب‌نماها در دریا و صحرا راه را نشان می‌دهند باز هم استفاده از موقعیت ستارگان برای اطمینان خاطر، جای تردید ندارد.



بخش پنجم

﴿۱۹﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نَطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى.

ترجمه

۱۹. حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است. با این حال چگونه می توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟

شرح و تفسیر

قادر بر شکر او نیستیم

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا که مجموعه ای از حمد و سپاس الهی است عرضه می دارد: «حمد و ستایش برای خداوندی است که درهای نیاز را جز به سوی خود به روی ما بسته است»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَغْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ).

عدم نیاز به غیر او از بزرگترین نعمت های خداست. غیر او همه محتاج اند و دست حاجت به سوی محتاج دراز کردن در شأن انسانی که اشرف مخلوقات است نمی باشد.

درست است که نیاز در درون ذات ممکن الوجود نهفته است و به تعبیر دیگر، سر تا پای او نیاز است، ولی این نیازمند نباید دست نیاز به سوی نیازمند دیگری دراز کند، بلکه باید دستان نیاز خود را به درگاه بی نیاز دراز کند.

ممکن است گفته شود که ما در زندگی خود از یک سو نیازمند آب و هوا و غذا و اسباب معاش و انواع داروها و همچنین علم و دانش هستیم. این‌ها نیازهای طبیعی ماست.

از سویی دیگر، در زندگی اجتماعی نیاز انسان‌ها به یکدیگر قابل انکار نیست. بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: حمد و سپاس برای خداوندی که درهای نیاز را به روی ما از غیر خودش بسته و تنها به سوی خود گشوده است.

البته نیاز به عوامل و اسباب طبیعی در واقع نیاز به خداست، زیرا خداوند آن‌ها را آفریده، و اما نیاز انسان‌ها به یکدیگر در واقع یک نوع نیاز متقابل و به تعبیر دیگر، به صورت داد و ستد است که نیاز محسوب نمی‌شود. اگر چیزی می‌گیرد، چیزی در مقابل آن می‌دهد، بنابراین اگر انسان، سستی و تنبلی را از خود دور کند و سعی و تلاش را به کار گیرد و اگر از دیگران استفاده می‌کند فایده‌ای به آن‌ها برساند، او به غیر خدا محتاج نیست. امام علیه السلام در واقع انگشت روی این نعمت بزرگ که مهم‌ترین افتخار انسان است گذاشته و آن را قدر می‌شمارد.

و به تعبیر دیگر، اگر در وجود من از نظر زندگی اجتماعی نیاز به دیگران آفریده شده، خداوند دیگران را هم همین‌گونه آفریده، یعنی آن‌ها را به دنبال من می‌فرستد و مرا به دنبال آن‌ها. بنابراین این هم از سوی خداست.

و این‌که در دعای سیزدهم آمده است که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ يَا مُنْتَهَى مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَ يَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ؛ ای خداوندی که همه نیازها به تو ختم می‌شود و رسیدن به خواسته‌ها تنها نزد اوست» اشاره به همین مطلب است. البته نمی‌توان انکار کرد افرادی که بر اثر سستی و تنبلی و تن دادن به بیکاری دست نیاز به سوی دیگران دراز می‌کنند از مسیر آفرینش الهی منحرف شده‌اند، زیرا خداوند آن‌ها را بی‌نیاز آفریده و همان‌گونه که گفتیم نیازهای متقابل نیاز نیست؛ نوعی همکاری و داد و ستد است. البته در این‌گونه موارد نیز اگر درست

بنگریم کسی که دست نیاز به سوی دیگری دراز می‌کند و او وی را کمک می‌نماید، آن هم به لطف پروردگار و عنایات اوست.

سپس امام علیه السلام به عدم توانایی انسان نسبت به ادای شکر الهی اشاره کرده و در یک عبارت کوتاه و جذاب می‌فرماید: «(با این حال) چگونه می‌توانیم حمد او را به جا آوریم یا در چه زمانی شکر او را ادا کنیم؟ نه! هرگز! در چه زمانی؟» (فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا، مَتَى).

نکته‌ها

۱. همه به او نیاز مندند

علاوه بر این که براهین فلسفی به روشنی ثابت می‌کند که ذات پاک او واجب الوجود و غیر او همه ممکن الوجودند و همه کائنات پیوسته فیض وجود را از او می‌گیرند، نه این که خداوند آن‌ها را ایجاد می‌کند و می‌توانند به‌طور مستقل مدتی به وجود خود ادامه دهند، بلکه هر لحظه وجود خود را از او می‌گیرند، همان‌گونه که لامپ‌ها به واسطه اتصال به مبدأ مولد برق لحظه به لحظه روشنایی را از آن کسب می‌کنند، به گونه‌ای که اگر رابطه آن‌ها یک لحظه بریده شود خاموش می‌شوند. به تعبیر دیگر، ممکن الوجود سر تا پا نیاز است و احتیاج.

اگر ممکنات بعضی به بعض دیگر نیازمند شوند هنگامی که سلسله مراتب را دنبال می‌کنیم می‌بینیم آن هم به ذات بی‌نیاز واجب الوجود باز می‌گردد.

از نظر تجربیات عادی نیز همین است. هنگامی که به سر تا پای خود و تمام اطراف خود نگاه کنیم جز نیاز و حاجت چیزی به چشم نمی‌خورد و هنگامی که راه برطرف کردن نیازها را دنبال کنیم باز می‌بینیم به ذات خداوندی برمی‌گردد که از همگان بی‌نیاز و بر همه مشفق است.

قرآن مجید نیز در یک جمله گویا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ «ای مردم! شما همگی نیازمند خدايید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».^۱ این همان فقری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن حدیث معروف، به آن افتخار کرده است، می‌فرماید: «الْفَقْرُ فَخْرِي؛ نیاز من به ذات خداوند مایه افتخار من است».^۲

البته فقر شاخه‌های زیادی دارد که از همه مهم‌تر فقر ذاتی است که انسان در اصل وجودش نیازمند واجب الوجود است و سپس فقر علمی و فرهنگی، فقر مادی و اقتصادی، فقر اخلاقی و روانی که با کمک اسبابی که خداوند آفریده می‌توان از آن‌ها کاست.

امیر مؤمنان علیه السلام در مناجات معروف خود به پیشگاه خداوند چنین عرضه می‌دارد: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْفَقِيرَ إِلَّا الْغَنِيُّ؛ مولای من، مولای من! تویی نیازی و من فقیر. آیا به فقیر کسی جز غنی و بی‌نیاز رحم می‌کند؟». امام حسین علیه السلام نیز در دعای معروف عرفه عرضه می‌دارد: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي؛ خداوند! من هنگامی که غنی باشم در واقع فقیر و نیازمندم، پس چگونه هنگامی که فقیرم، فقیر نباشم؟». احساس فقر الی الله و عدم نیاز به غیر او به انسان چنان شخصیت والایی می‌دهد که حاضر نیست سر در برابر مخلوقی خم کند و از خداوند غنی بی‌نیاز غافل شود.

این حقیقت را امام سجاد علیه السلام به زیباترین وجهی در دعای معروف ابو حمزه بیان کرده است؛ عرضه می‌دارد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكُنْ لِي إِلَى النَّاسِ فِيهِمْ نُونِي؛ حمد و سپاس برای خداوندی است که مرا به خودش واگذار کرد و گرامی داشت و به مردم واگذار نکرد که مرا خوار بشمارند».

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. چه زمانی می‌توانیم حق شکرش را ادا کنیم؟

از آن‌جا که امام علیه السلام در این بخش از دعا به نعمت بسیار مهمی که استغنا از غیر اوست اشاره کرده، به دنبال آن عرضه می‌دارد: چگونه می‌توانیم شکر این نعمت عظیم را به جا آوریم؟ چه زمانی؟ هرگز!

پیش از این درباره شکر نعمت در بخش‌های گذشته همین دعا سخن گفتیم. روایت دیگری در این زمینه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام: يَا مُوسَى أَشْكُرْنِي حَقَّ شُكْرِي فَقَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقَّ شُكْرِكَ وَ لَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؟ قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شَكَرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي؛ خداوند متعال به موسی وحی کرد: ای موسی! حق شکر مرا به جای آور! عرض کرد: چگونه حق شکر تو را به جا آورم در حالی که هر شکری نعمت تازه‌ای است که به من داده‌ای؟ فرمود: ای موسی! اکنون شکر مرا به جای آوردی، چون می‌دانی همین توفیق نیز از من است!». ^۱ بنابراین همین اندازه که بدانیم از ادای حق شکر او عاجزیم نهایت کاری است که از ما در مقام ادای شکر او ممکن است برآید.

این سخن جای تعجب ندارد، زیرا ما غرق نعمت‌های خداوند هستیم و در هر لحظه هزاران هزار از نعمت‌های او ما را احاطه می‌کند. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ لَكَ بَلْ أَلْفٌ وَ أَكْثَرُ وَ أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيَةُ النِّعْمَةِ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ وَ الرِّضَا بِمَا أَعْطَاهُ وَ أَنْ لَا تَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ وَ تُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ وَ كُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى كُلِّ حَالٍ تَجِدِ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ در هر نفسی از نفس‌های تو شکری لازم است، بلکه هزار نعمت و بیشتر، و کمترین شکر این است که بدانی این نعمت‌ها از خداست، بی‌آنکه قلب تو مشغول غیر از خدا شود، و راضی به عطای

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۸، ح ۲۷.

او باشی و با استفاده از نعمتش او را معصیت نکنی و به مخالفت با امر و نهی او امر و نواهی اش با استفاده از نعمت او نپردازی. در هر حالی بنده شاکری برای خدا باش که او را پروردگاری کریم در هر حالی خواهی یافت.^۱

این نکته نیز شایان دقت است که قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شاخه‌ای از شکر خداوند است. همان‌گونه که در حدیثی از امام سجاده علیه السلام آمده است: «أَشْكُرُكُمْ لِلَّهِ، أَشْكُرُكُمْ لِلنَّاسِ؛ از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از خدمات مردم نسبت به خودش، قدردانی و شکرگزاری کند».^۲

از تاریخ ائمه هدی استفاده می‌شود که آن‌ها در ادای شکر خدا بسیار تعجیل می‌کردند؛ چنان‌که در روایت جالبی می‌خوانیم که یکی از یاران امام باقر علیه السلام می‌گوید: نزد امام باقر علیه السلام در مسیر مدینه بودم. ناگهان دیدم امام علیه السلام به سجده افتاد (و خدا را شکر و سپاس فراوان گفت) هنگامی که سر برداشت رو به من کرد و فرمود: شاید از این‌که دیدی من در میانه راه ناگهان سجده کردم تعجب کردی؟ عرض کردم: آری! فرمود: «ذَكَرْتُ نِعْمَةَ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَجُوزَ حَتَّى أُؤَدِّيَ شُكْرَهَا؛ به یاد یکی از نعمت‌های مهم پروردگار نسبت به خودم افتادم. خوش نداشتم که بگذرم و شکر آن نعمت را ادا نکنم».^۳

بنابراین تشکر از معلم و استاد که نعمت علم را در اختیار انسان گذاشته و از پدر و مادر که او را با نعمت تربیت و پرورش متنعم ساخته و از تمام کسانی که امنیت را در محیط فراهم می‌کنند و نیازهای مردم را برطرف می‌سازند، و مانند این‌ها شاخه‌ای از شکر خداست و البته همه این‌ها نیز به ذات پاک پروردگار برمی‌گردد.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۵۲، ح ۷۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۲۰، ح ۳۹.

بخش ششم

﴿۲۰﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِينَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ،
وَمَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثَبَّتَ فِينَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ غَذَّانَا بِطَيِّبَاتِ
الرِّزْقِ، وَأَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ.

﴿۲۱﴾ ثُمَّ أَمَرَنَا لِيَحْتَبِرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيَبْتَلِيَ شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ،
وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ
تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا.

ترجمه

۲۰. حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی نیاز گردانید و به من و کرمش بخائری پرارزش به ما بخشید.

۲۱. سپس خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بیازماید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!).

شرح و تفسیر

هفت موهبت مهم الهی

امام علیه السلام در بخش ششم از این دعای پر بار به هفت نعمت مهم دیگر اشاره کرده، خدا را برای آن شکر می‌گوید و سپس آن را مقدمه‌ای برای آزمایش‌های بزرگ الهی می‌شمارد. عرضه می‌دارد: «حمد و شکر مخصوص خداوندی است که در ما ابزار گشودن و نیز ادوات و آلات جمع کردن را قرار داد و ما را از ارواح زندگی برخوردار ساخت و اعضا برای انجام اعمال مختلف را در وجود ما مستقر کرد و از ارزاق پاکیزه به ما غذا داد و به فضلش ما را بی‌نیاز گردانید و به من و کرمش ذخائری پرارزش به ما بخشید»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ عَذَّأَنَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ).

اکنون لازم است به شرح این نعمت‌های هفت‌گانه بپردازیم.

امام علیه السلام در نعمت اول و دوم به عوامل قبض و بسط جسمانی و روحانی اشاره می‌کند و خدا را به خاطر در اختیار داشتن این ابزار و آلات و عوامل مختلف سپاس می‌گوید.

هنگامی که ما نماز می‌خوانیم؛ رکوع و سجود و قیام و قعود به جا می‌آوریم، غالباً توجه نداریم که عوامل مختلفی در بدن ما از عضلات گرفته تا اعصاب و تاندوم‌ها هر کدام باید حرکت خاصی داشته باشند تا بتوان ایستاد و با حرکات پیچیده دیگری بتوان رکوع و سجود کرد.

و یا هنگامی که به سوی مقصدی با عجله می‌رویم پاهای ما مرتب حرکت می‌کند و دست‌ها به آن‌ها یاری می‌دهند، چشم و گوش مراقب مسیرند و همه این‌ها با یکدیگر همکاری می‌کنند تا انسان بتواند مسیری را طی کند. ستایش مخصوص خداوندی است که این همه عوامل و ابزار را در انسان قرار داد بی‌آن‌که انسان، خود به آن توجه داشته باشد.

اضافه بر این، در روح ما نیز عوامل مختلف قبض و بسط وجود دارد. علوم و دانش‌های ما، تجربیات و صفات مختلف روحی، که در جای خود عامل بسط و گشایش است، مانند، شجاعت و شهامت، ابتکار، آینده‌نگری و ... و گاه همین عوامل سبب قبض می‌شود، در آن جایی که لازم است انسان خود را جمع و جور کند و از مسأله کوچک یا بزرگی دور سازد. این ابزار و آلات و عوامل مختلف به صورت ناخودآگاه در جسم و روح ما فعال‌اند و غالباً ما از آن‌ها بی‌خبریم.

مثلاً هنگامی که می‌خواهیم به سوی مقصدی حرکت کنیم، توجه ما فقط به آن مقصد است در حالی که برای راه رفتن، تعداد زیادی از ماهیچه‌های پا و ران و بدن باید با نظم خاصی فعالیت کنند، ولی ما از آن‌ها بی‌خبریم. مغز ما تنها یک فرمان صادر می‌کند و آن این‌که به سوی فلان مقصد حرکت کنیم، ولی به‌طور ناآگاه تمام فرمان‌های لازم برای این حرکت صادر می‌شود.

از بعضی از منابع لغت استفاده می‌شود که آلات و ادوات، معنای واحدی دارند و به معنای ابزار و اسبابی هستند که انسان با کمک آن‌ها کاری را انجام می‌دهد و استفاده از دو لفظ متفاوت که معنای واحدی دارند، به‌خاطر رعایت بلاغت است.

در نعمت سوم، سخن از ارواح حیات است. ارواح جمع روح است و ظاهراً اشاره به ارواح سه‌گانه‌ای است که انسان دارد: روح نباتی که وسیله نمو و رشد و تغذیه انسان است و روح حیوانی که وسیله حس و حرکت می‌باشد و روح انسانی که سرچشمه تفکرات و تصمیم‌ها و علوم و دانش‌هاست. هریک از این‌ها نعمت بزرگی است که اگر از کار بیفتد آسیب سختی به انسان می‌رسد و قادر به ادامه حیات و زندگی نخواهد بود.

امام علیه السلام خدا را برای این سرمایه‌های بزرگ حمد و سپاس می‌گوید.
در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که در جواب کمیل بن زیاد که

تقاضا کرد نفس را برای او معرفی کند، فرمود: کدام نفس را می‌خواهی معرفی کنم؟ عرض کرد: مولای من، مگر بیش از یک نفس (روح) وجود دارد؟ فرمود: «ای کمیل! إِنَّمَا هِيَ أَرْبَعَةٌ: النَّامِيَةُ النَّبَاتِيَّةُ وَالْحَيَوَانِيَّةُ وَالنَّاطِقَةُ الْقُدْسِيَّةُ وَالْكُلِّيَّةُ الْإِلَهِيَّةُ؛ چهار روح داریم: روح نباتی که مایه نمو است و روح حیوانی که مایه احساس می‌باشد و روح ناطقه قدسی (که مایه فکر و ذکر و علم است) و روح کلیه الهی (که اخلاق انسانی را در تمام جهات دربر می‌گیرد)».^۱ سپس امام علیه السلام شرح مبسوطی برای هریک از آن‌ها بیان کرده که عصاره‌اش همان است که در بالا آمد.

امام علیه السلام در واقع برای روح انسانی دو بخش قائل شده است: بخش تفکر و بخش حافظ اخلاقیات.

در چهارمین نعمت، سخن از اعضای پیکر ماست که سرچشمه حرکات مختلف می‌باشد. دانشمندان می‌گویند: بدن انسان دارای ۲۶۰ عضله است که بعضی بسیار قوی و محکم، مانند عضلات پا و ران و بعضی بسیار ظریف و لطیف‌اند، مانند عضلاتی که چشم ما را به هر سو حرکت می‌دهد. اضافه بر این، هزاران رشته عصبی در لابه‌لا و اطراف عضلات وجود دارد که فرمان‌های لازم مغز را به آن‌ها منتقل می‌کند و همچنین رباط‌ها (تاندوم‌ها) که مفاصل اعضا را به هم پیوند می‌دهد و آن‌ها را برای حرکات منظم آماده می‌سازد و اگر ما بخواهیم برای هر کدام شکری به جا بیاوریم باید روزها و سال‌ها مشغول شکر همین نعمت‌ها باشیم و چه جالب است که امام علیه السلام در سیزده قرن پیش به آن‌ها اشاره کرده و ما را به شکر و سپاس برای آن دعوت می‌کند.

در قرآن مجید نیز به این معنا در آیه ۲۸ سوره انسان اشاره‌ای کرده، می‌فرماید: «نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا» («اسر» (بر وزن عصر) در

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۸۵.

اصل به معنای بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را به این علت «اسیر» نامیده‌اند که آن‌ها را می‌بندند، ولی «اسر» در این جا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانایی فعالیت‌های مهم به او می‌دهد. به راستی قرآن در این جا انگشت روی نقطه حساسی گذاشته، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است؛ از عصب‌های کوچک و بزرگ که همچون طناب‌های آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می‌سازد گرفته، تا رباط‌ها و عضلات مختلف آن که چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام‌های انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آن‌ها یک واحد کاملاً منسجم ساخته شده که آماده انجام هرگونه فعالیت است.

و در بیان پنجمین نعمت، اشاره به انواع و اقسام مواد غذایی پاکیزه به عنوان طبیات رزق فرموده که اگر بخواهیم آن‌ها را شمارش و احصا کنیم قطعاً به آسانی ممکن نیست و اگر بخواهیم برای هر کدام شکر و سپاسی گوئیم باید عمری را صرف آن کنیم.

درباره طبیات در بخش قبلی دعا توضیحات کافی دادیم.

سرانجام در بیان ششمین و هفتمین نعمت، اشاره‌ای کلی به تمام اموری کرده که انسان را غنی و بی‌نیاز می‌سازد و یا می‌تواند آن را برای آینده خود ذخیره کند، و «نظر همگان» را به آن‌ها جلب می‌فرماید.

«أغنانا» اشاره به اموری است که انسان به آن‌ها احتیاج دارد و فعلاً از آن استفاده می‌کند و «أقنانا» اشاره به چیزهایی است که انسان آن را برای نیازهای آینده ذخیره می‌سازد.

سپس امام علیه السلام بعد از بیان این نعمت‌های هفت‌گانه به مسئله امر و نهی الهی و آزمون پروردگار در برابر این همه نعمت پرداخته، عرضه می‌دارد: «آنگاه خداوند ما را امر کرد تا اطاعت ما را بپایزاید و نهی کرد تا شکر ما را در برابر

نعمت‌هایش امتحان کند، هرچند ما از مسیر امر او منحرف شدیم و با نواهی او به مخالفت برخاستیم؛ (ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرُنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ).

قابل توجه این‌که در مورد اوامر، اشاره به این می‌کند که هدف از آن آزمایش اطاعت است، ولی در مورد نواهی، سخن از آزمون شکر می‌باشد.

ممکن است این تفاوت به‌خاطر آن باشد که نواهی الهی به اموری تعلق می‌گیرد که موجب فساد و سلب نعمت است و به همین دلیل باید به آن نواهی عمل کرد تا شکر نعمت او انجام شده باشد، ولی در مورد اوامر، سخن از طاعت است، زیرا حقیقت اطاعت در انجام اوامر ظاهر می‌شود، بیش از آنچه در ترک نواهی وجود دارد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت پرهیز از گناهان است».^۱ این سخن با آنچه در کلام امام سجّاد علیه السلام آمده کاملاً هماهنگ است. نکته دیگر این‌که امام علیه السلام در مورد اوامر، تعبیر به طریق به صورت مفرد می‌کند، در حالی که در مورد نواهی تعبیر به «متون» که جمع «متن» است فرموده، به این دلیل که طریق امر خدا یکی بیش نیست که همان صراط مستقیم است، آن‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله خَطَّ خَطًّا ثُمَّ قَالَ: هَذَا سَبِيلُ الرُّشْدِ، ثُمَّ خَطَّ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ خُطُوطًا ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ سُبُلٌ، عَلَى كُلِّ سَبِيلٍ مِنْهَا شَيْطَانٌ يَدْعُو إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»...؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خط مستقیمی (بر زمین) کشید و فرمود: این راه نجات است. سپس از طرف راست و چپ آن خط، خطوط متعدد منحنی رسم کرد و بعد فرمود: این همان جاده‌های متعدد (انحرافی) است که بر سر هر کدام شیطانی نشسته، دعوت به آن می‌کند. سپس این آیه را تلاوت

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.

فرمود: «وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛ این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از راه او، دور می‌سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا پرهیزکاری پیشه کنید.^۱ از همین رو در مورد نواهی تعبیر به «متون» شده که جمع متن است و آن در اصل به معنای دو عضله نیرومندی است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته که پشت انسان را محکم می‌سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می‌کند و به همین مناسبت، «متین» به معنای قوی آمده است و به برآمدگی‌های روی زمین نیز گاهی متن اطلاق می‌شود و از آن‌جا که اطاعت او امر الهی موافق طبیعت و روح پاک انسان است از واژه «طریق» به معنای جاده‌ای که در زیر پای انسان قرار گرفته استفاده شده و در مورد نواهی و زواجر الهی «متون» به کار رفته که به معنای برآمدگی‌هاست و سوار شدن بر آن کار آسانی نیست.^۲

در واقع، نواهی همانند مرکب‌های سرکشی هستند که انسان بر پشت آن‌ها سوار شده، به بیراهه کشیده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به یکی دیگر از عنایات پروردگار و نعمت‌های او که به دنبال ارتکاب گناهان، شامل حال انسان می‌شود اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و با این حال که ما خلاف فرمان او عمل کرده‌ایم، در عقوبت ما تسریع نکرد و در مجازات ما عجله ننمود، بلکه به مقتضای رحمت و کرامتش آن را به تأخیر انداخت و به سبب رأفت و حلمش در انتظار بازگشت ما بود (چه خدای رحیم و کریمی!)»؛ (فَلَمْ يَتَّخِذْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا).

۱. در تفسیر در المنثور، ج ۳، ص ۵۶ این حدیث از راویان متعددی نقل شده است.

۲. در ریاض السالکین، ج ۱، ص ۳۷۷، اجمالاً به این مطلب اشاره شده است.

«یبتدرنا» از ماده «بدر» به معنای سرعت به خرج دادن در انجام کاری است و «یعاجلنا» از ماده «عجله» به معنای شتاب در انجام کارهاست.

ممکن است تفاوت این دو (بدر و عجله) این باشد که عجله در مواردی به کار می‌رود که خوف فوت و از دست رفتن چیزی باشد، ولی بدر الزاماً چنین مفهومی ندارد و در جایی گفته می‌شود که مقصود، از دست نمی‌رود، ولی سرعت به خرج دادن فایده بیشتری دارد.

تفاوت عقوبت و نقیمت نیز ممکن است از این جهت باشد که عقوبت به مجازات‌های عملی گفته می‌شود، ولی نقیمت مجازات‌هایی که ممکن است جنبه عملی داشته باشد یا با زبان انجام شود.

«تَأَنَّنَا» از ماده «تأنی» به معنای شتاب نکردن در انجام کاری است؛ در آن جا که شتاب نکردن مطلوب باشد و «انْتَظَرَ» از ماده «انتظار» به معنای توقف کردن و مراقب بودن برای انجام کاری است.

تفاوت رأفت و رحمت از این نظر است که رأفت مرحله بالاتری از رحمت است چراکه ممکن است انسان درباره کسی رحمت ورزد که از او خشنود نیست، ولی رأفت در مواردی است که از طرف خشنود است. بنابراین رأفت معنای خاص دارد و رحمت مفهوم عام، و لذا می‌بینیم در یک جا می‌فرماید: «وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»؛ «خداوند نسبت به بندگان (خاصش) رأفت دارد».^۱ و درباره رحمت می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^۲؛ «و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است».^۳

۱. بقره، آیه ۲۰۷؛ آل عمران، آیه ۳۰.

۲. درباره تفاوت رأفت و رحمت شرح مبسوطی در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۲۸ سوره توبه و آیه ۲ سوره نور آمده است.

۳. اعراف، آیه ۱۵۶.

بعضی از بزرگان نیز گفته‌اند که رأفت در مورد محبت به بیچارگان به کار می‌رود، در حالی که رحمت، معنای عامی دارد. بعضی دیگر فرموده‌اند که رأفت در مورد دفع شر، و رحمت در مورد جلب خیر به کار می‌رود.

راغب در مفردات معتقد است که اگر رحمت را به خدا نسبت دهند، به معنای بخشیدن نعمت است و اگر به بندگان نسبت دهند، به معنای رقت قلب می‌باشد. البته این سخن مربوط به بحثی است که دربارهٔ صفات خداوند إن شاء الله خواهد آمد.

نکته‌ها

۱. نکتهٔ مهمی دربارهٔ صفات خداوند

امام علیه السلام در این بخش از دعای مملو از حمد و شکر و سپاس خود، اشاره به صفاتی از خداوند می‌کند، از قبیل تأتئ، انتظار، ابتدار و امثال آن، که سؤالاتی را ترسیم می‌نماید که آیا این‌گونه صفات دربارهٔ خداوند تصور می‌شود یا نه؟ نکتهٔ مهم این است که بدانیم این صفات آن‌گونه که بر انسان‌ها و موجودات امکانی اطلاق می‌گردد دربارهٔ خداوند تصور نمی‌شود، بلکه باید این اوصاف را به اصطلاح، تصفیه و تجرید کرد تا ذات خداوند قابل توصیف به آن باشد. توضیح این‌که در مورد صفات ثبوتی خداوند می‌گوییم: او عالم و قادر است، ولی آیا علم و قدرت او همانند علم و قدرت انسان‌هاست؟ علم در مورد انسان عبارت است از تصورات و تصدیق‌هایی که در ذهن انسان می‌گنجد و با او سروکار دارد، در حالی که خداوند نه ذهن دارد و نه روح؛ و قدرت در انسان‌ها و سایر موجودات امکانیه به معنای توان جسمانی و نیروی عضلانی یا قدرت روحانی است، در حالی که خداوند نه جسم دارد و نه روح.

یا هنگامی که وارد بحث صفات فعل می‌شویم، می‌گوییم: مادران نسبت به فرزندان محبت دارند و عشق می‌ورزند و محبت، آن حالتی است که در درون قلب و روح انسان تجلی می‌کند و به تعبیر معروف، شعله‌ای از عشق و جاذبه در آن ایجاد می‌کند، در حالی که می‌دانیم خداوند نه قلب دارد، نه جاذبه‌ای در وجود او ایجاد می‌شود. وجودی است از هر نظر بی‌نهایت، ازلی و ابدی و مافوق جسم و ماده.

واقعیت این است که انسان این الفاظ را برای زندگانی خود وضع کرده، علم اشاره به علم اوست و همچنین قدرت و محبت و غضب و انتظار و تأثی و حوصله و امثال آن‌ها. بنابراین هنگامی که می‌خواهیم این صفات را در مورد خداوند به کار ببریم باید آن‌ها را از تمام عوارض مادی، تجرید و تصفیه کنیم و بگوییم: منظور از علم، احاطه ذاتی خداوند به همه موجودات است و حضور او در همه جا. و منظور از قدرت، انجام هر کاری است؛ «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها می‌گوید: «موجود باش!» و آن چیز، بی‌درنگ موجود می‌شود».^۱

و یا این که این الفاظ را از معانی حقیقی به سوی معانی مجازی دعوت کنیم؛ البته مجاز مافوق الحقیقه. توضیح این که: بسیار از معانی مجازیه کمتر از حقیقت است، مثلاً وقتی می‌گوییم: فلان شخص شیر است، به یقین شجاعت و قدرت او کمتر از شیر می‌باشد. یا می‌گوییم: وجود او خورشیدی است نورافشان، به یقین، بسیار پایین‌تر از خورشید است. ولی در مورد خداوند، مجازات، برتر از حقایق است. وقتی می‌گوییم: خداوند خورشید عالم وجود است، بسیار فراتر از نور آفتاب می‌باشد.

۱. بقره، آیه ۱۱۷.

یا هنگامی که می‌گوییم: خداوند عالم است، علم او بالاتر و والاتر از علمی است که دربارهٔ انسان‌ها گفته می‌شود، به گونه‌ای که اگر نام حقیقت را بر علم خدا و نام مجاز را بر علم انسان‌ها بگذاریم مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

به تعبیر دیگر، همان‌گونه که در علم اصول گفته‌ایم، الفاظ معمولاً ناظر به نتایج اشیا است، مثلاً هنگامی که گفته می‌شود: چراغ، اشاره به مبدائی است که نورافشانی می‌کند و الزاماً به معنای چراغ‌های روغنی و فتیله‌ای قدیم نیست، بلکه انواع چراغ‌های امروز را که هیچ شباهت و ارتباطی جز در نتیجه و اثر با چراغ‌های قدیم ندارد شامل می‌شود و هنگامی که صفت سمیع و علیم، شنوا و دانا بر خداوند اطلاق می‌شود، به این معنا نیست که او گوش و چشم دارد، مانند انسان‌ها، بلکه به معنای احاطه و آگاهی به شنیدنی‌ها و دیدنی‌هاست.

به هر حال، واژه انتظار یا تأنی (کاری را با آرامش انجام دادن) و امثال آن، نیز که در دعای امام علیه السلام به کار رفته، همین‌گونه است. یعنی او در عقوبت و مجازات بندگان شتاب نمی‌کند، بلکه به آن‌ها برای توبه فرصت می‌دهد و این بحث مهمی است دربارهٔ صفات خداوند که باید از آن غافل نشد، والا انسان در دام تشبیه و شرک می‌افتد.

قابل توجه این‌که امیرمؤمنان علیه السلام در خطبهٔ اول نهج‌البلاغه در یک عبارت کوتاه به این حقایق اشاره کرده، می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِحْلَاصُ لَهُ وَكَمَالُ الْإِحْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ سرآغاز دین، معرفت و شناخت اوست و کمال معرفتش تصدیق ذات پاک اوست و کمال تصدیق او همان توحید اوست و کمال توحیدش، اخلاص برای اوست و کمال اخلاص برای او، نفی صفات ممکنات از اوست».^۱

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱.

۲. امتحانات الهی

امام علیه السلام در این دعای پربار خود اشاره به امتحان الهی کرده، می فرماید: خدا ما را به اموری مأمور ساخته است تا اطاعت ما را بیازماید و از اموری نهی فرموده تا شکر ما را امتحان کند.

می دانیم که امتحان در مورد انسان ها معمولاً برای کشف مجهولات است؛ مثلاً استاد نمی داند که شاگردش چه اندازه درس خوانده و چه اندازه شایستگی برای رفتن به کلاس های بالاتر دارد. از او امتحان می گیرد تا حقیقت برای او مشخص شود.

آیا امتحانات الهی همین گونه است، با این که او عالم به تمام اسرار و خفیات می باشد و پیدا و نهان را می داند؟ اگر چنین نیست پس چگونه است؟ پاسخ این سؤال را از سه طریق می توان داد:

نخست این که پیش از وقوع امتحانات الهی، مدعیان لیاقت و ایمان و تقوا بسیارند؛ تا محک تجربه به میان نیاید و کوره امتحان داغ نشود، سره از ناسره و مغشوش از خالص شناخته نمی شود و به تعبیر روشن تر، اتمام حجت نخواهد شد. این جاست که خداوند انسان ها را با انواع نعمت ها و مشکلات می آزماید تا صفوف پاکان با ایمان از فاسدان آلوده جدا گردد و به هر کدام آنچه شایسته آنهاست داده شود. در آیه ۲۵ سوره حدید می خوانیم: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را آفریدیم که در آن نیروی شدید و منفعی برای مردم است، تا مشخص شود چه کسی خدا و پیامبرانش را یاری می کند بی آن که او را ببیند؛ خداوند توانا و شکست ناپذیر است».

البته همان‌گونه که روشن است، منظور این نیست که خداوند به باطن اشخاص عالم شود بلکه منظور، تحقق علم الهی و ظهور و بروز آن در افراد است. و در آیه ۹۴ سوره مائده نیز آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خداوند شما را با شکارهایی که در حال احرام به شما نزدیک می‌شوند، به‌طوری که دست‌ها و نیزه‌هایتان به آن‌ها می‌رسد، می‌آزماید؛ تا مشخص کند چه کسی با ایمان به غیب از خدا می‌ترسد؛ و هرکس بعد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت».

منظور از ﴿مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ﴾ این است که آیا افراد به فرمان خداوندی که دیده نمی‌شود سر می‌نهند و از مخالفت با او بیمناک‌اند یا نه؟

دوم این‌که بسیاری از صفات نیک و بد، در درون انسان و در اعماق روح و جان او مخفی است، مانند ایمان و تقوا و عشق و ایثار و یا کبر و غرور و حسد و هوی پرستی. به یقین برای این صفات، قبل از ظهور و بروز در مقام عمل، نمی‌توان پاداش یا کیفر داد. هدف از امتحانات الهی این است که این صفات در مقام عمل ظهور و بروز پیدا کند تا راه برای پاداش و کیفر گشوده شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به روشنی در نهج‌البلاغه به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «أَنَّهُ يَخْتَبِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَسَيِّرَنَّ السَّخِطَ لِرِزْقِهِ، وَالرَّاضِيَ بِقِسْمِهِ، وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنْ لِّيُظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحَقُّ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ خدا مردم را با اموال و اولادشان آزمایش می‌کند تا آن‌کس که از روزی‌اش خشمگین است از آن‌کس که شاکر و راضی است شناخته شود، هرچند خدای سبحان به مردم از خودشان آگاه‌تر است؛ ولی این برای آن است که کارهایی که موجب استحقاق ثواب و عقاب می‌شود ظاهر گردد».^۱

۱. نهج‌البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۳.

سوم این که امتحانات الهی وسیله پرورش و تربیت انسان‌های آماده است، همان گونه که طلای ناخالص را به کوره می‌برند تا زیر فشار آتش خالص شود و یا فولاد را در کوره زیر فشار آتش می‌گذارند تا آب‌دیده و مقاوم شود. انسان‌ها نیز چنین سرنوشتی دارند.

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام این معنا کاملاً متجلی است. خداوند هنگامی که می‌خواهد مقام والای امامت را به ابراهیم علیه السلام بدهد، او را با امتحانات سختی می‌پروراند، هنگامی که از هر نظر کامل شد آن مقام والا را به او عنایت می‌کند. از جمله در مورد آزمون فرزندش اسماعیل علیه السلام در قرآن کریم می‌خوانیم: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»؛ «به یقین این همان امتحان آشکار است».^۱

و بعد از این امتحانات آشکار و پنهان، مشمول آن عنایت خاص شد: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛ «و یاد کنید هنگامی را که پروردگار ابراهیم، او را با دستوراتی آزمود؛ و او به‌طور کامل از عهده آن‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».^۲

قرآن مجید در داستان احد و حوادث تلخی که در آن واقع شد می‌فرماید: این حوادث به‌خاطر آن بود که خداوند مؤمنان را خالص کند و کافران را محو و نابود سازد: «وَلِيُمَخِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ».^۳

و در جایی دیگر درباره همین جنگ احد و حوادثی که در آن واقع شد می‌فرماید: «وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَخِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ «هدف این بود که خداوند آنچه را در دل دارید بیازماید و دل‌های شما را خالص گرداند با این که خداوند به آنچه درون سینه‌هاست آگاه است».^۴

۱. صافات، آیه ۱۰۶.

۲. بقره، آیه ۱۲۴.

۳. آل عمران، آیه ۱۴۱.

۴. آل عمران، آیه ۱۵۴.

بخش هفتم

﴿۲۲﴾ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفْعِدْهَا اِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ اِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بِلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ اِحْسَانُهُ اِلَيْنَا وَجَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا.

﴿۲۳﴾ فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا اِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجْشِّمْنَا اِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا.

﴿۲۴﴾ فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ اِلَيْهِ.

ترجمه

۲۲. حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافر که به ما عنایت فرموده است.

۲۳. در حالی که سنت او درباره توبه کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است و (با این کار) هیچ حجت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است.

۲۴. با این حال، آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام

شقاوتمند خواهد شد و سعادتمند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد.

شرح و تفسیر

مهم‌ترین نعمت الهی

می‌دانیم که سراسر این دعا شکر در برابر نعمت‌های گوناگون الهی است. امام علیه السلام در این بخش، به آخرین نعمت که از جهتی مهم‌ترین آن‌هاست اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «حمد و سپاس برای خداوندی است که ما را به توبه (از گناه) راهنمایی کرد؛ توبه‌ای که جز با فضل و کرم او از آن بهره‌مند نشده‌ایم و اگر از فضل او جز این نعمت نصیب ما نشده بود (همان) نعمت بزرگی بود که به ما بخشیده و احسان عظیمی بود که به ما ارزانی داشته و فضل وافر که به ما عنایت فرموده است»؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدِ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا). اشاره به این‌که اگر تنها همین نعمت توبه باشد، مایه نجات و سعادت ما

خواهد بود، زیرا بدون توبه چه کسی می‌تواند اهل نجات باشد؟

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی چه کسی می‌تواند ادعای بی‌گناهی کند و با وجود گناه چگونه می‌تواند به جوار رحمت الهی راه یابد جز این‌که نخست در آب توبه شسته شود، سپس به بارگاه عظمتش و بهشتی که کانون نعمتش می‌باشد راه یابد؟

اگر توبه نبود چگونه آلودگی‌های گناه شستشو می‌شد؟ چرا که اگر کسی هر روز یا حتی هر هفته یک گناه کند در عمرش عدد بزرگی ایجاد می‌شود که سراسر وجود او را احاطه می‌کند. آری، این توبه است که بندگان را به خدا نزدیک می‌سازد و از شیطان و آتش دوزخ دور می‌کند.

به علاوه، اگر باب توبه بسته می‌شد و انسان یقین می‌کرد که اهل نجات نیست دیگر اعتنایی به آلودگی به گناهان بیشتر و بزرگتر نمی‌کرد و پیوسته در باتلاق گناه فرو می‌رفت.

امام علی (علیه السلام) در دعای معروف تائبین (توبه کنندگان) تعبیر بسیار جالب و جامعی دارد: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ تَوُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خدایا! تو کسی هستی که برای بندگان دری به سوی عفو و گشوده‌ای و نام آن را توبه نهادی. سپس همه گنهکاران را ندا داده‌ای که بیاید و توبه خالص کنید. حال که چنین است کسی که از این دری باز غافل شود و ورود به عفو تو پیدا نکند، چه عذری خواهد داشت؟». قرآن مجید نیز به پیامبرش دستور می‌دهد: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».^۱

بسیاری از بزرگان گفته‌اند که آیه فوق، امیدبخش‌ترین آیه قرآن است چرا که تمام بندگان را مخاطب ساخته و وعده آمرزش همه گناهان را در سایه توبه داده است.

البته این تعبیر با تعبیرات مشابهی که می‌گوید: فلان آیه دیگر امیدبخش‌ترین آیات قرآن است منافات ندارد، زیرا هر کدام از یک زاویه به اسباب نجات نگاه می‌کنند.

عجیب این است که بعضی، شأن نزول این آیه را داستان وحشی، قاتل حمزه، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته‌اند. هنگامی که آیه فوق نازل شد، خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

۱. زمر، آیه ۵۳.

رسید و اسلام آورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از او پرسید: عمویم حمزه را چگونه به شهادت رساندی؟ وحشی ماجرا را شرح داد. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت گریه کرد، ولی با این حال توبه او را پذیرفت، اما به او فرمود: برو و هرگز در مقابل چشمان من ظاهر نشو که نمی توانم تو را ببینم. وحشی به سوی شام رفت و سرانجام در همان جا چشم از دنیا فرو بست.

در آیه ۷۰ سوره فرقان بعد از ذکر چند گناه بسیار مهم و کبیره می فرماید: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

بعضی نیز گفته اند که این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن است و همان گونه که گفتیم، هیچ منافاتی بین این تعبیرات نیست.

جالب این که مفتوح بودن باب توبه از آغاز خلقت آدم علیه السلام بوده، که اگر نبود، آدم علیه السلام بعد از ترک اولی گرفتار مصیبت بزرگی می شد، ولی قرآن می گوید: «فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت و با آن ها توبه کرد و خداوند توبه او را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر و مهربان است».^۱

اگر باب توبه به روی گنهکاران باز نبود گرفتار آثار زیان بار فراوانی می شدند، از جمله:

۱. یأس و ناامیدی از رحمت خدا سراسر وجودشان را فرا می گرفت، همان چیزی که از بزر ترین گناهان شمرده شده است.

۱. بقره، آیه ۳۷.

۲. آرامش را - اگر اهل ایمان بودند - به کلی از دست می‌دادند.
۳. رابطه آن‌ها با خدا بسیار ضعیف و سست و یا به کلی قطع می‌شد و حتی عبادات را کنار می‌گذاشتند. همان‌گونه که اکنون در بعضی از افراد کم‌ظرفیت مشاهده می‌کنیم که به هنگام عدم استجابت دعاهایشان، حتی نمازهای روزانه را کنار می‌گذارند.
۴. به تدریج و به‌طور کامل در گناه فرو می‌رفتند، زیرا کسی که از نجات خود ناامید و مأیوس است دلیلی برای پرهیز از گناه نمی‌بیند.
۵. باب تعلیم و تربیت به کلی بسته می‌شد، زیرا کمتر کسی را می‌توان پیدا کرد که گناهی از او سر نزده باشد جز معصومین علیهم‌السلام و حتی در مورد آن‌ها مسئله ترک اولی خود مسئله مهمی است، و هنگامی که باب تعلیم و تربیت بسته شود کسی به سوی خوبی و اصلاح خویش گام برنمی‌دارد.
- این جاست که می‌توانیم به عمق کلام امام علیه‌السلام پی ببریم که نعمت توبه را از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی می‌شمرد.
- قابل توجه این‌که امام علیه‌السلام نعمت توبه را با سه تعبیر بیان کرده است: «بَلَاءٌ حَسَنٌ»، «إِحْسَانٌ جَلِيلٌ» و «فَضْلٌ جَسِيمٌ».
- «بلاء» در اصل به معنای آزمودن است، ولی از آن جایی که آزمایش الهی گاه به وسیله نعمت و گاه به وسیله مصیبت انجام می‌شود، این واژه به معنای مصیبت و نعمت، هر دو به کار می‌رود و تعبیر بلاء حسن که در کلام امام علیه‌السلام آمده اشاره به نعمت است، یعنی توبه نعمت نیکویی است از سوی خداوند.
- «جَلٌّ» از ماده «جَلَّلت» به معنای عظمت ظاهری یا باطنی است و جلیل، به شخص مهم و برجسته گفته می‌شود و احسان جلیل به معنای نیکویی عظیم و بزرگ است.
- «جَسِمٌ» از ماده «جَسَمَ» به معنای بدن انسان است و جَسِیم، به معنای افراد چاق و فربه، و فضل جَسِیم به معنای نعمت بزرگ و پر بار است.

جمله‌های سه گانه «حَسَنَ بَلَاؤُهُ»، «جَلَّ إِحْسَانُهُ» و «جَسَمَ فَضْلُهُ» ممکن است هر سه یک معنا با تعبیرات مختلف باشد که در واقع تأکید بلیغی است بر اهمیت فوق‌العاده نعمت توبه. و می‌تواند به سه معنا باشد: جمله اول به معنای نعمت نیک الهی، جمله دوم احسانی برتر و جمله سوم به معنای فضلی مهم‌تر. می‌دانیم که فضل به معنای هر چیزی است که بیش از مقدار لازم از مواهب و نعمت‌ها باشد و گاه به معنای مطلق احسان و نعمت اطلاق می‌شود، ولی در کلام بالا اشاره به چیزی افزون بر احسان الهی است.

سپس امام علیه السلام در جمله بعد اشاره به نکته مهمی کرده و تفاوت توبه‌ای را که خداوند برای مسلمانان مقرر داشته با توبه‌های امم پیشین بیان می‌فرماید؛ عرضه می‌دارد: «در حالی که سنت او درباره توبه کسانی که پیش از ما بودند این‌گونه نبوده است (بلکه بر آن‌ها سخت می‌گرفت)؛ آری، خداوند آنچه را که ما توان آن را نداشته‌ایم از دوش ما برداشته و ما را جز به مقداری که توان داریم مکلف نفرموده و مشکلات را از ما برگرفته و جز راه آسان برای ما قرار نداده است و (با این کار) هیچ حجت و عذری (در ترک توبه) برای احدی از ما باقی نگذاشته است»؛ «فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا».

به این شکل، امام علیه السلام به بخش دیگری از اهمیت این نعمت الهی اشاره فرموده و آن این‌که خداوند توبه را برای این امت، آسان ساخته و شرایط سنگینی برای آن قرار نداده تا همه بدون عذر و بهانه بتوانند در آن ورود پیدا کنند و از آثار حیات بخش آن بهره‌مند شوند.

در این جا نیز با سه جمله در کلام امام علیه السلام روبرو می‌شویم: نخست جمله «لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ» که نشان می‌دهد تکلیف ما را یطاق را برداشته و در جمله دوم می‌فرماید: «لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا» که تأکیدی

است بر جمله اول؛ خداوند تکالیف ما را در حد توان ما (به‌ویژه در باب توبه) قرار داده است.

سپس از آن فراتر می‌رود و می‌فرماید: «لَمْ يُجَشِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا» یعنی حتی تکالیف به‌اندازه تمام طاقت ما نیست بلکه آسان‌تر و کمتر از آن است. این نهایت لطف پروردگار است که این چنین تکالیف خود را به‌ویژه در مسأله توبه برای ما آسان ساخته است.

«يُجَشِّمُنَا» از ماده «جَشِمَ» (بر وزن خشم) به معنای سخت‌گیری کردن است و «لَمْ يُجَشِّمْنَا» یعنی خداوند بر ما سخت نگرفته است.

می‌دانیم که امت‌های گذشته در بعضی از مراحل توبه، تکالیف بسیار مشکل و سنگینی داشتند، از جمله هنگامی که بنی‌اسرائیل تسلیم و سوسه‌های سامری شدند و به بت‌پرستی روی آوردند، بعداً که توبه کردند به آن‌ها گفته شد که باید عده‌ای یکدیگر را به قتل برسانند تا لکه گناه شرک و بت‌پرستی با این خون‌ها شسته شود «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله برای پرستش، به خود ستم کردید؛ توبه کنید؛ و به سوی آفریننده خود بازگردید؛ و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید؛ این کار، برای شما در پیشگاه آفریدگارتان بهتر است». سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا اوست توبه‌پذیر مهربان».^۱ ولی در این امت نه تنها چنین دستوری نیست، کمتر از آن هم وجود ندارد و این نهایت لطف الهی بر این امت است.

و این که امام علیه السلام می‌فرماید: خداوند آنچه را که از طاقت ما بیرون است بر ما

۱. بقره، آیه ۵۴.

مقرر نکرده، به این معنا نیست که خدا را شکر می‌گوید که تکلیف مالایطاق نکرده، زیرا تکلیف مالایطاق، عقلاً محال و باطل است؛ بلکه منظور، مالایطاق عرفی است، یعنی چیزی که تحمل آن بسیار مشکل و شاقّ می‌باشد. این همان چیزی است که در آیه ۲۸۶ سوره بقره آمده است که از زبان مؤمنان می‌گوید: «وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ»؛ «و چیزی که طاقت آن را نداریم بر ما تحمیل مفرما» که درحقیقت اشاره به کارها و شرایط سنگین است.

و با توجه به شرایط بسیار سهل توبه، امام (علیه السلام) در پایان این جمله می‌فرماید: خداوند برای هیچ کس عذر و بهانه‌ای در ترک توبه نگذاشت.

سپس امام (علیه السلام) در جمله بعد نتیجه روشن و واضحی از این سخنان گرفته، می‌فرماید: «با این حال آن‌کس از ما که برخلاف دستورات او عمل کند سرانجام شقاوتمند خواهد شد و سعادت‌مند از ما کسی خواهد بود که اشتیاق به طاعت او دارد»؛ «فَالْهَالِكُ مِمَّنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِمَّنْ رَغِبَ إِلَيْهِ».

روشن است که هلاکت در جمله بالا به معنای نابودی و مرگ نیست، بلکه به معنای محروم شدن از سعادت و نجات است و در برابر آن، خسران به معنای بدبختی و گرفتار شدن در عذاب الهی است.

مفتوح بودن باب توبه، نعمت بزرگ الهی

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، اگر باب توبه مفتوح نبود انسان که غالباً لغزش‌هایی پیدا می‌کند غرق یأس و ناامیدی می‌شد و دیگر از گناه ابایی نداشت. بسته شدن باب توبه مساوی است با بسته شدن باب تعلیم و تربیت و موعظه، به همین دلیل در عرف عقلاً نیز در توبه باز است. هرگاه مجرمان از گناهانشان توبه کنند، گاه بخشوده می‌شوند و گاه تخفیف مجازات پیدا می‌کنند تا برنامه‌های تربیتی و موعظه و نصیحت در مورد آن‌ها کارساز باشد.

بنابراین توبه که با صراحت در آیات قرآن و روایات متواتر آمده است، یکی از مهم‌ترین نعمت‌های خداوند برای انسان‌هاست و سبب می‌شود که آلودگی‌های آن‌ها ادامه پیدا نکند و گهگاه بتوانند با آب توبه آن آلودگی‌ها را از وجود خود بشویند و در صراط‌بندگان صالح خدا قرار گیرند.

حقیقت توبه چیست؟

توبه در لغت به معنای «بازگشت و رجوع» است، ولی در لسان قرآن و روایات اسلامی به معنای «بازگشت از گناه» آمده است.

توبه غالباً به شخص گناهکار نسبت داده می‌شود که به معنای بازگشت به اطاعت و فرمان خداست، ولی گاه به خدا نسبت داده شده که در آن‌جا به معنای بازگشت به رحمت است، یعنی رحمتی را که خدا به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود، بعد از بازگشت او به خط عبادت و بندگی، به او بازمی‌گرداند. و به تعبیر دیگر، توبه لفظ مشترکی است میان خدا و بندگان، هر کدام به معنای خاص خود؛ در مورد بندگان، بازگشت به اطاعت است و در مورد خداوند، بازگشت به رحمت.

واژه «تواب» در مورد بندگان به معنای بسیار توبه‌کننده و در مورد خداوند به معنای بسیار توبه‌پذیر و بازگشت‌کننده به رحمت است.

در قرآن مجید بارها واژه تواب در مورد خداوند به کار رفته است، مانند سوره بقره، آیات ۳۷، ۵۴، ۱۲۸، ۱۶۰؛ توبه، آیات ۱۰۴ و ۱۱۸، و در مورد بندگان به صورت جمع ذکر شده است، مانند سوره بقره آیه ۲۲۲ ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «خداوند دوست می‌دارد افرادی را که بسیار توبه می‌کنند و بسیار پاک و پاکیزه‌اند».

شرایط توبه

از آنچه در بالا آمد استفاده شد که حقیقت توبه، بازگشت به سوی اطاعت فرمان خداست و برای آن شرایطی ذکر کرده‌اند:

نخست این‌که از گناهانی که انجام داده است نادم و پشیمان باشد.

دوم: تصمیم بر عدم ارتکاب گناه در آینده داشته باشد.

سومین شرط این‌که آنچه قابل جبران است جبران کند، مانند این‌که حق الناسی را ضایع کرده، که باید آن را به صاحبش بازگرداند و یا اگر عبادتی ترک شده، قضای آن را به جا آورد.

چهارم: با اعمال نیک خود، اعمال بد گذشته را جبران کند، یعنی آن قدر عمل صالح انجام دهد که تمام زنگارهای گناه از دل و جان او شسته شود و روح او پاک گردد.

ولی در حقیقت این شرایط در دل همان شرط اول نهفته است، زیرا کسی که از گناه پشیمان شد، قطعاً تصمیم می‌گیرد که در آینده آن را انجام ندهد و چون از گناه خود پشیمان شده به فکر جبران گذشته و اصلاح خویشتن است. بنابراین همه شرایط در دل ندامت از گناه نهفته است، هرچند برای روشن شدن حقیقت توبه آن‌ها را به صورت شرایط جداگانه ذکر کرده‌اند.

اضافه بر این‌ها توبه شرط کمال هم دارد، همان چیزی که در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است، هنگامی که مشاهده می‌کند کسی در ظاهر استغفار می‌کند، بی آنکه حقیقت استغفار را بداند. به او فرمود: «تَكَلُّتَكَ أُمُّكَ أَ تَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ عَلَيْكَ تَبِعَهُ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَالخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ

الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأُ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ؛ مادرت به عزایت بنشیند، آیا می‌دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبانان است و واژه‌ای است که بر شش معنا اطلاق می‌شود (مراحل شش‌گانه‌ای دارد): نخست، پشیمانی از اعمال گذشته. دوم، تصمیم بر ترک همیشگی آن‌ها در آینده. سوم، حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها بازگردانی تا به‌هنگام ملاقات پروردگار (به‌هنگام مر یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی. چهارم این‌که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به‌جای آوری). پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها برآید. و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای. زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بیچسانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله»^۱.

در حقیقت، چهار شرط اول، که امام علیه السلام فرموده، ارکان توبه را تشکیل می‌دهد و دو شرط اخیر جزء شرایط کمال است و به یقین کسی که تمام شرایط شش‌گانه را انجام دهد توبه او در حدّ اعلی است و تمام آثار گناه را از وجود او برمی‌چیند و مصداق روشن توبه نصوح است که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا»؛ «ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید! توبه کنید و به سوی خدا بازگردید، توبه‌ای خالص از هر جهت»^۲.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۱۷.

۲. تحریم، آیه ۸.

مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب مکاسب محرمة خود تعبیر دیگری نسبت به مراحل شش‌گانه بالا دارد، می‌گوید: دو مرحله اول حقیقت توبه است (پشیمانی از گناه و تصمیم بر ترک در آینده) و مراحل سوم و چهارم شرط پذیرش آن است (ادای حقوق الناس و حقوق الله) و مراحل پنجم و ششم شرط کمال می‌باشد.^۱ قابل توجه این‌که بزرگانی که در راه سیر و سلوک حرکت می‌کنند و دیگران را به این راه دعوت می‌نمایند نخستین گام را توبه می‌دانند، چراکه تا انسان از آثار گناهان پیشین پاک نشود نمی‌تواند در مسیری که به قرب پروردگار می‌انجامد گام بگذارد.

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که شرایط توبه در اسلام آسان است، همان‌گونه که امام علیه السلام در این دعا به آن اشاره فرموده است و مشکلاتی که برای امت‌های سابق در مورد توبه بوده در اسلام نیست و حتی آنچه مسیحیان خرافی رایج کرده‌اند که گنه‌کار باید نزد کشیش برود و پرده از کار خود بردارد و در نزد او به گناه خویش اعتراف کند نیز در اسلام وجود ندارد. کافی است در یک محیط خلوت به درگاه خدا برود و از گناهان اظهار ندامت کند و نسبت به آینده نیز تصمیمات لازم را بگیرد. هرچند هیچ‌کس از کار او و از توبه او باخبر نشود. سخن درباره توبه بسیار است، ان‌شاءالله باز هم در این مورد در شرح دعای سی و یکم بحث خواهیم کرد.

این سخن را با روایت پرمعنایی از امام باقر علیه السلام پایان می‌دهیم:

یکی از یاران خاص امام باقر علیه السلام به نام ابو عبیده حذاء می‌گوید: از آن حضرت چنین شنیدم: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمًا فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا؛

۱. امام خمینی، مکاسب محرمة، ج ۱، ص ۴۷۸.

خوشحالی خداوند متعال از توبه بنده‌اش بیشتر است از خوشحالی کسی که مرکب وزاد و توشه خود را در شب تاریک در بیابان گم کرده، ناگهان آن را پیدا می‌کند.^۱

این در واقع شرح چیزی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾؛ «خداوند، هم توبه‌کنندگان را دوست دارد، و هم پاکان را».^۲



۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲. بقره، آیه ۲۲۲.

بخش هشتم

﴿۲۵﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَأَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ

﴿۲۶﴾ حَمْدًا يَفْضُلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ.

﴿۲۷﴾ ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدْدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

﴿۲۸﴾ حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ

﴿۲۹﴾ حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيرًا مِنْ نَقَمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ.

﴿۳۰﴾ حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ.

ترجمه

۲۵. حمد و ستایش مخصوص خداوند است، آن گونه که برترین فرشتگان او و گرامی ترین خلق او و پسندیده ترین حامدان آستانش، او را به آن حمد کردند و ستودند.

۲۶. حمد و سپاسی به جا می آورم که از تمام حمد و سپاس ها برتر باشد، آن گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد.

۲۷. سپس او را حمد و سپاس می گویم در برابر هر نعمتی که او به ما ارزانی

- داشته یا بر جمیع بندگان از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطه علمی او به جمیع اشیا و در برابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که همیشگی و تا روز قیامت باشد.
۲۸. حمد و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد.
۲۹. حمد و ستایشی که وسیله وصول به طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیانش بازدارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد.
۳۰. خداوند را حمد و سپاسی می‌گوییم که ما را در زمره سعادتمندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده.

شرح و تفسیر

جامع‌ترین حمد

امام علیه السلام در آخرین بخش این دعا که سرتاسر حمد و ثنا و ستایش الهی است به جامع‌ترین حمدها اشاره می‌کند؛ حمدی که از نظر حمد کنندگان برترین باشد، حمدی که از نظر کیفیت، بالاترین باشد، حمدی که از نظر متعلق حمد، جامع‌ترین باشد، حمدی که هیچ‌گونه محدودیتی در آن راه نداشته باشد، و سرانجام، حمدی که نتیجه‌اش قرب به خداوند و رسیدن به عفو و مغفرت و بهشت جاویدان او باشد.

در قسمت اول عرضه می‌دارد: «حمد و ستایش مخصوص خداوند است، آن‌گونه که برترین فرشتگان او و گرامی‌ترین خلق او و پسندیده‌ترین حامدان

آستانش، او را به آن حمد کردند و ستودند؛ (وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ بِهِ أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلْقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ).

روشن است که مقرب‌ترین فرشتگان به آستان خداوند، برترین حمدها را دارند و گرامی‌ترین خلق خدا (که می‌تواند در این جا اشاره به برترین انسان‌ها و شریف‌ترین انبیا و اولیا باشد) آن‌گونه او را حمد و سپاس می‌گویند که هیچ‌کس نتواند همانند آن را بگویند. همچنین خداوند از حمدی بیشتر رضایت دارد که از هر نظر خالص و کامل باشد.

هنگامی که امام علیه السلام خدا را این‌گونه حمد می‌کند، گویی همانند فرشتگان مقرب و صالح‌ترین بندگان خدا او را حمد و سپاس می‌گوید. تعبیر به «أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ» به معنای مقرب‌ترین فرشتگان اوست، همان‌گونه که «أَكْرَمُ خَلْقَتِهِ» به معنای گرامی‌ترین خلق خداوند است و «وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ» به معنای پسندیده‌ترین حمد‌کنندگان می‌باشد.

سپس امام علیه السلام به سراغ کیفیت حمد می‌رود و عرضه می‌دارد: «حمد و سپاسی به جا می‌آورم که از تمام حمد و سپاس‌ها برتر باشد؛ آن‌گونه که پروردگار ما بر تمام خلق خود برتری دارد»؛ (حَمْدًا يُفْضَلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبِّنَا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ). می‌دانیم که عظمت خداوند نسبت به مخلوقاتش به قدری است که در فکر هیچ انسانی نمی‌گنجد و هیچ‌کس توان شرح و بیان آن را ندارد. حال فکر کنید که امام علیه السلام عرضه می‌دارد: حمدی می‌خواهم انجام دهم که نسبت به حمد دیگران همچون عظمت خداوند نسبت به بندگان باشد!

و در بخش سوم، توجه به متعلق حمد کرده، عرضه می‌دارد: «سپس او را حمد و سپاس می‌گویم، در برابر هر نعمتی که او به ما ارزانی داشته یا بر جمیع بندگان از گذشته و حال، بخشیده است؛ حمدی که عدد آن همانند احاطه علمی او به جمیع اشیا و در برابر هر نعمتی از آن‌ها به چندین برابر است، حمدی که

همیشگی و تا روز قیامت باشد»؛ (ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَالْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدْدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ).

جالب توجه این که امام علیه السلام در این جمله‌های نورانی، نه تنها خدا را در برابر نعمت‌هایی که به او و خاندان او بخشیده است حمد و سپاس می‌گوید، بلکه در برابر تمام نعمت‌هایی که به تمام انسان‌های موجود و همه انسان‌های پیشین داده شده، بدون استثنا خدا را حمد و سپاس می‌گوید؛ آن هم نه در برابر هر نعمتی یک حمد و سپاس، بلکه به اضعاف و مضاعف آن‌ها خدا را حمد می‌کند؛ آن هم نه حمدی که موقتی باشد و گذرا؛ بلکه حمدی بی‌پایان و تا دامنۀ قیامت.

واژه «أَبَدًا» به معنای پیوسته و جاویدان است و جالب این که این واژه تشبیه و جمع ندارد، زیرا چیزی که ابدی و جاویدان است تعددی در زمان آن تصور نمی‌شود، ولی زمان، ممکن است به بخش‌های مختلفی گفته شود که تعدد و جمع دارد.

واژه «سَرْمَدًا» را که آن هم به معنای همیشگی و دائمی است، بعضی از ارباب لغت، مانند صاحب مقایس اللغة^۱ و فروق اللغة^۲ در اصل از ماده «سَرَد» به معنای پی‌درپی دانسته‌اند و میم آن را زائد می‌دانند و از این نظر تفاوتی با ابد دارد، هرچند دلیلی بر این معنا ندارند، و افرادی مانند فیروزآبادی در قاموس و الخلیل در العین میم آن را زائد ندانسته‌اند.^۳

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «سَرْمَدی» به موجودی گفته می‌شود که نه آغاز دارد و نه انجام، ولی ازلی به چیزی گفته

۱. معجم مقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۶۰.

۲. معجم الفروق اللغویة، ص ۲۷۶.

۳. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۰۱؛ العین، ج ۷، ص ۳۴۱.

می‌شود که آغاز ندارد، و ابدی چیزی است که پایان ندارد. ولی این معنا نه از کتب معروف لغت استفاده می‌شود و نه از موارد استعمال آن در قرآن مجید و غیر آن. ظاهر آیات شریفه ۷۱ و ۷۲ سوره قصص که دربارهٔ ابدیت شب و روز سخن می‌گوید، به روشنی ناظر به نامحدود بودن از نظر آینده است.

آنگاه امام علیه السلام به گسترش حمد در تمام جهات اشاره کرده، عرض می‌دارد: «حمدی و ستایشی که حد آن بی‌نهایت و حسابش بی‌شمار و عاقبتش نامحدود و زمانش بی‌پایان باشد»؛ (حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَلَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَلَا مَبْلَغَ لِعَاقِبَتِهِ، وَلَا انْقِطَاعَ لِمَدِّهِ).

چنین حمدی گسترده‌ترین حمدهاست، از نظر حد و حدود و تعداد و عدد و پایان و عاقبت، و به‌راستی طرز حمد و سپاس گفتن خدا را باید از امام بزرگواری همچون امام سجاد علیه السلام آموخت که تمام محدودیت‌ها را از حمد و سپاس خود برمی‌دارد و آن را به تمام عوالم و ازمان تسری می‌دهد.

قابل توجه این‌که در جمله قبل آمده بود که این حمد تا روز قیامت ادامه یابد، ولی در این جا می‌فرماید: این حمد هیچ پایانی از نظر زمان نداشته باشد. به گفتهٔ مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین، این یکی از فنون بلاغت است که انسان گاهی سخنی می‌گوید و گاه آن را می‌شکند و فراتر از آن می‌برد.^۱ مثلاً می‌گوییم: فلان کس بر دل‌ها حکومت دارد، بلکه بر تمام وجود انسان‌ها و همهٔ اشیا اعم از انسان و غیر انسان. بنابراین هیچ‌گونه تناقضی در میان این دو جمله نیست.

مرحوم علامه دارابی در ریاض العارفین در این جا اشاره به نکته قابل توجهی کرده و آن این‌که «حد» مفهوم عامی دارد و آنچه بعد از آن آمده، مانند عدد، غایت

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۰۱.

و آمد، مصداق‌هایی از آن است و در واقع این جمله از قبیل ذکر خاص بعد از عام محسوب می‌شود.^۱

و در پایان این سخن عرضه می‌دارد: «حمد و ستایشی که وسیله وصول به طاعت و عفو او باشد و سبب خشنودی و موجب آمرزش، و راهی به بهشت او گشاید و مرا از عذابش حفظ کند و از غضبش ایمن دارد و بر طاعتش کمک نماید و از عصیان‌ش باز دارد و برای ادای حق او و انجام وظایفش یاری دهد»؛ (حَمْدًا يَكُونُ وَصْلَةً إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيرًا مِنْ نَقَمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ).

در واقع امام علیه السلام در این جا از حمد وسیع و گسترده‌ای که در فقرات قبل آمد نتیجه‌گیری کاملی فرموده و به ما تعلیم می‌دهد که چنین حمدی می‌تواند ما را به طاعت و عفو الهی و رضایت و خشنودی او و بهشت جاویدانش و نجات از عذاب و غضبش برساند و در ادای حقش ما را یاری کند.

بدیهی است، هنگامی که انسان خود را غرق انواع نعمت‌های الهی بداند و به حکم عقل در مقام اطاعتش برآید این نتایج گران‌بها را در بر خواهد داشت.

«ذَرِيعَةً» از ماده «ذَرَعَ» به معنای گشادن ذراع برای انجام کار یا گرفتن چیزی است و از آن‌جایی که وسیله‌هایی که انسان انتخاب می‌کند، برای رسیدن به اهدافی است، به هر وسیله‌ای ذریعه اطلاق شده است.

«خَفِيرًا» از ماده «خَفَرَ» به دو معنا آمده است: یکی شدت حیا و دیگری پناه دادن. این واژه در کلام امام علیه السلام در معنای دوم به کار رفته و اشاره به حمدی است که ما را در برابر عذاب الهی پناه دهد.

۱. ریاض العارفین، ص ۴۶.

«نَقِمَة» از ماده «نَقَم» (بر وزن قلم) در اصل به معنای انکار کردن چیزی یا عیب و ایراد گرفتن به کاری با زبان و عمل و گاه از طریق مجازات است، و لذا این واژه به معنای مجازات و عذاب به کار می‌رود و انتقام نیز از همین ماده است.

«ظَهیر» به معنای پشتیبان و یاور است و در اصل از ماده «ظَهَرَ» به معنای پشت گرفته شده و چون یار و یاور، پشت انسان را محکم می‌دارد به او ظهیر می‌گویند.

«حَاجِز» از ماده «حَجَز» به معنای مانع شدن و حائل گشتن میان دو چیز است و «حاجز» معنای مانع را دارد که در این جا امام علیه السلام حمد کامل را مانع از معصیت می‌شمارد.

امام علیه السلام در این بخش از حمد و ثنای خود، ده اثر برای حمد و سپاس پروردگار شمرده است:

- اول: سبب وصول به طاعت او می‌شود.
 - دوم: موجب عفو و بخشش او می‌گردد.
 - سوم: انسان را به رضا و خشنودی او می‌رساند.
 - چهارم: موجب مغفرت و آمرزش اوست.
 - پنجم: راهی به سوی بهشت به روی انسان می‌گشاید.
 - ششم: مانع از عذاب او می‌شود.
 - هفتم: از خشم خدا ایمن می‌گرداند.
 - هشتم: انسان را در مسیر اطاعت پشتیبانی می‌کند.
 - نهم: مانع از معصیت او می‌شود.
 - دهم: انسان را در طریق ادای حق خداوند و وظایفش یاری می‌دهد.
- به راستی این حمد الهی چقدر پربرکت است! حمدی که در عمق روح انسان بنشیند، حمدی که سر تا پای انسان و تمام شئون زندگی او در آن غرق شود.
- آری، امام علیه السلام با این دعای خود این درس مهم را به ما می‌دهد که اگر انسان به طور

صحیح در مقام حمد و شکرگزاری پروردگار برآید تمام شئون زندگی اش را اصلاح خواهد کرد.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله این دعای پربار و پرمعنا که کامل ترین صورت حمد و سپاس الهی را منعکس می کند، عرضه می دارد: «خداوند را حمد و سپاسی می گویم که ما را در زمره سعادت‌مندان از دوستانش جای دهد و در صف شهیدانی درآورد که با شمشیر دشمنانش شربت شهادت نوشیدند. او سرپرستی است ستوده»؛ (حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِي حَمِيدٌ).

از این جمله معلوم می شود که ممکن است حمد و ستایش پروردگار سبب دو افتخار بزر شود، افتخار قرار گرفتن در صف سعادت‌مندان از اولیاء الله و افتخار قرار گرفتن در صف شهدایی که در میدان جهاد، با شمشیر دشمنان به افتخار شهادت رسیده‌اند.

البته بدیهی است که حمد لفظی نمی تواند سرچشمه این افتخارات بزر شود، بلکه حمدی باید باشد که آثارش در تمام وجود انسان و زندگی فردی و اجتماعی او ظاهر گردد و نعمت‌های الهی را هر کدام در جای خود و در مسیر رضایت حق صرف کند. چنین کسی شایستگی این گونه افتخارات را دارد.

نکته‌ها

۱. گستره حمد در منابع اسلامی

حمد و ستایش و سپاس پروردگار در تعلیمات اسلامی بسیار گسترده است.

قرآن مجید می گوید: فرشتگان آسمان به ویژه حاملان عرش، همگی حمد و تسبیح خدا می گویند ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ﴾؛

«در آن روز فرشتگان را می‌بینی که بر گرد عرش حلقه زده‌اند و پروردگارشان را حمد و تسبیح می‌گویند».^۱

پیامبران الهی نیز هر زمان مشمول نعمتی از نعمت‌های خداوند واقع می‌شدند حمد و سپاس خدا می‌گفتند. خداوند به حضرت نوح علیه السلام دستور می‌دهد: هنگامی که خودت و همراهانت سوار کشتی شدید و از آن غرقاب عظیم نجات یافتید، خدا را به خاطر نجات از شر قوم ظالم حمد و سپاس بگویید «فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِّ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ «و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند در کشتی مستقر شدید، بگو: «ستایش مخصوص خدایی است که ما را از قوم ستمکار نجات بخشید».^۲

همچنین ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که از نعمت دو فرزند برومند به نام اسماعیل و اسحاق بهره‌مند شد، به حمد و سپاس الهی پرداخت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ»؛ «ستایش مخصوص خدایی است که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید؛ به یقین پروردگار من، شنونده و اجابت‌کننده دعاست».^۳

و در مورد حضرت داود و سلیمان علیه السلام نیز می‌خوانیم: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «و ما به داود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید».^۴

از سویی دیگر می‌بینیم قرآن به این حقیقت اشاره می‌کند که تمام موجودات

۱. زمر، آیه ۷۵.

۲. مؤمنون، آیه ۲۸.

۳. ابراهیم، آیه ۳۹.

۴. نمل، آیه ۱۵.

زمین و آسمان (بدون استثنا) حمد و ثنای الهی می‌گویند، هرچند ما متوجه نمی‌شویم: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»؛ «و هیچ موجودی نیست، جز آن‌که تسبیح و حمد او می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید».^۱

همچنین بهشتیان هنگامی که مشمول عنایات پروردگار در بهشت می‌شوند زبان به حمد و ثنای خدا می‌کشایند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و این سرزمین را میراث ما قرار داد که هر جای بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم؛ و چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان!».^۲

و در سوره فاطر می‌فرماید: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ»؛ «آن‌ها می‌گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت؛ پروردگار ما آمرزنده و شکرگزار و قدردان است».^۳

ما هم در شبانه‌روز در نمازهایمان بیش از پنجاه بار حمد و سپاس خدا می‌گوییم.

و از همه برتر، خداوند نیز - برای تعلیم بندگان - حمد و ثنای خود می‌گوید، همان‌گونه که در آغاز چند سوره از سوره‌های قرآن آمده است: از جمله در آغاز سوره انعام آمده است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»؛ «حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمت‌ها و نور را پدید آورد».^۴

۱. اسراء، آیه ۴۴.

۲. زمر، آیه ۷۴.

۳. فاطر، آیه ۳۴.

۴. انعام، آیه ۱.

و همچنین در آغاز سوره‌های کهف، سبأ و فاطر.
در آغاز سوره حمد نیز که در واقع از زبان بندگان خوانده می‌شود، حمد الهی آمده است و گویی تمام نماز حمد و ثنای خداست.
در روایات اسلامی نیز از اهمیت حمد و ثنای الهی سخن بسیار گفته شده است، از جمله در آغاز خطبه ۱۵۷ نهج البلاغه می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مِفْتَاحاً لِذِكْرِهِ وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ وَ دَلِيلًا عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ؛ حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که «حمد» را کلید ذکر و یاد خود قرار داده و آن را سبب فزونی فضل و رحمتش و دلیل بر نعمت‌ها و عظمتش ساخته است» و به‌طور کلی بیست و هشت خطبه از خطبه‌های نهج البلاغه با جمله «الحمد لله» آغاز می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پیوسته در برابر هر نعمت و حتی مصیبتی حمد خدا می‌گفت، همان‌گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَسُرُّهُ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى هَذِهِ النُّعْمَةِ، وَ إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ أَمْرٌ يَغْتَمُّ بِهِ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ هنگامی که حادثه‌ای واقع می‌شد که باعث مسرت پیغمبر می‌گشت عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خدا در برابر این نعمت. و هنگامی که حادثه غم‌انگیزی رخ می‌داد عرضه می‌داشت: حمد و سپاس برای خداوند در هر حال».^۱

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «التَّسْبِيحُ نِصْفُ الْمِيزَانِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ يَمْلَأُ الْمِيزَانَ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَمْلَأُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ؛ تسبیح، نصف سنگینی ترازوی اعمال است و حمد خداوند بقیه آن را پر می‌کند و الله اکبر فاصله میان زمین و آسمان را پر می‌سازد».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۹.

۲. همان، ص ۵۰۶، ح ۳.

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ أُنْعِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ اسْتَبْطَأَ الرِّزْقَ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ وَ مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيُقِلْ: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ کسی که خداوند نعمتی به او بخشید باید حمد خدا گوید و کسی که روزی‌اش به تأخیر می‌افتد، استغفار کند و کسی که از حادثه‌ای غمگین می‌شود بگوید: لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».^۱

در حدیث دیگری آمده است که اصبع بن نباته می‌گوید: من بر در خانه علی علیه السلام بودم و در حال رکوع دعا می‌کردم. ناگهان امیرمؤمنان علیه السلام خارج شد و فرمود: ای اصبع! عرض کردم: لبیک. فرمود: چه می‌کردی؟ عرض کردم: رکوع کردم و در آن حال دعا می‌نمودم. فرمود: آیا دعایی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم به تو بیاموزم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».^۲

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «کسی که هر روز هفت مرتبه این جمله را بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ كَانَتْ أَوْ هِيَ كَائِنَةٌ؛ خدا را شکر برای هر نعمتی که در گذشته بوده یا در آینده نصیب ما می‌شود» شکر خدا را نسبت به گذشته و آینده انجام داده است».^۳

روایات در این زمینه فراوان است. این بحث را با روایتی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم. فرمود: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ: مَنْ كَانَ عِصْمَةً أَمْرِهِ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَيْرًا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۰، ح ۵.

۲. همان، ص ۲۱۱، ح ۹.

۳. همان، ح ۱۰.

قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ؛ چهار چیز است که در هر کسی باشد در نور اعظم خداوند غوطه‌ور است: کسی که استقامت کارش با شهادت «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» باشد و هنگامی که مصیبتی به او می‌رسد «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید و هنگامی که خیری به او می‌رسد «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بگوید و هنگامی که خطا و گناهی دامن او را بگیرد «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» بگوید.^۱

۲. فلسفه حمد

حمد و سپاس الهی از یک‌سو انسان را متوجه اسما و صفات حسناى خدا و کمالات بی‌پایان او می‌کند و از این طریق به یاد این صفات عظیم می‌افتد و این یادآوری، تخلق به اخلاق الهی را که بزرگ‌ترین وسیله قرب به خداست به او می‌آموزد و این بنده را دعوت می‌کند که قطره‌ای از دریای علم بی‌کرانه خداوند را در خود جستجو کند و پرتوی هرچند به اندازۀ شمع از آفتاب عالم تاب اسما و صفات او در خود بی‌فروزد و این بهترین راه سیر و سلوک الی الله است. از سوی دیگر نگاه به نعمت‌های او سبب شکرگزاری است و این شکرگزاری پایه اول معرفۀ الله است همان‌گونه که علمای علم کلام (عقاید) نخستین گام را در طریق معرفۀ الله، مسأله شکر منعم می‌دانند. بنابراین، حمد و سپاس الهی یکی از مهم‌ترین عوامل تعلیم و تربیت انسان است و روح حق‌شناسی را در برابر هر نعمتی در او زنده می‌کند.

۳. حمد اجمالی و تفصیلی

گاهی انسان نعمت‌های الهی را یک‌به‌یک برمی‌شمرد (هرچند قادر به شمارش همه آنها نیست) و برای هر کدام شکر و سپاسی می‌گوید، مثلاً عرضه

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۱۳، ح ۱۶.

می‌دارد: خدا را شکر که تن سالم و روح بیدار و فرزندان خوب و توفیق فراوان به من مرحمت فرمودی؛ این را حمد تفصیلی می‌گویند.

و گاه به صورت اجمالی می‌گوید: الحمد لله علی کل نعمه؛ خدا را به خاطر تمام نعمت‌هایش حمد و سپاس می‌گویم.

و یا این‌که آن را با جمله‌ای هماهنگ می‌سازد که جامعیت فوق‌العاده‌ای دارد، آن‌گونه که در دعای بالا (دعای اول) امام علیه السلام بیان فرموده است: «ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ».

در کتاب کشف الغمة، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: مرکبی از پدرم گم شد، فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند او را به تمام حمدهایی که مورد رضای اوست حمد می‌کنم. چیزی نگذشت که مرکب با زین و لجام پیدا شد. هنگامی که پدرم بر آن سوار شد و جامه خود را به هم پیچید، سر به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: الحمد لله و چیزی بر آن نیفزود. سپس فرمود: هیچ چیز از حمد الهی را ترک نگفتم و تمام انواع حمد خداوند متعال را به جا آوردم؛ «مَا تَرَكْتُ وَ لَا بَقِيتُ شَيْئًا جَعَلْتُ كُلَّ أَنْوَاعِ الْمَحَامِدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَمَا مِنْ حَمْدٍ إِلَّا هُوَ دَاخِلٌ فِيمَا قُلْتُ؛ آری، هیچ حمدی نیست مگر این‌که در این جمله داخل است».^۱

البته حمد اجمالی جای حمد تفصیلی را نمی‌گیرد، ولی در عین حال آثار خاص خود را دارد.



۱. کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۳۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۹۰، ح ۱۵.

بَعْدَ هَذَا التَّحْمِيدِ فِي الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

از دعا‌های امام علیه السلام است

که بعد از حمد خداوند (که در دعای گذشته آمد) به عنوان درود بر

رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء شده است

دعا در یک نگاه

امام علیه السلام بعد از حمد و ثنای الهی و شمردن انواع نعمت‌ها که در دعای اول گذشت در این دعا به سراغ نعمت وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که بزرگترین نعمت‌ها برای جهان بشریت است می‌رود و بر آن حضرت درود و سلام می‌فرستد و خدمات مهم ایشان را برمی‌شمرد.

در واقع این دعا عصاره‌ای است از تمام تاریخ زندگی پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایشان به صورت بسیار زیبا و جذاب بیان شده و شرح آن ما را به نعمت وجود آن حضرت آشناتر می‌کند و عشق و علاقه ما را به آن حضرت افزون می‌سازد.

در آغاز این دعا، به سراغ صفات برجسته پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رود که بی‌نظیر و بی‌مانند است و بعد از آن نگاهی اجمالی و پرمعنا به سراسر زندگی آن حضرت می‌اندازد که چگونه در دعوت خود گرفتار مشکلات بود، حتی جمع کثیری از

نزدیکان و بستگانش بر ضد او قیام کردند، ولی او هدفش را فدای پیوندهای خویشاوندی نکرد.

سپس اشاره به هجرت پیغمبر ﷺ می‌کند که برای حفظ دعوتش ناچار شد از وطن خود، مکه که به آن سخت علاقه‌مند بود چشم‌پوشد و به دیار غربت و دور از خویشاوندان موافق خود برود.

سپس به دنبال آن اشاره کوتاه و پرمعنایی به جنگ‌های پیغمبر اکرم ﷺ و پیروزی‌هایی که خداوند علی‌رغم تمام مشکلات، نصیب آن حضرت کرد فرموده، دعا را با دعای پرمعنایی نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و تقاضای درجات عالیه برای آن حضرت و تمنای شفاعتش پایان می‌دهد.

این دعا در واقع چند بخش دارد که هر بخشی هدفی را دنبال می‌کند.

بخش اول

﴿ ۱ ﴾ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دُونَ الْأُمَمِ
الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَ إِنَّ عَظْمَ،
وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَ إِنَّ لَطْفَ.

﴿ ۲ ﴾ فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرْنَا بِمَنِّهِ
عَلَى مَنْ قَلَّ.

ترجمه

۱. حمد و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی اش - صلی الله علیه و آله - که امت های پیشین و قرن های گذشته از آن بی بهره بوده اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هرچند بزرگ باشد و چیزی از او فوت نمی شود، هرچند خُرد و کوچک باشد.
۲. پس به دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام ﷺ ما را خاتم همه امت های پیشین و گواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه های کوچک فزونی بخشید».

شرح و تفسیر

شکر نعمت وجود پیغمبر اکرم ﷺ

امام علی (ع) در نخستین بخش از این دعا از حمد و سپاس الهی شروع می کند که نعمت بی نظیر وجود پیغمبر اکرم ﷺ را بر ما ارزانی داشته است، نعمتی که نصیب امت های پیشین نشد و به لطف الهی نصیب ما شد؛ عرضه می دارد: «حمد

و سپاس برای خداوندی است که بر ما منت نهاد منت نهاد به وجود محمد، پیغمبر گرامی اش - صلی الله علیه و آله - که امت‌های پیشین و قرن‌های گذشته از آن بی بهره بوده‌اند و این کار به قدرت او صورت گرفت، قدرتی که از انجام هیچ کاری عاجز و ناتوان نیست، هرچند بزر باشد و چیزی از او فوت نمی‌شود، هرچند خُرد و کوچک باشد؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ عَظُمَ، وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لَطُفَ).

بی شک خداوند برای همه امت‌های پیشین پیامبرانی فرستاد که بعضی صاحب شریعت بودند و بعضی حامی شرایع پیشین و هر کدام به دعوت امت‌ها پرداختند و زحمات و مرارت‌هایی در این راه تحمل کردند و گروهی را به سوی خدا دعوت نمودند و از کجی‌ها و آلودگی‌ها رها ساختند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «ما تو را به حق برای بشارت و انداز فرستادیم و هر امتی در گذشته بیم‌دهنده‌ای داشته است».^۱

البته معنای این سخن این نیست که در هر شهر و دیاری پیامبری مبعوث شد، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آن‌ها به گوش جمعیت‌های اطراف رسیده باشد کافی است، زیرا قرآن می‌گوید: «خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «در میان آن‌ها اندازکننده‌ای بود» و نمی‌گوید: «منها» یعنی از خود آن‌ها اندازکننده بود.

ولی خداوند برای این امت نعمت و منت خود را به تمام و کمال رسانید و پیامبری به سوی آن‌ها بود فرستاد که از تمام پیامبران پیشین برتر و دعوتش گسترده‌تر و از هر نظر جامع‌تر بود و سلسله انبیا را که با ظهور او به حد کمال رسیده بود با وجود او پایان داد و عنوان خاتم الانبیا به خود گرفت.

۱. فاطر، آیه ۲۴.

واژه «نبی» از ماده «نَبَوْه» (بر وزن نغمه) در اصل به معنای رفعت و بلندی مقام گرفته شده، البته ریشه دیگری دارد که از «نَبَأ» به معنای خبر است و ممکن است این دو ریشه را به یکی بازگرداند، زیرا به گفته راغب «نَبَأ» به خبری گفته می شود که مهم است و دارای فایده مهمی می باشد و به هر حال به شخص عالی مقام و از آن برتر به شخص پیامبر ﷺ اطلاق می شود، زیرا او، هم از سوی خدا خبر می دهد و هم مقامی بلند و عالی دارد و نبی کسی است که از غیب خبر می دهد و وحی و الهام الهی را دریافت می دارد و آنچه را که از طریق وحی دریافت می دارد هرگاه مردم از او بخواهند در اختیار آن ها می گذارد، ولی مأمور به تبلیغ نیست، در مقابل رسول که علاوه بر همه این ها مأمور به تبلیغ نیز می باشد. اطلاق نبی بر رسول نیز فراوان است.

و به تعبیر دیگر، هر رسولی نبی است، ولی هر نبیی رسول نیست. این احتمال نیز وجود دارد این دو واژه هنگامی که در برابر هم قرار گیرند دو معنای متفاوت دارند که در بالا به آن اشاره شد، اما اگر به صورت جدا استعمال شوند هر یک می تواند معنای دیگری را نیز در بر داشته باشد.

در جمله «يَقْدِرَتِہُ الَّذِی لَا تَعْجِزُ عَنْ شَیْءٍ وَ اِنْ عَظُمَ، وَ لَا یَقُوْتُہَا شَیْءٌ وَ اِنْ لَطْفٌ» این نکته نهفته شده که قدرت خداوند آن چنان گسترده است که نه بزرگی کارها می تواند مانع آن شود و نه کوچک بودن آن ممکن است سبب خفای آن گردد، عظیم ترین کارها و کوچک ترین و لطیف ترین آن ها برای او یکسان است و اصولاً واژه های کوچک و بزرگ، کبیر و صغیر در مورد کسی مصداق دارد که قدرتش محدود باشد، اما در برابر قدرت نامحدود، همه آن ها یکسان اند.

واژه «محمد» که از ماده «حمد» گرفته شده به معنای کسی است که کاملاً ستوده شده است و به گفته ابن فارس در کتاب معجم مقائیس اللغة پیامبر ما ﷺ

به این علت به نام محمد نامیده شد که صفات نیک و برجسته او بسیار است.^۱

و از بعضی روایات استفاده می شود که این نام قبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هیچ کس نهاده نشده، درست مانند نام یحیی که قرآن درباره او می گوید: ﴿لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا﴾؛ «قبل از او این نام را بر کسی ننهادیم».^۲

از اشعار معروف حسان بن ثابت که ظاهراً از کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله استنباط کرده است و بعضی آن را به حضرت ابوطالب نسبت داده اند^۳ و بعید نیست که اصل شعر از حسان باشد و حضرت ابوطالب آن را انشاد فرموده باشد، چنین استفاده می شود که این نام را خداوند از نام خود برگرفت و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت. اشعار چنین است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَ عَبْدَهُ بِرُحَاهِنِهِ وَاللَّهُ أَغْلَى وَأَمْجَدُ
فَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجَلَّهُ فَذُو الْعَرْشِ مَحْمُودٌ وَهَذَا مُحَمَّدُ
نَبِيُّ أَتَانَا بَعْدَ يَأْسٍ وَفَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ وَالْأَوْتَانُ فِي الْأَرْضِ تُعْبَدُ
تَعَالَيْتَ رَبَّ الْعَرْشِ مِنْ كُلِّ فَاحِشٍ فَإِيَّاكَ نَسْتَهْدِي وَإِيَّاكَ نَعْبُدُ^۴

آیا نمی بینی که خداوند پیامبرش را با برهان روشن فرستاد و خدا برتر و والاتر است.

سپس برای او نامی از نام خود جدا ساخت تا از او تجلیل کند و به این ترتیب خداوند صاحب عرش محمود است و او محمد است.

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۰۰، ذیل واژه «حمد».

۲. مریم، آیه ۷.

۳. مرحوم علامه مجلسی در ج ۱۶ بحار الانوار، ص ۱۲۰ این شعر را با کمی تفاوت به ابوطالب نسبت می دهد و در عین حال احتمال می دهد که اصل شعر از حسان باشد و ابوطالب از او اقتباس کرده است.

۴. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۵۲.

پیامبری که بعد از نومیدی و فترتی از انبیای پیشین به سراغ ما آمد، در حالی که مردم به پرستش بت‌ها مشغول بودند.

ای پروردگار عرش! از هر نقص و عیبی وارسته‌ای، از تو هدایت می‌طلبیم و تو را می‌پرستیم.

واژه «امت» از ماده «ام» به معنای قصد کردن گرفته شده و گروهی که قصد می‌کنند با یکدیگر زندگی کنند امت نامیده شده‌اند. این واژه گاهی به پیروان یک پیامبر گفته می‌شود و گاه به یک جامعه انسانی و گاه بر غیر انسان‌ها نیز اطلاق می‌شود، مانند آنچه در این آیه شریفه آمده است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ»؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه پرنده‌ای که با بال‌های خود پرواز می‌کند، مگر این‌که آن‌ها امتی همچون شما هستند».^۱

مرحوم عالم بزرگوار سید علی خان مدنی شیرازی، امت را به دو نوع تقسیم می‌کند: امت پذیراشونده و آن‌ها کسانی هستند که دعوت پیغمبر را پذیرفتند و به نبوتش ایمان آوردند و این‌ها همان‌هایی هستند که قرآن مجید درباره آن‌ها می‌گوید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»^۲ نوع دوم امت دعوت است و آن‌ها کسانی هستند که پیغمبر آن‌ها را به سوی آیین حق دعوت کرد، گروهی پذیرا شدند و گروهی پذیرا نشدند، که در روایات گاه واژه امت به آن‌ها اطلاق شده است. «وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُتًا مِّنْ سُفُوفٍ مِّنْ فِصَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ»؛ «و اگر (بهره فراوان کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که کافر می‌شدند خانه‌هایی با سقف‌های نقره و نردبان‌هایی (نقره‌ای) که از آن بالا روند قرار می‌دادیم».^۳

۱. انعام، آیه ۳۸.

۲. آل عمران، آیه ۱۱۰.

۳. زخرف، آیه ۳۳.

«قرون» از ماده «قرن» به معنای نزدیکی گرفته شده و به هر گروهی که در یک زمان با هم و قرین یکدیگر زندگی می کنند گفته می شود، همان گونه که در حدیث آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُ الْقُرُونِ الْقَرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ؛ بهترین قرن ها قرنِی است که من در آن زندگی می کنم».^۱

این نیز قابل توجه است که از عبارت امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که این امت بر تمام امت های پیشین برتری و فضیلت دارد. حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب اُمالی از امام صادق علیه السلام آورده نیز گواه بر این مدعاست. خداوند به موسی خطاب کرد که ای موسی! من نماز هیچ کس را نمی پذیرم، مگر کسی که در برابر عظمت من تواضع کند و خوف من در قلبش باشد و روزش را با نام من بگذراند و هیچ شب با گناه ن خوابد و حق اولیا و دوستان مرا بشناسد.

موسی عرض کرد: پروردگارا! مقصود تو از دوستان و اولیای ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ خطاب آمد: آن ها از دوستان من اند، ولی مقصود من کسان دیگری بود که آدم و حوا و بهشت و دوزخ به خاطر آن ها آفریده شد. موسی عرض کرد: پروردگارا! آن ها کیان اند؟

فرمود: احمد است که نام او را از نام خودم برگرفتم، زیرا من محمودم (و او محمد).

موسی عرض کرد: خداوند! مرا از امت او قرار بده. خطاب آمد: تو از امت او هستی، هرگاه او را شناسی و به مقام و منزلت او و خاندانش آشنا شوی.^۲

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۸۶؛ مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الإفصاح، ص ۴۹ آن را نقل کرده است.

۲. اُمالی صدوق، ص ۷۶۴، ح ۱۰۲۸.

آنگاه امام علیه السلام به مسأله خاتمیت امت اسلامی اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «پس به دنبال نعمت وجود پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ما را خاتم همه امت‌های پیشین و گواهان بر منکران قرار داد و ما را به نعمت خود در برابر گروه‌های کوچک فزونی بخشید»؛ (فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرَنَا بِمَنْهُ عَلَى مَنْ قَلَّ).

تعبیر به خاتمیت در جمله بالا اشاره به خاتمیت امت اسلامی است که لازمه آن خاتمیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. عرضه می‌دارد: «خداوند ما را خاتم جمیع امت‌های پیشین قرار داد» و جمله «وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ» برگرفته از این آیه شریفه است «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ «از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم».^۱

و این افتخار بزرگی است که امت اسلامی گواهان امم دیگر در دنیا یا در آخرت باشند. خواه «گواه» به معنای شاهد بر اعمال باشد و یا به معنای الگو و معیار سنجش.

جمله «وَ كَثَّرَنَا بِمَنْهُ عَلَى مَنْ قَلَّ» می‌تواند اشاره به کثرت عددی باشد، که خداوند در مدت کوتاهی عدد مسلمین را بر کفار فزونی داد، چنان‌که در فتح مکه بعد از ایمان آوردن گروه مشرکان و به تعبیر قرآن «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً»^۲ عدد امت اسلامی نسبت به عدد کفار که در گوشه و کنار بودند بسیار فزونی پیدا کرد و بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امت اسلامی تقریباً سراسر جهان را فراگرفت و کشورهای بزرگی همچون ایران، روم، مصر، یمن و شمال آفریقا به اسلام

۱. حج، آیه ۷۸.

۲. نصر، آیه ۲.

پیوستند. و یا ممکن است فزونی از نظر قدرت و قوت و علم و دانش و پیروزی و موفقیت باشد و یا هر دو.

نیز می تواند اشاره به کثرت امت اسلام نسبت به امت های انبیای پیشین باشد که آن ها در برابر اسلام عدد خیلی محسوب می شدند.

از بعضی روایات استفاده می شود که امت اسلامی نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت نیز از سایر امم بیشترند. در روایتی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می خوانیم که امام باقر علیه السلام به یکی از یارانش فرمود: قرآن را فراگیرید که قرآن در روز قیامت به بهترین صورت مجسم می شود. بعد فرمود: «وَالنَّاسُ صُفُوفٌ عَشْرُونَ وَ مِائَةٌ أَلْفٍ صَفٍّ ثَمَانُونَ أَلْفٍ صَفٍّ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ صَفٍّ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ؛ مردم در روز قیامت به صد و بیست گروه تقسیم می شوند، هشتاد گروه از امت محمد و چهل گروه از سایر امت ها هستند».^۱ و در روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: هنگامی که نام انبیا را نزد آن حضرت بردند فرمود: خداوند آنچه به من داده از طریق وحی بوده است، سپس افزود: «فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا؛ امیدوارم پیروان من از همه بیشتر باشند».^۲



۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۶، ح ۱.

۲. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۹۷؛ مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۳۰ بابی درباره کثرت امت محمد در قیامت آورده است.

بخش دوم

﴿ ۳ ﴾ اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَ نَجِّبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِيكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ.

ترجمه

۳. خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود و بهترین خلق تو و برگزیده بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر خیرات و کلید برکات بود.

شرح و تفسیر

امام رحمت و کلید برکت

امام علیه السلام بعد از بیان نعمت بزر وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به بیان صفات او می پردازد تا روشن شود این نعمت چقدر گران بها و دارای آثار فراوان است و در این زمینه اوصاف شش گانه ای برای آن حضرت بیان می کند. بخشی از این اوصاف جنبه ذاتی دارد و بخشی مربوط به آثار وجودی برای دیگران است. سه وصف ذاتی که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می شمرد عبارت است از: امین وحی بودن، داشتن برجستگی خاصی در میان مخلوقات خدا و برگزیده الهی بودن. و سه وصف مؤثر برای دیگران، پیشوای رحمت، رهبر خیرات و کلید برکات بودن است.

عرضه می دارد: «خداوندا! درود فرست بر محمد که امین وحی تو بود و بهترین خلق تو و برگزیده بندگانت. همان کس که پیشوای رحمت و رهبر

خیرات و کلید برکات بود؛ (اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَيَّ وَحَيْكَ، وَ تَجِيبِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ).

اما امین وحی بودن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سبب آن است که آنچه را که از طریق وحی دریافت می داشت بدون هیچ خطا و اشتباه در اختیار بندگان خدا قرار می داد. این تعبیر ممکن است اشاره ای به مقام عصمت نیز باشد، چراکه امین وحی بودن بدون عصمت مشکل است.

«نجیب» که در اصل به اشیای گران بها و فاخر اطلاق می شود، در این جا به عنوان یکی از اوصاف پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شده است، امام علیه السلام عرضه می دارد: این پیغمبر از تمام مخلوقات تو برتر بود. بنابراین این که به پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف مخلوقات اطلاق می شود بیان یک واقعیت است.

و «صَفِيّ» به معنای برگزیده است و از میان تمام بندگان خدا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزیده شد و لقب مصطفی را به خود گرفت.

امام رحمت بودن به خاطر آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله کانونی از رحمت و محبت حتی نسبت به دشمنان خود بود، آن گونه که قرآن مجید درباره او می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱ آنچه در تواریخ درباره رحمت و محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده بیش از آن است که در وصف بگنجد. از آن جمله داستان معروفی است که در جنگ احد رخ داد: با این که پیشانی و دندان مبارکش را شکستند و خون، صورت او را فراگرفت، هرگز نفرین نکرد، بلکه برای هدایت آن ها دعا فرمود. چنان که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل می کند: «أَنَّهُ صلی الله علیه و آله كَانَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ آن حضرت خون را از صورت خود پاک می کرد و عرضه می داشت: خداوندا! قوم من را هدایت کن، آن ها نادان اند».^۲

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

و در تعبیر دیگر آمده است که به آن حضرت عرضه داشتند: چرا آن‌ها را نفرین نمی‌کنی؟ و آن حضرت در پاسخ، جمله بالا را بیان کرد.^۱

تعبیر به «قَائِدُ الْخَيْرِ» اشاره به رهبری پیغمبر اسلام ﷺ نسبت به امت خود و نسبت به جمیع بشر است، زیرا «قائد» در اصل به کسی گفته می‌شود که زمام مرکب را گرفته و آن را به جلو می‌برد، در مقابل «سائق» که از پشت سر، مرکب را حرکت می‌دهد و در مورد لشکرها همین‌گونه بوده است و فرماندهانی از جلو و فرماندهانی از پشت سر، لشکر را به سوی مقصد هدایت می‌کردند و یا در میدان جنگ رهبری می‌نمودند.

واژه «خیر» مفهوم وسیعی دارد که هرگونه خوبی و نعمتی را شامل می‌شود، بنابراین جمله بالا اشاره به رهبری پیغمبر ﷺ به سوی تمامی نیکی‌ها و خوبی‌هاست، اعم از مادی و معنوی، و فردی و اجتماعی.

رسول خدا ﷺ حتی نسبت به دشمنانش قائد الخیر بود و رفتاری که با مکیان جنایت‌کار و مشرک بعد از فتح مکه داشت و اجازه نداد آن روز را روز انتقام قرار دهند، بلکه روز محبت و عفو و گذشت قرار داد، شاهد گویای این مطلب است.

تعبیر به «مِفْتَاحُ الْبَرَكَه» با توجه به این که «مفتاح» به معنای کلید و «برکت» به معنای خیر پایدار است، وصف جالب دیگری برای آن حضرت محسوب می‌شود، زیرا «برکت» در اصل از «برک» (بر وزن بر) به معنای سینه شتر است، و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می‌افکند، همین ماده در مورد او به کار می‌رود (بَرَكَ الْبَعِیْرُ) و به تدریج این ماده در معنای ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است. بَرَكَه آب را نیز به این علت «برکه» می‌گویند که آب در آن ثابت است، و مبارک را به این دلیل «مبارک» می‌گویند که خیر آن باقی و برقرار است.

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

می‌دانیم جمعیت عرب، پیش از ظهور پیغمبر اسلام ﷺ در نهایت فقر و جهل و اختلاف و پریشانی و ذلت زندگی می‌کردند، اما بعد از ظهور آن بزرگوار همه چیز دگرگون شد؛ فقر تبدیل به غنا، جهل تبدیل به علم، پریشانی و اختلاف تبدیل به وحدت، و ذلت مبدل به عزت و سربلندی شد و قوم عقب‌مانده دیروز به قومی پیشرو در سایه تعلیمات پیغمبر اسلام ﷺ تبدیل گردید و این‌گونه، پیغمبر ﷺ مفتاح و کلید برکت برای آن‌ها بود و امروز نیز همچنان آن حضرت مفتاح برکات است که اگر مسلمین به تعلیمات او عمل کنند مشمول انواع برکات زمین و آسمان و مادی و معنوی خواهند شد و قرآن او نیز مفتاح برکات و سرچشمه خیرات است.



بخش سوم

- ۴ ﴿كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ.﴾
۵ ﴿وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ.﴾
۶ ﴿وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ.﴾
۷ ﴿وَكَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ.﴾
۸ ﴿وَقَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ.﴾
۹ ﴿وَأَقْصَى الْأَذْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ.﴾
۱۰ ﴿وَقَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ.﴾
۱۱ ﴿وَوَالَى فِيكَ الْأَبْعَدَيْنِ.﴾
۱۲ ﴿وَعَادَى فِيكَ الْأَقْرَبَيْنِ.﴾

ترجمه

۴. خداوندا! بر محمد درود فرست، آن گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد.
۵. و بدن خویش را در معرض انواع ناملايمات و شداید قرار داد.
۶. خداوندا! آن حضرت حتی هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت درافتاد.
۷. و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیله خویش پیکار نمود.
۸. و برای احیای دین تو رابطه خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد.
۹. خداوندا! او نزدیکان خود را به خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت.

۱۰. و افراد دوری را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود.
 ۱۱. آن حضرت در راه رضای تو، به دورترین افراد دست دوستی داد.
 ۱۲. و با نزدیکترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت.

شرح و تفسیر

درود به خاطر این همه فداکاری

در این بخش از دعا، امام علیه السلام علت درود و صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین بیان می‌کند: «خداوندا! بر محمد درود فرست، آن‌گونه که جان خود را برای اجرای فرمان تو در کف نهاد و بدن خویش را در معرض انواع ناملایمات و شداید قرار داد»؛ (کَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ).

امام علیه السلام در این جا بخشی از مشکلات و فداکاری‌های مهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در راه نشر اسلام برمی‌شمارد.

نخست این‌که روح و جسم خود را برای هرگونه فداکاری آماده کرد. می‌دانیم که از یک سو او را با انواع نسبت‌های زشت و دروغ و تهمت‌ها می‌آزردند و او تحمل می‌کرد و حدیث معروف «مَا أُؤْذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ؛ هیچ پیامبری مانند من مورد آزار قرار نگرفت»^۱ گواه بر این معناست.

و گواه دیگر این، آیه شریفه است: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ»؛ «ما می‌دانیم سینه‌ات از آنچه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود و تو را سخت ناراحت می‌کنند».^۲

و از نظر جسمانی آن قدر سنگ بر بدن او می‌زدند که در بسیاری از روزها پس از بازگشت به خانه، خدیجه به بستن زخم‌های او می‌پرداخت.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۲؛ کشف الغم، ج ۳، ص ۳۴۶.

۲. حجر، آیه ۹۷.

داستان ریختن خاکستر گرم و شکمبه گوسفند بر سر آن حضرت نیز معروف است.

ماجرای مشکلات عجیب شعب ابی طالب را نیز همه شنیده‌اید که چه اندازه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بستگان مؤمن او در آن سه سال در آن درّه خشک و بی آب و علف در زحمت و مشقت بودند.

واژه «نَصَبَ» به معنای آماده کردن خود برای انجام کاری است. این واژه گاه به معنای تعب و زحمت نیز آمده است. در این صورت مفهوم جمله این می شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را برای انجام اوامر الهی به زحمت افکند؛ ولی معنای اول مناسب تر است و جمع هر دو معنا در عبارت نیز مانعی ندارد.

آنگاه به بخش دیگری از مشکلات پیغمبر صلی الله علیه و آله در راه دعوت مردم به اسلام پرداخته، عرضه می دارد: «خداوندا! آن حضرت حتی به هنگام دعوت به سوی خود، با خویشاوندانش (که مشرک بودند) سخت در افتاد و برای جلب رضای تو حتی با بستگان و قبیله خویش پیکار نمود و برای احیای دین تو رابطه خویش را با ارحام و بستگان خود قطع کرد»؛ (وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ وَ قَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ).

می دانیم که اولین دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، از خویشاوندان و بستگان خود بود، آن گونه که قرآن مجید به او دستور می دهد: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛ «و نخست خویشاوندان نزدیک را انداز کن».^۱

و انتظار می رفت که آن ها براساس شناختی که از پاکی و تقوای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند و اهمیتی که همه، به ویژه عرب برای حمایت از خویشاوندان خود قائل بودند، اولین گروهی باشند که به حمایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله برمی خیزند،

۱. شعراء، آیه ۲۱۴.

ولی به عکس، آن‌ها نخستین گروهی بودند که به عداوت و دشمنی برخاستند و در داستان یوم‌الدّار، یعنی آن روز که پیغمبر ﷺ خویشاوندان نزدیک خود را برای بیان دعوتش به خانه خویش فراخواند، می‌خوانیم که آن‌ها به صراحت دست رد بر سینه پیغمبر ﷺ زدند و حتی به سخریه و استهزاء دست زدند و چه دردناک است که انسان از کسانی که بیشتر از همه انتظار حمایت دارد طرد شود و مورد بی‌مهری واقع گردد.

می‌دانیم که انسان پیوند نزدیکی با خویشاوندان خود دارد، به‌ویژه در میان قبایل عرب، وابستگی به خویشاوندان بسیار زیاد بوده و جدایی از آن‌ها مصیبتی بزر محسوب می‌شده است. لذا به هیچ قیمتی حاضر نبودند از آن‌ها جدا شوند، زیرا تکیه‌گاه آن‌ها در مشکلات، خویشاوندان و قوم و قبیله آن‌ها بودند. ولی پیغمبر اکرم ﷺ این فداکاری بزر را انجام داد و به‌خاطر رضای خدا و مبارزه با شرک و بت‌پرستی از آن‌ها جدا شد و در واقع در مقابل مشکلات تنها گشت.

البته همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم، نخست آن‌ها را به خانه خود دعوت کرد تا در یک میهمانی شرکت کنند. با الفاظ محبت‌آمیز آن‌ها را به یکتاپرستی و ترک شرک و بت‌پرستی دعوت نمود، اما نه تنها نپذیرفتند، بلکه بر ضد او به پا خاستند و چون آن حضرت چنین دید، پیوند خود را از آن‌ها برید، به گونه‌ای که در تاریخ پیغمبر اکرم ﷺ می‌بینیم لجوج‌ترین گروهی که با آن حضرت به پیکار برخاستند همان قوم و قبیله او از قریش بودند. آتش جنگ‌های اسلامی به‌وسیله آن‌ها برافروخته شد، محاصره در شعب ابوطالب از آن‌ها سرچشمه گرفت و حتی داستان لیلۃ‌المبیت نیز که اطراف خانه پیغمبر اکرم ﷺ را محاصره کردند تا صبحگاهان او را به قتل برسانند عمدتاً از سوی قریش بود.

نه تنها خود آن حضرت این مسیر را پیمود، بلکه پیروانش را نیز دعوت

می کرد که اگر قوم و قبیله آن ها مشرک اند و مخالف توحیدند، آن ها را رها سازند و احساس تنهایی نکنند، همان گونه که در آیات شریفه سوره توبه آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَحْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن ها را ولی و یار و یاور و تکیه گاه خداوند قرار ندهید. و کسانی از شما که آنان را ولی خود قرار دهند، آنان ستمکاران اند، بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند».^۱

البته اگر آن ها تنها حق را نپذیرند و به مبارزه برخیزند، قرآن اجازه می دهد که با آن ها مدارا شود، بی آن که از آن ها اطاعت گردد، آن گونه که در سوره لقمان آمده است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا﴾؛ و هر گاه آن دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن».^۲

این کار تنها شیوه پیغمبر اسلام ﷺ و برنامه آیین او نبود، بلکه انبیای پیشین نیز همین مسیر را می پیمودند، همان گونه که در داستان ابراهیم علیهِ السلام می خوانیم که

۱. توبه، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. لقمان، آیه ۱۵.

او نخست با پدرش (عمویش) از در دوستی و محبت درآمد و حتی به او قول داد که اگر ترک بت پرستی کند آمرزش او را از درگاه خداوند بخواهد. ولی هنگامی که مشاهده کرد او به شدت بر بت پرستی اصرار دارد با او قطع رابطه کرد و حتی به مخالفت با او برخاست، همان گونه که قرآن می گوید: ﴿وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ﴾؛ «و استغفار ابراهیم برای پدرش [سرپرستش، که در آن زمان، عمویش آزر بود]، فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند)؛ اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزارى جست؛ به یقین، ابراهیم دلسوز و بردبار بود».^۱

«كَاشَفَ» از ماده «كشَفَ» گاه به معنای اظهار چیزی می آید و گاه به معنای ابراز عداوت و دشمنی است.

«حَامَّتُهُ» از ماده «حَمَّ» در اصل به معنای آب داغ و سوزان است و به دوستان صمیمی و گرم، حمیم گفته می شود و به خویشانان نزدیک نیز «حَامَّة» اطلاق می گردد.

«أُسْرَهُ» از ماده «أَسَرَ» (بر وزن عصر) در اصل به معنای بستن چیزی با زنجیر است و از آن جا که خانواده و بستگان و نزدیکان، به هم پیوند خاصی دارند، از آن ها تعبیر به أسره می شود.

امام علی (علیه السلام) بعد از بیان قطع رابطه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از بستگانش، به خاطر شرک و کفرشان، به سراغ نزدیکان و دوران می رود و عرضه می دارد: «خداوند! او نزدیکان خود را به خاطر انکارشان نسبت به تو از خود دور ساخت و افراد دوری را که دعوت او برای تو را اجابت کردند به خود نزدیک نمود»؛ (وَأَقْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ).

۱. توبه، آیه ۱۱۴.

و سپس در تأکید آن می‌افزاید: «آن حضرت در راه رضای تو به دورترین افراد دست دوستی داد و با نزدیک‌ترین نزدیکانش در راه تو به خصومت پرداخت»؛
(و وَالْيَافِكُ الْأَبْعَدِينَ وَ عَادَى فَيْكُ الْأَقْرَبِينَ).

تا آن‌جا که سلمان فارسی، صهیب رومی، بلال حبشی و اویس قرنی را از دوستان خاص خود نامید و ابولهب‌ها و ابوسفیان‌ها را که بسیار به او نزدیک بودند از خود طرد نمود. همه این‌ها به خاطر نشر آیین حق پرستی بود.

منظور از نزدیک و دور بودن ممکن است نزدیکی و دوری نسب و قبیله باشد و یا رتبه اجتماعی و یا هر دو، و این سیره کسانی است که دارای اهداف والای الهی باشند؛ آن‌ها به هدفشان می‌اندیشند و وفاداران به هدف را نزد خود فرامی‌خوانند و مخالفان هدف را طرد می‌کنند.

قرآن مجید نیز به این مطلب اشاره کرده است. هنگامی که گروهی از ثروتمندان به آن حضرت پیشنهاد کردند که مؤمنان تنگدست را از خود براند تا آن‌ها نزدش بیایند، این آیه شریفه نازل شد و به پیامبر ﷺ خطاب کرد و گفت: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا»؛ «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها رضای او را می‌طلبند؛ و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن‌ها برنگیر. و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند، و کارشان افراطی است، اطاعت مکن».^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه اشاره جالبی به این مسأله کرده و درباره پیغمبر اکرم ﷺ چنین می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعْدَتْ لُحْمَتُهُ،

۱. کهف، آیه ۲۸.

وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مِّنْ عَصَى اللَّهِ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ؛ به یقین دوست محمد ﷺ کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قرابت او نزدیک باشد.^۱

بدیهی است که ذکر تمام این اوصاف برای پیغمبر اکرم ﷺ پیام روشنی برای همه پیروانش دارد و آن این‌ها نیز پیوندهای خود را از دشمنان حق و ظالمان و ستمگران قطع کنند، هرچند از نزدیکان باشند و به عکس، پیوند خود را با کسانی که در مسیر حق، عدالت و تقوا گام برمی دارند محکم سازند هرچند افراد دوری باشند.

همان‌گونه که در حدیث شریف آمده است: روزی پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «أَيُّ عَرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الصَّلَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الزَّكَاةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الصِّيَامُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ، وَقَالَ بَعْضُهُمُ: الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالتُّبُّعُ فِي اللَّهِ وَتَوَلِّي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر و مطمئن‌تر است؟ یاران عرض کردند: خدا و رسولش آگاه‌ترند، و بعضی گفتند: نماز، و بعضی گفتند: زکات و بعضی روزه، و بعضی حج و عمره، و بعضی جهاد! رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنچه گفتید دارای فضیلت است، ولی پاسخ سؤال من نیست؛ محکم‌ترین و مطمئن‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خداست، و دوست داشتن اولیاء الله و تبرّی از دشمنان خدا».^۲

«أَقْصَى» از ماده «قَصَو» به معنای دور شدن و «أَقْصَى» به معنای دور کردن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۶.

است. در مقابل «الْأَدْنَيْنِ» که از ماده «دُنُو» به معنای نزدیکی گرفته شده است. آری! پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوران با ایمان را نزدیک و نزدیکان مشرک و بی ایمان را از خود دور ساخت. در ضمن باید توجه داشت که اَدْنَيْنِ و اقْصَيْنِ در اصل ادْنِیین و اقْصِیین بوده است و یای اول که در اصل منقلب از واو بود به خاطر مفتوح بودن ماقبل تبدیل به الف شد و سپس الف به خاطر التقاء ساکنین حذف شد و فتحه به عنوان دلیل بر محذوف باقی ماند و تبدیل به ادْنِیین و اقْصِیین شد.

«عَادَى» از ماده «عداوت» به معنای دشمنی کردن است.



بخش چهارم

۱۳] وَأَذَابٌ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ.

۱۴] وَ أَتَعْبَهَا بِالدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ.

۱۵] وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ.

ترجمه

۱۳. خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند.

۱۴. و برای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت.

۱۵. و نصیحت و خیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت.

شرح و تفسیر

زحمات طاقت فرسای تبلیغ امت

در این بخش، امام علیه السلام به بخش دیگری از صفات و خدمات برجسته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، عرضه می دارد: «خداوندا! او برای تبلیغ رسالت تو خود را به زحمت ورنج افکند و برای دعوت به آیین تو خویش را به تعب انداخت و نصیحت و خیرخواهی برای پذیرندگان دعوت تو، او را همواره به خود مشغول ساخت»؛ (وَأَذَابٌ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ وَ أَتَعْبَهَا بِالدُّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ وَ شَغَلَهَا بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ).^۱

۱. دعوت در این جا اضافه شده به کاف خطاب به خداوند و منظور، دعوت به سوی اوست (و شبهه اضافه به مفعول است) و یا این که به معنای دعوت تو نسبت به مردم است (و از قبیل اضافه به فاعل می باشد).

تاریخ زندگی پیامبر ﷺ پر است از شواهدی که این سخن امام علی را تأیید می‌کند، تا آن‌جا که خداوند خطاب به پیامبرش فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»؛ «ای پیامبر! گویی می‌خواهی به سبب ایمان نیاوردن آن‌ها به قرآن، جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی».^۱

در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «مَا أُؤْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُؤْذِيْتُ؛ هیچ پیامبری به اندازه من مورد آزار قرار نگرفت».^۲ در این سه جمله امام علی از اصل برنامه پیامبر اکرم ﷺ ابتدا تعبیر به رسالت و سپس دعوت به ملت و آنگاه نصیح به اهل دعوت فرموده است.

«أَدَابُ» از ماده «دأب» و «دئوب» به معنای ادامه کار با جدیت و مطابق یک سنت و برنامه ثابت است. و «أَدَابُ» در دعای مورد بحث اشاره به این است که پیغمبر اکرم ﷺ در تبلیغ رسالت پروردگار با جدیت تمام و به‌طور مستمر راه خود را ادامه می‌داد، به گونه‌ای که در جمله بعد، از واژه «أَتَعَبُ» استفاده شده، یعنی به قدری تلاش کرد که خود را به زحمت و تعب افکند.

ملت و دین و شریعت، هر سه به یک معناست که از سه زاویه به آن نگاه شده است.

«ملت» به گفته راغب در اصل از «أَمَلْتُ» گرفته شده که به معنای گفتن چیزی برای نوشتن طرف مقابل است و از آن‌جا که دین و آیین خدا گویی از سوی پروردگار نوشته شده، به آن ملت اطلاق می‌شود.

«شریعت» در اصل به معنای راهی است که از ساحل به سوی نهرهای بزر گشوده می‌شود، و به آیین خداوند نیز که راهی به زندگی سعادت‌بخش انسان‌ها می‌گشاید اطلاق شده است.

۱. کهف، آیه ۶.

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۴۷.

«دین» که در اصل به معنای جزا دادن است به این علت به آیین خداوند اطلاق می شود که عمل به آن وسیله جزا و پاداش است.

تعبیر به «نُصح» که به معنای خیرخواهی است شامل تمام خوبی های دنیا و آخرت می شود و گفته اند که این واژه همچون واژه فلاح است و آن هم چنین عمومیتی دارد.



بخش پنجم

- ۱۶] وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبَةِ، وَ مَحَلَّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رَحْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ.
- ۱۷] حَتَّى اسْتَتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ.
- ۱۸] وَ اسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ.
- ۱۹] فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ.
- ۲۰] فَعَزَّاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ.
- ۲۱] وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ.
- ۲۲] حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

ترجمه

۱۶. (خداوندا!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد و محلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود و جای پای او و محل ولادت و مورد علاقه اش بود ترک نمود. همه این ها به خاطر عزت دین تو و برای به دست آوردن یاران در برابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود.
۱۷. و این حال ادامه یافت تا همه آنچه او درباره دشمنانت انتظار داشت فراهم شد.
۱۸. و آنچه درباره دوستانت تدبیر کرده بود به وقوع پیوست.
۱۹. او قیام کرد و در مقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می گرفت.
۲۰. و کار پیامبرت تا آن جا پیش رفت که با دشمن در درون خانه اش جنگید.

۲۱. و بر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد.
۲۲. این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمه توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همه جزیره العرب برافراشته شد) هرچند مشرکان کراحت داشتند (و از این پیروزی‌ها به شدت ناراحت بودند).

شرح و تفسیر

طوفان‌های شدید مدینه

آنچه در بخش گذشته آمد ناظر به تلاش‌ها و کوشش‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران مکه است که دورانی بسیار سخت و دردناک برای آن حضرت و تمام مسلمینی که گرد آن حضرت را گرفته بودند محسوب می‌شد.

سپس در این بخش امام علیه السلام به دوران مدینه و طوفان‌های عظیمی که بعد از هجرت آن حضرت به آن جا رخ داد و غزوات پی‌درپی و زحمات طاقت‌فرسای آن حضرت اشاره کرده، به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: «(خداوند!) آن حضرت به بلاد غربت هجرت کرد و محلی را که در آن رحل اقامت افکنده بود و جای پای او و محل ولادت و مورد علاقه‌اش بود ترک کرد. همه این‌ها به خاطر عزت دین تو و برای به دست آوردن یاران در برابر کافران برای (انجام فرمان) تو بود»؛ (وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ، وَ مَحَلُّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رَحْلِهِ، وَ مَسْقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ نَفْسِهِ، إِرَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِنْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ).^۱

بدون شک انسان به وطن خود علاقه‌مند است و با آن انس دارد و جز به خاطر عوامل قهری که او را ناچار به هجرت کند حاضر به ترک وطن خود نیست.

۱. ضمیر «بِكَ» متعلق به کفر است، یعنی کسانی که به خداوند کافر بودند و این احتمال که متعلق به استنصار باشد کاملاً ضعیف است، زیرا استنصار و یاری طلبیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه از اهل مدینه بود.

جالب این که امام علیه السلام در این جا چهار وصف برای وطن آورده که هر کدام دلیلی است بر علاقه انسان نسبت به آن:

نخست این که رحل او در آن جا افکنده شده و وسایل زندگی اش در آن جا فراهم است.

دوم این که گام های او بر اثر آشنایی به محل، در آن جا استوار است.

سوم: محل تولد اوست.

چهارم: به آن انس و علاقه دارد، به خاطر آشنایی به آن و کسانی که در آن جا زندگی می کنند.

خلاصه این که انسان از نظر جسمی و روحی به وطن خود وابستگی دارد و تا مجبور نشود حاضر نیست آن را ترک کند و حتی اگر ناچار به ترک آن شد علاقه او به وطنش همچنان برقرار است.

در روایات آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام ترک مکه رو به شهر کرد و چنین گفت: «وَاللَّهِ إِنَّكَ لَخَيْرُ أَرْضِ اللَّهِ وَأَحَبُّ أَرْضِ اللَّهِ إِلَيَّ وَلَوْ لَا أَنِّي أُخْرِجْتُ مِنْكَ مَا خَرَجْتُ؛ به خدا سوگند ای مکه! تو بهترین سرزمین خدا هستی و بهترین سرزمین مورد علاقه من و اگر مرا مجبور به بیرون رفتن از تو نمی کردند هرگز خارج نمی شدم».^۱

در روایت دیگری آمده است: هنگامی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به سرزمین جحفه که فاصله زیادی از مکه ندارد رسید، به یاد وطنش مکه افتاد، آثار تأثر و اندوه و اشتیاق به مکه در چهره مبارکش نمایان گشت، جبرئیل نازل شد و پرسید: آیا به راستی به زادگاهت اشتیاق داری؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده است: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۴۲۵۲-۴۲۵۴.

إِلَى مَعَادٍ؛ «آن کسی که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلی ات بازمی گرداند».^۱ به هر حال، پیغمبر اکرم ﷺ در راه اعزاز دین حق و برای به دست آوردن یارانی که او را در برابر دشمن یاری دهند وطن مألوف خود را با تمام علاقه‌ای که به آن داشت رها کرد و دیار غربت را بر آن ترجیح داد. تعبیر به «بِلَادِ الْغُرَبَةِ» که معنای جمعی دارد با این که پیغمبر ﷺ تنها به شهر مدینه هجرت کرد به خاطر آن است که آن حضرت، از مدینه برای غزوات به مناطق مختلفی هجرت فرمود و یا این که جمع، گاهی بر فرد هم اطلاق می‌شود، همان گونه که در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۲ اطلاق شده، زیرا قطعاً منظور از آن علی بن ابی طالب علیّه السلام است که در حال رکوع، با دادن انگشترش ادای زکات کرد.

«مسطط رأس» کنایه از زادگاه است، زیرا انسان هنگامی که به طور طبیعی متولد می‌شود با سر خود از رحم مادر خارج می‌گردد (مسطط، به معنای محل سقوط و رأس به معنای سر است).

جمله «اسْتِصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِكَ» اشاره به یاران وفاداری است که پیغمبر اکرم ﷺ با هجرت به مدینه از اهل آن جا به دست آورد و به کمک آن‌ها و مهاجرین توانست بر همه دشمنان پیروز شود و می‌دانیم که قبل از هجرت، جمعی از سران مردم مدینه، در نزدیکی مکه «عَقَبَهُ» خدمت پیغمبر ﷺ رسیدند و از آن حضرت، به مدینه دعوت نمودند و با وی بیعت کردند و به گفته خود وفادار ماندند، و در واقع روز ورود پیغمبر اکرم ﷺ به مدینه، آغاز روشنی برای پیروزی آن حضرت بود.

۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۶۳؛ تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۳۲، ص ۱۵۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۳۲۱؛

تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۸۸ ذیل سوره قصص، آیه ۸۵.

۲. مائده، آیه ۵۵.

و به تعبیر دیگر، هجرت، تحول مهمی در تاریخ اسلام به وجود آورد و سرآغازی برای همه پیروزی‌ها بود و به همین دلیل، مسلمین مبدأ تاریخ اسلام را سال هجرت پیغمبر ﷺ قرار دادند، نه سال تولد یا رحلت آن حضرت. و از آثار و برکات هجرت این بود که پایه حکومت اسلامی بعد از آن نهاده شد و مسلمانان دارای لشکر و عسکر و نیروی جهادی و تشکیلات حکومتی شدند، در حالی که هیچ‌یک از این امور در مکه امکان‌پذیر نبود.

می‌دانیم که بعد از آن، تمام کسانی که در مکه یا در جایی دیگر مسلمان شدند به تدریج به مدینه هجرت کردند و بر نیروی مسلمانان افزوده شد و تا فتح مکه هجرت همچنان ادامه داشت.

امام ﷺ در جمله‌های بعد، نتیجه این هجرت را بیان کرده، نخست عرضه می‌دارد: «و این حال ادامه یافت تا همه آنچه او درباره دشمنان انتظار داشت فراهم شد و آنچه درباره دوستان تدبیر کرده بود به وقوع پیوست»؛ (حَتَّى اسْتَبَبَّ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ وَ اسْتَتَمَّ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي أَوْلِيَائِكَ).

«استَبَبَّ» از ماده «تَبَّ» است. این ماده در اصل به معنای هلاکت و نقصان می‌باشد، ولی هنگامی که به باب استفعال می‌رود معنای آمادگی و مهیا بودن و برپا شدن را می‌رساند.

جمله «حَتَّى اسْتَبَبَّ...» اشاره به شکست‌های پی‌درپی است که نصیب دشمنان اسلام شد و جمله بعد از آن «وَ اسْتَتَمَّ لَهُ...» اشاره به پیروزی‌هایی است که در مقابل آن به مسلمانان رسید که در غزوات اسلامی کاملاً مشهود است.

آنگاه امام ﷺ به غزوات پیغمبر ﷺ و زحمات طاقت‌فرسایی که در این جنگ‌ها متحمل شد و پیروزی‌هایی که به یاری خداوند برای آن حضرت فراهم گشت اشاره می‌کند و عرضه می‌دارد: «او قیام کرد و در مقابل دشمنان ایستاد در حالی که از تو یاری می‌جست و در عین ضعف، با یاری تو قوت می‌گرفت»؛ (فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَّقَوِيّاً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ).

این یک اشاره اجمالی به غزوات و سرایای پیغمبر اکرم ﷺ است که غالباً در آن‌ها لشکر اسلام از نظر ظاهر، ضعیف‌تر و از نظر تعداد کمتر بود، اما به یاری خداوند، به کمک همان‌ها بر دشمن غلبه کرد. مثلاً در جنگ بدر عدد لشکر اسلام سیصد و سیزده نفر بود، در حالی که تعداد لشکر کفار بیش از هزار نفر بود و ادوات جنگی مسلمین نیز ضعیف‌تر به نظر می‌رسید.

تعبیر به «عون» و «نصر» ممکن است اشاره به آیاتی باشد که مربوط به جنگ بدر است:

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِدَرٍّ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُبَدِّلَ اللَّهُ رُبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزِلِينَ * بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُبَدِّلْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ»؛ «خداوند شما را در «بدر» یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت)؛ در حالی که شما (نسبت به آن‌ها) ناتوان بودید. پس، از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن، با فرمان پیامبر مخالفت نکنید)، تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید! در آن هنگام که تو به مؤمنان می‌گفتی: «آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از آسمان فرود می‌آیند، یاری کند؟! آری، (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را با پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد!»^۱

و نیز می‌تواند اشاره به جنگ احزاب باشد، همان‌گونه که قرآن مجید در سوره احزاب پرده از آن برداشته، می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که

۱. آل عمران، آیات ۱۳۲-۱۳۴.

لشکرهایی (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است.^۱

«نَهَدَ» از ماده «نهد» (بر وزن عهد) و «نهود» (بر وزن عهد) به معنای قیام و ظهور و بروز در مقابل چیزی است و هر چیز برجسته‌ای را نیز ناهد می‌گویند و به دخترانی که تازه سینه‌های آن‌ها برآمده شده نیز ناهد یا ناهده گفته می‌شود. آنگاه بعد از این اشاره اجمالی، به توضیح بیشتری پرداخته، عرضه می‌دارد: «خداوند! کار پیامبرت تا آن‌جا پیش رفت که با دشمن در درون خانه‌اش جنگید و بر آن‌ها در وسط قرارگاهشان هجوم برد»؛ (فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ).

این دو جمله ممکن است به یک معنا باشد و آن، هجوم بر دشمن در درون خانه و قرارگاهش می‌باشد و می‌دانیم که این کار تأثیر مهمی در شکستن روحیه دشمن دارد، همان‌گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف جهاد می‌فرماید: «وَقُلْتُ لَكُمْ اَغْزَوْهُمْ قَبْلَ اَنْ يَغْزَوْكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا غَزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ اِلَّا ذُلُّوا؛ من به شما (بارها) گفتم با آن‌ها بجنگید، پیش از آن‌که آن‌ها به سراغ شما بیایند. به خدا سوگند! هر گروهی که در خانه خود مورد تهاجم واقع شود و با دشمن بجنگد، ذلیل می‌شود».^۲

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به جنگ‌هایی است که مسلمین در خانه دشمن با او کردند، مانند جنگ خیبر، حنین و جنگ با بنی قریظه و بنی النضیر و مانند آن‌ها. و جمله دوم اشاره به جنگ‌هایی که دشمن از خانه

۱. احزاب، آیه ۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

و دیار خود بیرون آمد و با مسلمین روبرو شد، مانند جنگ بدر و جنگ احزاب، و بنابراین تمام غزوات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شامل می شود.

می دانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تعداد زیادی از جنگ ها حضور داشت، که بر آن ها نام غزوه می گذارند و در تعدادی شخصاً حضور نداشت و فرماندهان را به سراغ دشمن فرستاد، که به آن ها سریّه می گویند.

در این که تعداد غزوات و سرایا چقدر بود؟ میان مورخان اختلاف است. بعضی مانند مرحوم سید علی خان در ریاض السّالکین عدد بیست و شش را برای غزوات و سی و شش را برای سرایا ترجیح داده اند. مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان تعداد غزوات و سرایا را همین مقدار ذکر کرده است.^۱

بعضی نیز تعداد غزوات را بیست و هفت و تعداد سرایا را پنجاه و پنج عدد دانسته اند که مجموعاً هشتاد و دو می شود (مانند آنچه در فروغ ابدیت آمده است). هنگامی که انسان شرح غزوات و سرایای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را می خواند متوجه می شود که چه رنج ها و سختی ها و تلاش های طاقت فرسایی صورت گرفت و چه مردان بزرگی شربت شهادت نوشیدند و چه زخم هایی بر پیکر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینش علی علیه السلام نشست تا به پیروزی اسلام منتهی شد.

«عُقْر» در اصل به معنای اساس و ریشه چیزی است. این واژه گاه در مورد شتر به کار می رود که به معنای کشتن و نحر کردن و پی کردن است، مثلاً گفته می شود: عقرت البعیر، یعنی شتر را پی کردم و نحر نمودم، زیرا با کشتن شتر گویی اصل و ریشه وجودش برچیده می شود. این واژه گاه به معنای حبس کردن آمده است و به زنان نازا عاقر می گویند، به خاطر این که گویی رحمشان در برابر تولد فرزند محبوس است. در دعای مورد بحث، «عُقْر دیار» به معنای درون و کانون و ریشه خانه آن ها است.

۱. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۸۵؛ مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۸۳، ذیل آیه ۱۲۶ سوره آل عمران.

«بُجُوحَةً» به معنای وسط چیزی است و «بُجُوحَةً قَرَارِهِمْ» در دعای فوق به معنای مقرّ و کانون اصلی آنهاست و می دانیم که حمله به کانون اصلی چیزی، برای از میان بردن آن مؤثرتر است.

این واژه گاه به معنای گرفتگی و ناهنجاری صداست و شعر معروف عمرو بن عبدود در جنگ خندق نیز به همین معنا اشاره می کند، آن جا که می گوید:

وَلَقَدْ بَحَحْتُ مِنَ النَّدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ^۱

بس که مبارز طلبیدم و کسی پاسخ نگفت، صدای من گرفت. و می دانیم که در این جا امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با اشعار معروفش به او پاسخ گفت و به میدان او آمد و او را بر زمین کوبید و کشت.

آنگاه امام (علیه السلام) به نتیجه این همه تلاش ها و کوشش های طاقت فرسای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان اشاره کرده، عرضه می دارد: «خداوندا! این وضع همچنان ادامه یافت تا زمانی که فرمان تو آشکار شد و کلمه توحید بالا گرفت و پیروز گشت (و پرچم اسلام در همه جزیره العرب برافراشته شد)، هرچند مشرکان کراحت داشتند (و از این پیروزی ها به شدت ناراحت بودند)؛ (حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَعَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ).

این جمله در واقع اشاره به آیه شریفه چهل و هشتم سوره توبه است که می فرماید: «لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ»؛ «آنها پیش از این نیز در پی فتنه انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون و آشفته ساختند؛ تا آن که حق فرارسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها ناخشنود بودند».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰۳.

۲. توبه، آیه ۴۰.

همچنین آیه شریفه ۳۳ سوره توبه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ «او کسی است که پیامبرش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها پیروز گرداند، هرچند مشرکان ناخشنود باشند».

و نیز اشاره به آیه چهل سوره توبه است: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا﴾؛ «وگفتار و خواسته کافران را پایین تر قرار داد، و آن‌ها را با شکست مواجه ساخت؛ و تنها سخن خدا (و آیین او)، برتر و پیروز است».

این آیه قبل از پیروزی کامل پیامبر ﷺ بر دشمنان نازل شد و در واقع یک وعده الهی بود که سرانجام تحقق یافت و پیش از آن که پیغمبر اسلام ﷺ چشم از جهان فرو بندد آیین او تمام آن منطقه را فراگرفت و مخالفان یا تسلیم شدند و ایمان آوردند و یا مهر سکوت بر دهان زدند، و وعده الهی تحقق یافت.

«امر» در جمله «ظَهَرَ أَمْرُكَ» به معنای آیین اسلام است که همان فرمان تشریعی خداست. و «کلمه» در «عَلَتْ كَلِمَتُكَ» یا اشاره به کلمه توحید است، به قرینه «وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و یا مجموعه تعلیمات اسلام.



بخش ششم

- ۲۳] اللَّهُمَّ فَارْقَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ.
- ۲۴] حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَ لَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ، وَ لَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.
- ۲۵] وَ عَرَّفَهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلَ مَا وَعَدْتَهُ.
- ۲۶] يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.

ترجمه

۲۳. پروردگارا! به خاطر این جانفشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشت رفعت بخش.
۲۴. (مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبه او قرار نگیرد و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل با او برابری نکند.
۲۵. (خداوندا!) درباره خاندان پاکش و امت باایمانش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن.
۲۶. ای خدایی که به وعده‌های وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی. ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از حسنات مبدل کنی، چرا که تو صاحب فضل و کرم عظیمی هستی.

شرح و تفسیر

پاداش‌های عظیم الهی

در بخش ششم که در واقع نتیجه بخش‌های پیشین است، امام علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارد: «پروردگارا! به‌خاطر این جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌ها و زحمات طاقت‌فرسایی که در راه تو تحمل کرد، او را به درجات عالی از بهشت رفعت بخش»؛ (اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَدَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّاتِكَ). «(مقامی به او عطا کن) که هیچ‌کس در مقام و منزلت برابر او نباشد و در مقام و مرتبه او قرار نگیرد و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل با او برابری نکند»؛ (حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنْزِلَةٍ، وَلَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبَةٍ، وَلَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ).

در واقع دعای امام علیه السلام دعایی مستدل است؛ نخست زحمات طاقت‌فرسای پیغمبر صلی الله علیه و آله در تحمل آزار دشمن و مشکلات هجرت و دوری از وطن و تحمل رنج‌های غزوات و جنگ‌های مختلف برمی‌شمرد، سپس عرضه می‌دارد: خداوند! به‌خاطر این همه درد و رنج طاقت‌فرسا، برترین مقام‌ها را در بهشت جاویدانت به او عنایت فرما؛ مقامی که هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل به آن نرسیده باشد.

به یقین چنین دعایی در پیشگاه خدا مستجاب است و از آن روشن می‌شود که مقام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به تمام انبیا و فرشتگان برتر است. با توجه به این که «مَنْزِلَةٌ» و «مَرْتَبَةٌ» نکره‌ای است که در سیاق نفی واقع شده، هرگونه مرتبه و مقامی را شامل می‌شود و تفاوت منزلت و مرتبت در این است که «مَنْزِلَةٌ» از ماده «نزول» به معنای جایگاه است و «مَرْتَبَةٌ» از ماده «رُتوب» به معنای رتبه‌ای است که کسی آن را به دست می‌آورد.

بنابراین هر دو واژه قریب المعنی هستند، هرچند یکی اشاره به جایگاه مهمی است که شخص در آن قرار دارد و دیگری اشاره به سلسله مراتب اوست.

همچنین «لَا يُسَاوِي» و «وَلَا يُكَافَأُ» قریب المعنی هستند و عدم مساوات دو چیز را به یکدیگر می‌رساند.

همچنین «يُوزَانُ» از ماده «وَزَى» به معنای اجتماع چیزی با چیزی است، بنابراین جمله «وَلَا يُوزَانُهُ» به این معناست که چیزی در مقام او با او اجتماع و همسانی نداشته باشد.

و به هر حال، این بالاترین مقامی است که امام عليه السلام در این دعای خود از پیشگاه خدا برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضا کرده است، آن هم در مقابل زحمات طاقت فرسایی که او برای هدایت انسان‌ها کشید.

آنگاه امام عليه السلام در آخرین دعایش برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسأله مقام شفاعت آن حضرت که مقامی بسیار والا و وسیع و گسترده است اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درباره‌ی خاندان پاکش و امت باایمانش، از نظر حسن شفاعت، برترین چیزی را که وعده داده‌ای به او بنما و آشکار کن»؛ «وَعَرِّفْهُ فِي أَهْلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلًا مَا وَعَدْتَهُ».

امام عليه السلام در این جا بهترین شفاعت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را هم برای اهل بیت آن حضرت عليه السلام تقاضا کرده و هم برای امت باایمانش، و البته شفاعت برای اهل بیت عصمت عليه السلام، شفاعت نسبت به گناهان و ذنوب نیست، بلکه شفاعت برای ترفیع مقام و فزونی مرتبه الهی است، ولی شفاعت نسبت به امت، هم این معنا را شامل می‌شود و هم شفاعت برای عفو و گذشت از گناهان.

تعبیر به «وَأُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به تعبیر لطیفی است و آن این که شخص شفاعت شونده باید رابطه خود را - هرچند رابطه ضعیف - با شفاعت کننده حفظ کرده و از دایره ایمان به کلی بیرون نرفته باشد و تمام پل های پشت سر را ویران نساخته باشد.

این مقام، همان مقام محمود است که در آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا

مَحْمُوداً^۱ به آن اشاره شده، زیرا در بسیاری از روایات اهل بیت علیهم السلام و اهل سنت، مقام محمود به مقام شفاعت کبری تفسیر شده است.

منظور از شفاعت کبری شفاعتی است گسترده و بسیار وسیع که شامل گروه‌های زیادی از مؤمنان خطاکار می‌شود.

درباره فلسفه شفاعت و اهمیت آن سخن بسیار است. ان شاء الله در جای مناسب به سراغ آن خواهیم رفت. در این جا تنها اشاره به کلامی از شارح معروف صحیفه سجّادیه (صاحب ریاض السالکین) می‌کنیم. او از بعضی از علما (با استفاده از روایات شفاعت) پنج مقام و مرحله برای شفاعت نقل می‌کند:

اول: آسوده ساختن از وحشت صحنه قیامت که تمام امت‌ها در آن شریک‌اند؛

دوم: فرستادن گروهی از گنهکاران به بهشت؛

سوم: تقاضای رفع عذاب از گروهی که پس از حساب اعمال، مستحق عذاب

شده‌اند؛

چهارم: خارج کردن گروهی از گنهکاران از دوزخ؛

پنجم: برتری بخشیدن مقامات گروهی از اولیاء الله.^۲

البته شفاعت امر ساده‌ای نیست و شرایطی دارد که در جای خود به آن اشاره

خواهد شد.

با توجه به این که در جمله آخر، امام علیه السلام از وعده الهی درباره شفاعت کبری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت، در پایان، خدا را به وفای به وعده‌ها و پایداری به قول‌ها توصیف کرده، عرضه می‌دارد: «ای خدایی که به وعده‌هایت وفادار و به قول‌هایی که داده‌ای پایبندی! ای کسی که می‌توانی سیئات را به چندین برابر از

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

حسانت مبدل کنی! چرا که تو صاحب فضل و کرم عظیم هستی»؛ (يَا نَافِذَ الْعِدَّةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

در آیات قرآن، نسبت به مقام شفاعت به پیغمبر ﷺ قول داده شده است: همان گونه که گفتیم در آیه شریفه «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»^۱ مقام محمود به مقام شفاعت تفسیر شده است.

در آیه دیگر می خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»؛ «و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاشتند)، به نزد تو می آمدند، و از خدا طلب آمرزش می کردند، و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».^۲

و این در واقع شفاعتی است در دنیا در پیشگاه خدا برای آمرزش گناهان و مقدمه ای است برای شفاعت در آخرت.

در حدیثی از امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» می خوانیم که آن حضرت فرمود: «الشَّفَاعَةُ وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ وَاللَّهِ الشَّفَاعَةُ»؛ این همان شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است».^۳

در صدر همین حدیث آمده است که این آیه امیدبخش ترین آیه قرآن است. در حدیث دیگری از امام علی (ع) می خوانیم که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: حال که خداوند به من وعده داده است که آن قدر به من ببخشد تا راضی شوم، إِذَنْ لَا أَرْضَى وَوَاحِدٌ مِنْ أُمَّتِي فِي النَّارِ؛ در این صورت من راضی نمی شوم تا زمانی که یک فرد از امت من در آتش دوزخ باشد.^۴

۱. اسراء، آیه ۷۹.

۲. نساء، آیه ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲.

۴. ریاض السالکین، ج ۱، ص ۴۹۹.

البته همان‌گونه که گفتیم، شفاعت هم شرایطی دارد که تا حاصل نشود شفیعان در راه خدا شفاعت نخواهند کرد.

جمله «يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ...» اشاره به آیه شریفه هفتم سوره فرقان است که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَمَسُّهُمُ السَّيِّئَاتُ يَوْمَئِذٍ سَيِّئَاتِهِمْ هُنَّ حُسْنٌ إِنَّ اللَّهَ مُحْسِنٌ وَعَلَّمَهُمْ قُرْآنَ الذِّكْرِ»؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».^۱

درباره این‌که تبدیل سیئات به حسنات چگونه است؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد. نخست این‌که انسان وقتی توبه حقیقی کند دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود و به سبب آن سیئات اعمالش در آینده مبدل به حسنات می‌شود. اگر در گذشته مردم را آزار می‌داد در آینده از مظلومان دفاع می‌کند و اگر در گذشته دروغ می‌گفت، در آینده جز راست چیزی نمی‌گوید. در تفسیر دیگر، گفته شده که این یک عطیه الهی است؛ نه تنها با توبه خالصانه و حقیقی گناهان او را می‌بخشد، بلکه از نامه اعمال او پاک می‌کند و به جای آن حسناتی قرار می‌دهد.

اما این‌که امام علیه السلام خدا را به «تَأْفِذُ الْعِدَّةِ» و «وَأَفِي الْقَوْلِ» (کسی که به وعده‌هایش وفادار است) توصیف کرده، در واقع اقتباس از آیات شریفه قرآن است، مانند: «رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ «پروردگارا! آنچه را که به وسیله پیامبران به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن؛ و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود، تخلف نمی‌کنی».^۲ و در آیه دیگری از همین سوره آمده است: «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ

۱. فرقان، آیه ۷۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۹۴.

لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ «پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی کند (ما به تو و رحمت بی پایانت و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم)».^۱

و همه این ها از فضل عظیم پروردگار سرچشمه می گیرد، همان گونه که امام علیه السلام در پایان عرضه می دارد: «إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

فضل عظیم پروردگار به معنای احسان فوق العاده اوست که علاوه بر استحقاق، پاداش می بخشد و در برابر یک عمل نیک، ده برابر و گاه صد برابر اجر و پاداش می دهد.

اوصاف «نَافِذَ الْعِدَّةِ» و «وَافِي الْقَوْلِ» قریب المعنی هستند، ولی با دو تعبیر مختلف. در توصیف اول نظر به وعده های الهی است، خواه از طریق قول باشد یا غیر آن؛ ولی توصیف دوم، ناظر به وعده هایی است که از طریق قول داده شده است و هیچ کدام، تخلف نمی پذیرد.

از آنچه در تفسیر این دعای پرمحتوا گفته شد روشن می شود که این کامل ترین درود بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاندان اوست که تمام ابعاد و زوایای آن را امام علیه السلام در دعای خود روشن ساخته و با دلیل و برهان منطقی همراه کرده است.

۱. آل عمران، آیه ۹.

فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلَةِ الْعَرْشِ وَكُلِّ مَلَكٍ مُّقَرَّبٍ

از دعا‌های امام علیه السلام است

که در آن بر حاملان عرش و تمام فرشتگان مقرب الهی درود می‌فرستد.

دعا در یک نگاه

امام علیه السلام بعد از درود بر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به خاطر صفات برجسته و خدمات فراوان و فداکاری‌های بی‌نظیر او و بعد از تقاضای عالی‌ترین مقامات قرب برای آن حضرت، به سراغ درود بر فرشتگان الهی می‌رود که حاملان عرش و پیام‌آوران وحی و فعالان صحنه عالم هستی و کارگزاران پروردگارند.

امام علیه السلام در این دعا اصناف فراوانی از فرشتگان را برمی‌شمرد که هر کدام در اداره عالم هستی به فرمان خداوند نقش مهمی دارند. از فرشتگان حاملان عرش الهی گرفته تا پیام‌آوران وحی و ناظران بر اعمال و مدیران ارزاق و... بر همه آنها درود می‌فرستد که این درود سه پیام روشن دارد:

نخست این که همه چیز این عالم حساب و کتاب دارد و نظم و مدیریت دقیقی بر آن حاکم است و هر بخش مأموران خاصی دارد که حقیقت رب العالمین بودن خداوند در آن جلوه می‌کند.

دوم: از زحمات این خادمان جهان هستی و برکاتی که از سوی آنها به ما می‌رسد قدردانی کنیم.

سوم این‌که ما هم تا می‌توانیم و تا آن‌جا که ممکن است باید گامی در جای گام‌های آنها بنهیم و فرشته‌خو شویم.

بخش اول

- ۱] اللَّهُمَّ وَحَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتَرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ.
- ۲] وَ اسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّاخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ فَيُنَبِّئُهُ بِالنَّفْخَةِ صَرَغَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.
- ۳] وَ ميكائيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.
- ۴] وَ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ.

ترجمه

۱. خداوندا! بر حاملان عرش تو درود فرست؛ همان‌ها که لحظه‌ای از تسبیح تو سست نمی‌شوند و از تقدیر تو ملالت نمی‌یابند و از عبادت تو خسته و ناتوان نمی‌شوند و کوتاهی را بر جدیت در اطاعت فرمان تو مقدم نمی‌دارند و از عشق تو لحظه‌ای غافل نیستند.
۲. خداوندا! بر اسرافیل که مأمور نفخه‌ صور است و آماده و منتظر اذن و فرمان تو و ورود امر توست درود فرست؛ همان فرشته‌ای که با دمیدن در صور به خاک افتادگان و گروگان‌های گور را بیدار و زنده می‌کند.
۳. خدایا! بر میکائیل نیز درود فرست؛ همان فرشته‌ای که نزد تو دارای مقام والایی است و موقعیت برجسته‌ای در طاعتت دارد.
۴. خداوندا! بر جبرئیل که امین و وحی‌توست و در میان اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است و در حضور حضرتت می‌باشد و مقرب نزد توست درود فرست.

شرح و تفسیر

درود بر حاملان عرش الهی

امام علیه السلام در بخش اول این دعا از درود بر حاملان عرش الهی آغاز می‌کند و عرضه می‌دارد: «خداوند! بر حاملان عرشت درود فرست؛ همان‌ها که لحظه‌ای از تسبیح تو سست نمی‌شوند و از تقدیست ملالت نمی‌یابند و از عبادت تو خسته و ناتوان نمی‌شوند و کوتاهی را بر جدیت در اطاعت فرمان تو مقدم نمی‌دارند و از عشق تو لحظه‌ای غافل نیستند»؛ (اللَّهُمَّ وَ حَمَلَةُ عَرْشِكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَعْقِلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ).

«لَا يَفْتُرُونَ» از ماده «فُتِرَ» به معنای سستی است.

«لَا يَسْأَمُونَ» از ماده «سَامَ» به معنای ملالت و ملول شدن گرفته شده است.

«لَا يَسْتَحْسِرُونَ» از ماده «حَسِرَ» به معنای خستگی گرفته شده و در اصل به معنای برگرفتن پوشش از چیزی و ظاهر شدن باطن آن است و از آن‌جا که هنگام خستگی، گویی انسان تمام نیروی درونی خود را بیرون می‌ریزد و ناتوان می‌شود، این واژه به معنای خستگی به کار رفته است.

«الْوَلَةِ» به معنای حیران شدن از شدت خوشحالی یا غم است و از آن‌جایی که عشق و علاقه شدید به چیزی، انسان را حیران می‌کند این واژه به معنای عشق نیز به کار رفته است.

امام علیه السلام در این‌جا از میان اصناف فرشتگان، نخست از حاملان عرش سخن گفته و درود بر آن‌ها فرستاده است، به این دلیل که آن‌ها از مقرب‌ترین فرشتگان‌اند.

درباره این‌که عرش به چه معناست و حاملان عرش کیان‌اند؟ بحث‌های زیادی در میان دانشمندان و مفسران قرآن وجود دارد.

«عرش» در لغت به معنای چیزی است که دارای سقف باشد و گاه به خود سقف نیز گفته می‌شود و نیز به معنای تخت‌های پایه بلند است و گاه کنایه از قدرت می‌باشد، چنان‌که می‌گوییم: فلان کس بر تخت نشست یا پایه‌های تختش فرو ریخت یا او را از تخت به زیر آوردند. همه این‌ها کنایه از قدرت یافتن یا از دست دادن قدرت است.

«عرش» در موارد بسیاری در مقابل «کرسی» قرار گرفته که به معنای تخت‌های پایه کوتاه است.

پادشاهان، در گذشته دارای دو نوع تخت بودند: تخت پایه کوتاه که در ایام عادی بر آن می‌نشستند و عرب آن را کرسی می‌نامد و تخت‌های پایه بلند برای روزهای خاص که در آن مراسم مهمی بود و عرش نامیده می‌شد. از آن‌جا که خداوند مالک و ملک جهان هستی است، او نیز عرش و کرسی دارد، اما نه بسان شاهان. کرسی او مجموعه جهان ماده است، همان‌گونه که در آیه الکرسی آمده است: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» و عرش او عالم ماوراء طبیعت و ارواح است که خداوند بر هر دو حاکمیت دارد.

بنابراین حاملان عرش، فرشتگانی هستند که بر جهان ماوراء طبیعت نظارت دارند و آن را به اذن خداوند تدبیر می‌کنند.

آنچه در بالا آمد یکی از معانی عرش است و در روایات اسلامی معنای دیگری برای آن ذکر شده و آن علم است:

«أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَمَلَةُ الْعَرْشِ - وَالْعَرْشُ: الْعِلْمُ - ثَمَانِيَّةٌ: أَرْبَعَةٌ مِثْلًا وَأَرْبَعَةٌ مِمَّنْ شَاءَ اللَّهُ؛ امام صادق عليه السلام فرمود: حاملان عرش - منظور از عرش همان علم است - هشت نفرند؛ چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته است».^۱

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۶.

و در همان کتاب شریف کافی در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى علیه السلام وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ هنگامی که روز قیامت برپا شود، چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش خدا خواهند بود. اما چهار نفر اولین، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هستند و چهار نفر از آخرین، محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم می‌باشند. (منظور، آگاهان بر علم الهی هستند)».^۱ مرحوم مجلسی در بحار الانوار، از عقائد صدوق نقل می‌کند که می‌فرماید: «وَ أَمَّا الْعَرْشُ الَّذِي هُوَ الْعِلْمُ فَحَمَلَتْهُ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ أَرْبَعَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْأَوَّلِينَ فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ فَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هَكَذَا رُوِيَ بِالْأَسَانِيدِ الصَّحِيحَةِ عَنِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام؛ اما عرش که به معنای علم است، حاملان آن چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین هستند. چهار نفر از اولین، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار نفر از آخرین، محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم هستند. سپس می‌افزاید: این‌گونه روایت شده است به سندهای صحیح و معتبر از ائمه علیهم السلام».^۲ در حدیث دیگری معنای سومی برای عرش ذکر شده و آن مجموعه عالم هستی است و حاملان عرش را علما معرفی کرده که آگاهان از جهان هستی هستند.^۳

ممکن است منظور از علما همان هشت نفر یا همه ائمه هدی علیهم السلام باشند و یا مجموع دانشمندانی که آگاه بر جهان هستی اند.

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸۵، ح ۴.

۲. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹۱، ح ۱۱.

۳. به جلد اول اصول کافی، ص ۱۳۰ مراجعه شود.

در قرآن مجید نیز آمده است: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۱. «استوی علی العرش» کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

ولی در کلام امام سجاده علیه السلام حاملان عرش همان فرشتگانی هستند که آن حضرت سه وصف مهم درباره آن‌ها بیان کرده است: عبادت و تسبیح و تقدیس پروردگار، اضافه بر آن، عشق به ذات او و سپس، انجام اوامر او.

در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَخِمْوْنَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»؛ «فرشتگانی که حاملان عرش اند و آن‌ها که گرداگرد آن طواف می‌کنند، تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می‌طلبند و می‌گویند: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز، و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار»^۲.

آنگاه امام علیه السلام سخن از اسرافیل، یکی دیگر از فرشتگان مقرب خدا می‌گوید، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر اسرافیل که مأمور نفخه صور است و آماده و منتظر اذن و فرمان تو و ورود امر توست درود فرست»؛ (وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّاخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَحُلُولَ الْأَمْرِ).

«همان فرشته‌ای که با دمیدن در صور، به خاک افتادگان و گروگان‌های گور را بیدار و زنده می‌کند»؛ (فَيُبَيِّتُهُ بِالنَّفْخَةِ صَرَغَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ).

«شاخص» از ماده «شخوص» (بر وزن خلوص) به معنای خیره شدن چشم به

۱. طه، آیه ۵.

۲. غافر، آیه ۷.

یک نقطه است، بنابراین شاخص به کسی گفته می‌شود که چشم خود را به نقطه‌ای دوخته و به‌طور جدی مراقب آن است و هنگامی که چشم انسان از ترس و وحشت یا از تعجب و حیرت به نقطه‌ای دوخته می‌شود و از حرکت باز می‌ایستد به آن نیز «شُخوص» گفته می‌شود و در جمله بالا وصف اسرافیل را بیان می‌کند که دائماً چشم خود را به فرمان خدا دوخته و منتظر اذن و اجازه اوست تا در صور بدمد و عالم را دگرگون سازد.

«صَرَعِي» از ماده «صَرَع» به معنای به زمین افکندن یا به زمین افتادن است و «صَرَعِي» جمع «صَرِيع» به معنای گروهی است که به زمین افتاده‌اند و به مردگان نیز اطلاق می‌شود.

«رَهَائِن» جمع «رَهِيْنَه» از ماده «رهن» به معنای گروگان است و تعبیر «رَهَائِنُ الْقُبُور» (گروگان‌های قبرها) اشاره به اموات و مردگان است. گویی همچون گروگان که در دست گروگان‌گیر ثابت است و از او جدا نمی‌شود، مردگان در قبرها نیز چنین‌اند.

و جمله «صَرَعِي رَهَائِنُ الْقُبُور» از قبیل اضافه صفت به موصوف است. در این جا تذکر چند نکته لازم است:

۱. در ریاض السالکین آمده است که اسرافیل، نامی است عبری که مرکب از اسراف و ایل است که در مجموع به معنای عبدالله و بنده خداست.
۲. اسرافیل از فرشتگان بسیار مقرب پروردگار است و علاوه بر این که او را جزء حاملان عرش شمرده‌اند، وظیفه خاصی نیز بر عهده او گذاشته شده و آن نفخه صور است. یک بار در صور می‌دمد و تمام موجودات زنده از جهان چشم می‌پوشند و بار دیگر به هنگام قیام قیامت در صور می‌دمد و همه مردگان زنده می‌شوند و از قبرها برمی‌خیزند. این که در کلام امام سجّاد علیه السلام تنها نفخه دوم آمده است شاید به اعتبار اهمیت فوق‌العاده آن باشد.

۳. «صور» در اصل به معنای شیپور یا شاخ میان تهی است که در آن می دمند و صدایی از آن برمی خیزد و معمولاً برای حرکت لشکر یا قافله و یا برای توقف آن‌ها به صدا درمی آورند و البته آهنگ این دو با هم متفاوت است. از قرآن مجید استفاده می شود که فرشته‌ای دو بار در صور می دمند: در مرتبه اول همه اهل آسمانها و زمین می میرند و در مرتبه دوم همگی به پا می خیزند: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَبَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»؛ «در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند مدهوش می شوند و می میرند، مگر آن‌ها که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه به پا می خیزند و در انتظار حساب‌اند».^۱

در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام آمده است: «إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَطَرَفَانِ، وَبَيْنَ الطَّرَفِ الْأَسْفَلِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى الطَّرَفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمَاءَ مِثْلُ تُخُومِ الْأَرْضِينَ إِلَى فَوْقِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فِيهِ أَثْقَابٌ بَعْدَ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ!»؛ صور، شاخ بزرگی که یک سر و دو طرف دارد و فاصله میان طرف پایین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین تا فراز آسمان هفتم است و در آن روزنه‌هایی به عدد ارواح خلایق می باشد».^۲

البته تصور صور اسرافیل و آغاز و انجامش برای ما آسان نیست، ولی همین اندازه می دانیم که در ابتدا صیحه‌ای از آن برمی خیزد (احتمالاً از آن امواج عظیمی خارج می شود) که تمام آن‌هایی که در زمین و آسمان‌اند بر اثر آن می میرند و آن صیحه مر است و بعد از مدتی به فرمان خدا بار دیگر اسرافیل در آن می دمند

۱. زمر، آیه ۶۸.

۲. نقل از لغالی الاخبار، ص ۴۵۳.

و صیحه دیگری از آن برمی خیزد که صیحه حیات است و انسان‌ها زنده می‌شوند و از قبرها برمی‌خیزند و وارد عرصه محشر می‌گردند.^۱

آنگاه امام علیه السلام نام میکائیل را بر زبان می‌راند و از خداوند درود بر او را می‌طلبد، عرضه می‌دارد: «خدایا! بر میکائیل نیز درود فرست؛ همان فرشته‌ای که نزد تو دارای مقام والایی است و موقعیت برجسته‌ای در طاعتت دارد؛ (وَمِیْکَائِیلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِیعِ مِنْ طَاعَتِكَ).

میکائیل یا میکال از فرشتگان مقرب الهی است که نام او یک بار در قرآن مجید آیه ۹۸ سوره بقره آمده است و تعبیر آیه نشان می‌دهد که او از فرشتگان مقرب خداست.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۵۹، صفحه ۲۲۱) می‌گوید: میکائیل از فرشتگان بزر خداست و در روایت آمده که او رئیس فرشتگانی است که مأمور ارزاق خلق هستند، مانند فرشتگان باده‌ها و باران‌ها و امثال آن و نام او به صورت‌های مختلفی نقل شده است.

امام سجاده علیه السلام در این دعا دو وصف مهم برای میکائیل بیان فرموده است: نخست: «ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ؛ او دارای مقام والایی در نزد توست»، دوم: «وَالْمَكَانِ الرَّفِیعِ مِنْ طَاعَتِكَ؛ او دارای موقعیت برجسته‌ای در طریق اطاعت فرمان توست». آنگاه امام علیه السلام به جبرئیل امین اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوند! بر جبرئیل که امین وحی توست و در میان اهل آسمان‌ها مورد اطاعت است و در حضور حضرتت می‌باشد و مقرب نزد توست درود فرست؛ (وَجِبْرِیلُ الْأَمِینُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَآوَاتِكَ، الْمَكِیْنُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ).

«مَكِیْنُ» به معنای صاحب منزلت و مکان است و «مُقَرَّبُ» به معنای کسی

۱. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ»، (یس، آیه ۵۱).

است که به دیگری نزدیک باشد و هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند، هرچند تعبیر دو گونه است.

از این دعای امام علیه السلام استفاده می‌شود که جبرئیل، علاوه بر این که امین و وحی خداست و رابط میان خداوند و پیامبران بوده، مدیریتی بر آسمان‌ها دارد و اهل آسمان‌ها همگی از او اطاعت می‌کنند و مقام قربش در پیشگاه پروردگار از آن‌ها برتر است.

در قرآن مجید نیز گاهی از او با نام «جبریل» یاد شده، مانند آیات ۹۷ و ۹۸ سوره بقره و آیه ۴ سوره تحریم و گاه از او به «روح الامین» تعبیر شده، مانند آیه ۱۹۳ سوره شعراء که می‌فرماید: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾؛ «روح الامین آن را بر قلب پاک تو نازل کرده، تا از بیم‌دهندگان باشی». و گاه با عنوان «رسول کریم» مانند آیه ۱۹ سوره تکویر: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ﴾؛ «که این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است که صاحب قدرت است و نزد خداوند صاحب عرش، مقام والایی دارد، در آن‌جا فرمانروا و امین است!».

در دعای مورد بحث نیز «جبریل» (بدون همزه) ذکر شده است در حالی که در روایات اسلامی به‌طور گسترده «جبرئیل» (با همزه) آمده است و هر دو اسم یکی است، ولی در نسخه‌های دیگری مانند نسخه بحارالانوار^۱ جبرئیل (با همزه) آمده است و به نظر می‌رسد که جبریل، مخفف جبرئیل است و همان‌گونه که در بالا گفتیم، ئیل در لغت عبری به معنای خداست.

در بعضی از روایات نیز به صورت «جبرائیل» آمده است، مانند آنچه در روایات مربوط به فضیلت ماه رمضان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که وقتی

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۱۷ و ۲۲۱.

بر منبر بود آمین گفت. مردم از دلیل آن سؤال کردند. فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ جِبْرَائِيلَ اسْتَقْبَلَنِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَدْرَكَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَلَمْ يُعْفَرْ لَهُ فِيهِ فَمَاتَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ قُلْ: آمِينَ، فَقُلْتُ: آمِينَ؛ اِی مردم! جبرائیل نزد من آمد و گفت: اِی محمد! هر کس ماه رمضان را درک کند و آمرزیده نشود و در آن حال از دنیا برود، از رحمت خدا دور باشد. من هم آمین گفتم.»^۱



۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۳۷، ح ۲۵.

بخش دوم

- ۵] وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ.
- ۶] وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلَّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ.
- ۷] وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَاءَةٌ مِنْ دُءُوبٍ، وَ لَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَا تَشْغُلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهُوُ الْعَفَلَاتِ.
- ۸] الْحُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، النَّوَكِسُ الْأَذْقَانِ، الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَاكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبَرِيائِكَ.
- ۹] وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَرْفَرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.
- ۱۰] فَصَلَّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الرُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ.
- ۱۱] وَ قِبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ.
- ۱۲] وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعْدِكَ.
- ۱۳] وَ خَزَائِنِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ.
- ۱۴] وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ، وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ.

ترجمه

۵. خداوندا! درود فرست بر فرشته روح که بر فرشتگان حجاب‌های آسمان گمارده شده است.

۶. وبر فرشته مقربی که از امر توسست و بر آنان فرشتگانی (که تا این جا به آن ها اشاره شد) وبر گروه دیگری از فرشتگان که ساکن آسمان ها هستند حاکمیت دارد وامانت داران رسالت تو به پیامبران تو می باشند درود بفرست.

۷. همان گونه که در طریق اطاعت فرمان تو، نه از تلاش و کوشش خسته می شوند و نه ناتوانی و ملالت و سستی به خود راه می دهند، نه از تسبیح و تنزیه تو شهوات و هوی و هوس ها آن ها را به خود مشغول می دارد و نه از تعظیم تو سهو و غفلت ها.

۸. همان فرشتگانی که آثار خشوع و خضوع در چشمانشان نمایان است. نمی توانند به جلال و کبریای تو بنگرند و سرها را به زیر افکنده اند، همان ها که شوق و رغبتشان به آنچه نزد توسست فراوان است. دلباخته ذکر نعمت های تو هستند و در برابر عظمت و جلال کبریای تو سر تعظیم فرود می آورند.

۹. وبر گروه دیگری درود فرست که هرگاه به جهنم می نگرند که بر اهل معصیت تو می خروشد می گویند: منزهی تو، ما هرگز حق عبادت را به جا نیاوردیم (و عذابت به تو پناه می بریم).

۱۰. بر همه آن ها درود فرست وبر روحانیون فرشتگان و صاحبان مقامات نزد تو و حاملان غیب به پیامبران و امینان و حیت.

۱۱. همچنین بر گروه هایی از فرشتگان که آن ها را مخصوص ذات خود گردانیدی و با عبادت و تقدیس خود، آن ها را از هرگونه طعام و نوشیدنی بی نیاز ساخته ای و در طبقات آسمانت ساکن کرده ای.

۱۲. و نیز درود فرست بر آن ها که در جوانب آسمان برای انجام مأموریت ها هنگامی که فرمانت فرارسد گماشته ای و برای اتمام وعده های مأمور ساخته ای.

۱۳. و درود فرست بر فرشتگانی که خزانهداران باران و حرکت‌دهندگان سریع ابرها هستند.

۱۴. و (درود فرست) بر فرشته‌ای که با فریادش غرش رعد‌ها شنیده می‌شود و هنگامی که به سبب خروش آن فرشته، ابرهای پرمدا به حرکت درمی‌آید صاعقه‌ها و برق‌ها می‌درخشد.

شرح و تفسیر

مأموریت‌های فرشتگان

آنگاه امام علیه السلام سخن از فرشته‌ای به نام «روح» می‌گوید، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر فرشته روح که بر فرشتگان حجاب‌های آسمان گمارده شده است»؛ (وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ). ظاهر این است که «روح» نام فرشته بسیار عظیم الشانی است که بر فرشتگان حجاب‌ها فرمانروایی دارد و در قرآن مجید چند بار از وی یاد شده است، از جمله: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾؛ «فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر امری نازل می‌شوند».^۱ ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾؛ «روزی که «روح» و «ملائکه» به صف می‌ایستند و هیچ‌یک، جز به اذن خداوند رحمان، سخن نمی‌گویند، و آنگاه که می‌گویند درست می‌گویند».^۲ ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ «فرشتگان و روح (آن فرشته مقرب خداوند) به سوی او عروج می‌کنند در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است».^۳

۱. قدر، آیه ۴.

۲. نبأ، آیه ۳۸.

۳. معارج، ۴.

گرچه ممکن است ذکر روح قبل یا بعد از ملائکه در آیات فوق، از قبیل ذکر خاص قبل یا بعد از عام باشد، ولی ظاهر این است که روح، موجودی برتر از فرشتگان است که بر فرشتگان حجب حاکمیت دارد.

حُجُب چیست؟

در عبارت بالا امام علیه السلام اشاره‌ای به فرشتگان حُجُب (حجاب‌ها) کرده است. درباره این که منظور از این حجاب‌ها چیست؟ در میان بزرگان گفتگوست. بی شک - همان گونه که مرحوم صدوق^۱ فرموده است - منظور این نیست که ذات پاک خداوند دارای حجابی است و پشت این حجاب‌ها پوشیده شده است و یا این که مکان و جای خاصی دارد که این حجاب‌ها اطراف آن را گرفته‌اند. بدون شک او همه جا حاضر و ناظر است و مکان و زمانی از او خالی نیست و گاه گفته می شود که خفای او از شدت ظهور اوست.

حجاب روی تو هم روی توست در همه حال

نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی

همین مضمون در شعر مرحوم سبزواری آمده است:

یا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نُورِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب توحید آورده می خوانیم: «لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ حِجَابٌ غَيْرُ خَلْقِهِ اخْتَجَبَ بِغَيْرِ حِجَابٍ مَخْجُوبٍ وَ اسْتَتَرَ بِغَيْرِ سِتْرٍ مَسْتُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ؛ در میان او و خلقش جز مخلوقات او حجابی نیست که مانع ظهور او شود و به غیر پوششی از دیده‌ها پوشیده است، معبودی جز خداوند بزرگ متعال نیست».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۰، ذیل حدیث ۱؛ به نقل از خصال، ج ۲، ص ۴۰۱، ذیل حدیث ۱۰۹.

۲. التوحید، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

ناگفته پیداست که اگر در محیطی نور بیش از حد باشد اشیایی که در آن محیط هستند دیده نمی شوند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۹۵ نهج البلاغه می فرماید: «فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ، وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ، وَإِنَّهُ لِيَكُلِّ مَكَانٍ، وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَانٍ، وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍ؛ میان شما و او حجابی نیست و دری بین او و شما بسته نشده است. او در همه جا و در هر لحظه و با هر کس از انس و جن همراه است».^۱

منظور از این حجاب‌ها، حجاب‌هایی است که در برابر عوالم عظیمی از این عالم قرار دارد که کسی دسترسی به آن نخواهد داشت.

در حدیث معتبری که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ جِبْرِيلُ فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ: إِنَّ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ تِسْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ؛ جبرئیل در شب معراج گفت: همانا بین خدا و بین خلقش نود هزار حجاب است».

سپس افزود: «وَأَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ أَنَا وَإِسْرَافِيلُ وَبَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَرْبَعَةُ حُجُبٍ: حِجَابٌ مِنْ نُورٍ وَحِجَابٌ مِنْ ظُلْمَةٍ وَحِجَابٌ مِنَ الْعَمَامِ وَحِجَابٌ مِنْ مَاءٍ...؛ نزدیک ترین مخلوقات به خدا من و اسرافیل هستیم و بین ما و بین او چهار حجاب است: حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابرها و حجابی از آب...».^۲

و در روایت دیگری آمده است: «فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنتَهَى فَانْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ فَقَالَ جِبْرِيلُ: تَقَدَّمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَا خَيْرَ قُتْ؛ هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج به سدره المنتهی رسید، بعد از آن به حجاب‌ها نزدیک شد. جبرئیل گفت: یا رسول الله! پیش بروید، ولی برای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۲، ح ۳، به نقل از تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۰.

من امکان ندارد که از این جا بالاتر روم و اگر به اندازه یک بند انگشت نزدیک تر شوم می سوزم».^۱

بنابراین منظور از ملائکه حجب، فرشتگانی هستند که بر این حجابها مأموریت دارند و به کسی اجازه نمی دهند از آنها بگذرد و به تعبیر دیگر، اعلام می دارند که عبور از آن حجابها غیر ممکن است.

گاه حجاب را به اعمال انسانها تفسیر کرده اند که مانع از مشاهده معنوی ذات پروردگار می شود، همان گونه که در دعای ابو حمزه آمده است: «وَ أَنَّكَ لَا تَحْبُبُ عَنْ خَلْقِكَ وَ لَكِنْ تَحْبِبُهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَكَ؛ تو از خلقت محجوب و پنهان نیستی، مگر این که اعمال (زشت) آنها تو را از نظر آنان محجوب دارد».

بدون شک هوی و هوسها، آرزوهای دور و دراز و خودخواهیها و خودپرستیها هر کدام حجابی هستند که چشم بصیرت انسان را از مشاهده جمال و جلال خدا محجوب می دارند.

به گفته حافظ:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و در جایی دیگر می گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ، از میان برخیز

بنابراین فرشتگان حجب، فرشتگان اعمال انسانها هستند.

بعضی دیگر، حجابها را به معانی کنایی تفسیر کرده اند، از جمله مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین از جمعی از علما درباره حجابها چنین نقل می کند: حجاب در حق خداوند متعال محال است و اگر حجابی باشد از ناحیه

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۸۳، ح ۲.

بندگان است. توضیح: طالبان حق، مقاماتی دارند که هر کدام از آن مقامات، حجاب است قبل از آن که به او واصل شوند و مراتب مقامات غیر متناهی است، بنابراین مراتب حجب نیز غیر متناهی است و منحصر ساختن آن به هفتاد هزار، تنها از طریق نور نبوت درک می شود یا این که منظور از این عدد، عدد کثرت است.^۱

البته از تعبیری که در این دعای شریف آمده و تعبیراتی که در آیات و روایات ذکر شده استفاده می شود که روح، اسم خاص، یعنی فرشته معینی نیست، بلکه اسم عامی است و به معنای فرشتگان مقرب پروردگار است که بر گروهی عظیمی از فرشتگان حاکمیت دارند و تکرار واژه روح در جمله پنجم و ششم این دعا گواه بر این است، زیرا نخست می فرماید: درود فرست بر فرشته روح که بر فرشته حجاب های آسمان گمارده شده، سپس عرضه می دارد:

«و بر فرشته مقربی که از امر توسل و بر آنان (و فرشتگانی که تا این جا به آنها اشاره شد) و بر گروه دیگری از فرشتگان که ساکن آسمان ها هستند حاکمیت دارد و امانت داران رسالت تو به پیامبران تو می باشند درود فرست»؛
(وَالرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَواتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَتِكَ).

از این تعبیر امام علیه السلام چند نکته استفاده می شود:

۱. فرشتگان سلسله مراتب دارند و مأموریت ها و مقاماتشان مختلف است. بعضی آن قدر مقرب اند که حاکمیت گروهی از فرشتگان به آنها سپرده شده و بعضی دیگر تحت فرمان امرند.

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۳۱.

بنابراین تعبیر به «مِنْ دُونِهِمْ» اشاره به همین تفاوت درجات و مأموریت و مسئولیت‌هاست. در قرآن مجید نیز از قول فرشتگان چنین آمده است: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»؛ «و هیچ‌یک از ما فرشتگان نیست جز آن‌که مقام معلومی دارد».^۱

۲. فرشته وحی تنها جبرئیل نیست، بلکه گروهی از فرشتگان هستند که پیام‌هایی برای انبیا می‌برند. از قرآن مجید در داستان ابراهیم و لوط علیه السلام استفاده می‌شود که جمعی از فرشتگان الهی نزد آن‌ها آمدند و پیام خداوند را درباره بشارت به ابراهیم و عذاب قوم لوط به آن‌ها عرضه داشتند.

در آیه اول می‌خوانیم: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَمًا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»؛ «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» او نیز گفت: «سلام!» و چندان درنگ نکرد که گوساله بریانی برای آن‌ها آورد».^۲

و در جایی دیگر درباره حضرت لوط علیه السلام چنین آمده است: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ»؛ «و هنگامی که فرستادگان ما [فرشتگان عذاب] به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد؛ و قلبش پریشان گشت؛ و گفت: «امروز روز سختی است!» زیرا آن‌ها را نشناخت؛ و ترسید قوم تبه‌کار مزاحم آن‌ها شوند».^۳

سپس فرشتگان عذاب به او گفتند: «يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»؛ «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم؛ آن‌ها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد؛ در تاریکی شب، خانواده‌ات را از این شهر

۱. صافات، آیه ۱۶۴.

۲. هود، آیه ۶۹.

۳. هود، آیه ۷۷.

حرکت ده - و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند - مگر همسرت، که او هم به همان بلایی که آن‌ها گرفتار می‌شوند، گرفتار خواهد شد. موعد آن‌ها صبح است؛ آیا صبح نزدیک نیست؟!^۱

۳. جمله «الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ» اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده است: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»؛ «و از تو درباره (روح) سؤال می‌کنند، بگو: (روح از فرمان پروردگار من است)».^۲ در روایات متعددی که در کتاب شریف کافی آمده تصریح شده است که روح، خلقی از خلق خداست که از فرشتگان حتی جبرئیل و میکائیل نیز بالاتر است و با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و حقایق را به او می‌رسانده و او را تقویت می‌کرده و بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با امامان معصوم علیهم السلام است: «خَلَقُ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ».^۳

و منظور از «أمر» همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود، عالم ملکوت (جهان ماوراء ماده) است.

از جمله «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ...» به خوبی استفاده می‌شود که علاوه بر فرشتگان مقرب الهی که در بخش پیشین به آن‌ها اشاره شده، گروه‌های دیگری از فرشتگان هستند که در مراحل پایین‌تر قرار دارند که ساکن آسمان‌ها و یا امانت‌داران رسالت‌های الهی (پیام‌آورانی به سوی پیامبران) هستند.

آنگاه امام علیه السلام به اوصاف آن‌ها اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «همان‌گونه که در طریق اطاعت فرمان تو، نه از تلاش و کوشش خسته می‌شوند و نه ناتوانی و ملالت و سستی به خود راه می‌دهند، نه از تسبیح و تنزیه تو شهوات

۱. هود، آیه ۸۱.

۲. اسراء، آیه ۸۵.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۳.

وهوی وهوس‌ها آن‌ها را به خود مشغول می‌دارد و نه از تعظیم تو سهو و غفلت‌ها؛ (وَ الَّذِينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَامَةٌ مِنْ دُؤُوبٍ، وَ لَا اِغْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ، وَ لَا تَشْغُلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهُوَ الْغَفَلَاتِ).

«سَامَةٌ» و «سَامَةٌ» هر دو مصدر است و به معنای خسته شدن و گاه به معنای سستی و ملالت و افسردگی از ادامه کاری آمده است.

«دُؤُوبٍ» نیز مصدر است و به معنای کوشش و تلاشی است خسته کننده و در عبارت امام علی (ع) اشاره به این است که آن فرشتگان از تلاش و کوشش‌های خود هرگز خسته نمی‌شوند.

«اِغْيَاءٌ» به معنای ناتوانی و واماندگی از سنگینی انجام کاری است. «لُغُوبٍ» به معنای تعب و خستگی است و بعضی آن را به معنای خستگی روحانی دانسته‌اند.

از مجموع این تعبیرات امام علی (ع) به خوبی استفاده می‌شود که این فرشتگان در انجام اوامر الهی و عبادت و اطاعت هیچ‌گاه خستگی و ملالت و ناتوانی و درماندگی پیدا نمی‌کنند و همواره با نشاط فراوان به کار خود که همان اطاعت فرمان خداست ادامه می‌دهند.

جمله «وَ لَا تَشْغُلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ...» اشاره به این است که آن‌ها چنان در عبادت و حمد و تسبیح خدا غرق هستند که هیچ چیز مانع آن‌ها نمی‌شود؛ نه شهوتی، نه غفلتی و نه سهو و نسیانی.

این سخن در واقع برگرفته از آیه شریفه ۳۸ سوره فصلت است که می‌فرماید: «فَإِنْ اشْتَكَبُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ»؛ «و اگر آن‌ها از عبادت پروردگار تکبر کنند، کسانی [فرشتگانی] که نزد پروردگار تو هستند شب و روز برای او تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند».

امیرمؤمنان علی (ع) نیز در نهج البلاغه در وصف این گروه از فرشتگان

می‌فرماید: «مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَ رُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ وَ صَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَ لَا سَهُوُ الْعُقُولِ وَ لَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَ لَا غَفْلَةُ النَّسْيَانِ؛ گروهی در رکوع‌اند و قیام نمی‌کنند و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی‌شود قرار دارند و همواره تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند. هیچ‌گاه خواب، چشمان آن‌ها را فرو نمی‌گیرد و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی‌شود، بدن آن‌ها به سستی نمی‌گراید و غفلت نسیان، بر آنان عارض نمی‌شود».^۱

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا فرشتگان هیچ‌گونه تمایلات نفسانی که از آن تعبیر به شهوات شده است ندارند؟ اگر چنین باشد اطاعت آن‌ها مایه افتخارشان نیست و سبب قرب آن‌ها به درگاه خداوند نمی‌شود، چون راهی غیر از آن ندارند.

مرحوم سید مرتضی، آن عالم بزرگ شیعه در قرن پنجم که مدافعاتش از اصول و فروع اسلام معروف است در پاسخ این سؤال چنین می‌گوید: ما اجمالاً می‌دانیم که فرشتگان اگر مکلف به تکالیفی باشند باید انجام آن برای آن‌ها مشکلاتی داشته باشد، چراکه اگر مشکلاتی نداشته باشد ثواب و پاداشی برای اطاعت آن‌ها نخواهد بود، بنابراین برای آن‌ها نیز تمایلات نفسانی وجود دارد که می‌تواند آن‌ها را از مسیر اطاعت منحرف سازد، ولی آن‌ها در برابر آن مقاومت می‌کنند و منحرف نمی‌شوند.^۲

و این که در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بَلَا شَهْوَةَ وَ رَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةَ بَلَا عَقْلٍ وَ رَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَاهِمَا فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ؛ خداوند متعال در فرشتگان عقل بدون شهوت قرار داده است و در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. رسائل شریف مرتضی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۸۸.

چهارپایان شهوت بدون عقل، ولی در فرزندان آدم هر دو را قرار داده است. بنابراین کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند برتر از فرشتگان است و کسی که شهوتش بر عقلش غلبه کند بدتر از حیوانات است^۱ بدین معنا نیست که فرشتگان هیچ‌گونه تمایلات نفسانی ندارند، بلکه مانند حیوانات و انسان‌ها نیستند که تمایلات نفسانی سرکش و قوی داشته باشند.

داستان معروف فطرس ملک که ترک اولایی از او سرزد و رانده درگاه خدا شد و سپس با پناه بردن به گاهواره امام حسین (علیه السلام) خداوند او را مشمول عفو قرار داد گواه بر این معناست.

سپس امام (علیه السلام) در ادامه توصیف این گروه از فرشتگان می‌افزاید: «همان فرشتگانی که آثار خشوع و خضوع در چشمانشان نمایان است. نمی‌توانند به جلال و کبریای تو بنگرند و سرها را به زیر افکنده‌اند، همان‌ها که شوق و رغبتشان به آنچه نزد توست فراوان است. دلباخته ذکر نعمت‌های تو هستند و در برابر عظمت و جلال کبریای تو سر تعظیم فرود می‌آورند؛ (الْخُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَا يَرَوْنَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، التَّوَكُّسُ الْأَذْقَانِ، الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيائِكَ).

«الْخُشْعُ» جمع «خاشع» از ماده «خشوع» گرفته شده که به معنای حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در جسم او نیز ظاهر می‌گردد. به تعبیر دیگر، خشوع یک حالت تواضع درونی است که در برون نیز اثر می‌گذارد و به ما گفته‌اند که خشوع، روح نماز است و آمیخته با حضور قلب است و چشم خاشع به چشمی می‌گویند که نگاهش به زیر افتاده است.

۱. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹، ح ۵.

«يَرُومُونَ» از ماده «رَوم» به معنای طلب کردن چیزی است. بنابراین «فَلَا يَرُومُونَ» یعنی آن‌ها هرگز طلب نمی‌کنند که به سوی عظمت تو نگاه کنند، چون برای آن‌ها مقدور نیست.

«النَّوَاكِسُ» جمع «نَاكِس» در اصل به معنای واژگون ساخت و وارونه کردن چیزی است و در این جا به معنای سر به زیر انداختن است. «الْأَذْقَانِ» جمع «ذَقْن» (بر وزن دهن) در اصل به معنای چانه است و فروافکندن ذَقْن در این جا به معنای فرو افکندن سر به پایین است. «الْمُسْتَهْتَرُونَ» از ماده «استهتار» به معنای دلباختگی به چیزی است و این گروه از فرشتگان دلباخته ذکر نعمت‌های خداوندند.

در این جا چند سؤال مطرح است:

۱. تعبیر به «ابصار؛ چشم‌ها»، «اذقان؛ چانه‌ها» که در این عبارات آمده، آیا محمول بر معنای واقعی آن‌هاست، یعنی فرشتگان دارای جسم و اعضای مختلفی هستند و یا همه این‌ها معانی کنایی دارد؟

البته در آیات و روایات آمده که آن‌ها گاه به صورت انسان‌هایی درمی‌آمدند، مانند آنچه در داستان مریم و ابراهیم و قوم لوط در قرآن ذکر شده که فرشتگان به صورت انسان‌های زیبایی نزد آن‌ها آمدند. یا آنچه در روایات آمده که جبرئیل به صورت دحیه کلبی که مرد محترمی از نژاد عرب بود درمی‌آمد و خدمت پیغمبر ﷺ می‌رسید. ولی به یقین فرشتگان همیشه به این حال نیستند.

ممکن است گاهی به صورت جسم مثالی درآیند، همان جسم لطیفی که با چشم دیده نمی‌شود، ولی واقعاً جسم لطیف‌اند و ممکن است حتی به صورت جسم مثالی نیز نباشند، بلکه روحانی محض باشند.

۲. این گروه از فرشتگان چه برنامه‌ای دارند؟ ظاهر این است که آن‌ها نیز جزء عبادت کنندگان پروردگارند که دائماً در حال خشوع و خضوع و نیایش و ذکر او هستند.

۳. سؤال دیگر این که فلسفه وجودی خیل عظیم فرشتگانی که دائماً به عبادت خدا مشغول‌اند در حالی که خدا نیازی به عبادت آن‌ها ندارد چیست؟
 به نظر می‌رسد که احتمالاً فلسفه عبادت آن‌ها این است که انسان‌ها به عبادت خویش مغرور نشوند و بدانند که اگر به فرض محال، خدا نیازی به عبادت می‌داشت، فرشتگان عالم بالا از ازل تا ابد مشغول عبادت‌اند، تا بندگان زمینی تصور نکنند عبادت کردن یا عبادت نکردن آن‌ها اثری در کبریایی او می‌گذارد و یا اگر جملگی کافر شوند گردی بر دامن کبریای او می‌نشیند.

اضافه بر این، هنگامی که انسان‌ها ببینند فرشتگان این همه عبادت می‌کنند و به سوی او تقرب می‌جویند، از آن‌ها الگو و سرمشق بگیرند و به عبادت پروردگار بپردازند و از این راه به او تقرب جویند.

آنگاه امام علیه السلام بر گروه دیگری از فرشتگان درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «و بر گروه دیگری درود فرست که هرگاه به جهنم می‌نگرند که بر اهل معصیت تو می‌خروشد می‌گویند: منزهی تو! ما هرگز حق عبادت را به جا نیاوردیم (و از عذابت به تو پناه می‌بریم)»؛ (وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَىٰ أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ: سُبْحَانَكَ مَا عِبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ).

«تَزْفِرُ» از ماده «زفیر» به معنای فریادی است که با بیرون فرستادن نفس همراه باشد، در مقابل «شفیق» که ناله توأم با فرو بردن نفس است. بعضی گفته‌اند که زفیر در اصل به معنای آغاز صدای الاغ و شهیق به معنای بخش آخر آن است.
 به هر حال، هنگامی که آتش، زیاد و فراوان باشد صدای عظیمی از آن بر می‌خیزد که تشبیه به ناله‌ها و فریادهای حیوانات شده است.

این سخن برگرفته از آیات قرآن است که برای دوزخ زفیر و شهیق قائل است، از جمله در سوره فرقان می‌خوانیم: «إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا»؛

«هنگامی که دوزخ، آن‌ها (گنهکاران) را از دور مشاهده می‌کند، صدای خشم‌آلودش را که با نفس زدن شدید همراه است می‌شنوند».^۱

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که چه رابطه‌ای است در میان نگاه کردن این گروه از فرشتگان و فریادهای آتش دوزخ و اعتراف به این‌که ما حق عبادت تو را انجام نداده‌ایم؟

بعید نیست که این تعبیر امام علیه السلام برگرفته از آیه شریفه قرآن باشد که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»؛ «به یقین کسانی که از عبادت من تکبر ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند».^۲ و این گروه از فرشتگان، بیم از آن دارند که نکند لحظه‌ای از عبادت پروردگار تکبر ورزیده باشند، و لذا زبان به اعتراف می‌گشایند که خداوند! ما حق عبادت تو را به جا نیاورده‌ایم (با فضل و رحمت با ما رفتار کن).

امام علیه السلام در بخش بعد عرضه می‌دارد: «بر همه آن‌ها درود فرست و بر روحانیون فرشتگان و صاحبان مقامات نزد تو و حاملان غیب به پیامبران و امینان و حیت»؛ «فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ، وَ حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ».

«الرُّوحَانِيِّينَ» (با فتح راء) در اصل به معنای رحمت است و گاه به معنای نجات از آتش دوزخ تفسیر شده است که هر دو به یک معنا بازمی‌گردد و گاه به معنای برطرف ساختن ناراحتی‌ها آمده که آن هم به معنای قبل برمی‌گردد.

«الزُّلْفَةِ» و زلفی به معنای قرب و نزدیکی است. اشاره به این‌که آن‌ها از فرشتگان مقرب خدا هستند.

۱. فرقان، آیه ۱۲.

۲. غافر، آیه ۶۰.

در پاسخ به این که روحانیون از فرشتگان چه کسانی هستند؟ گفته می شود که رُوح (به فتح راء) در این جا اشاره به رحمت است، یعنی گروهی از فرشتگان که مظهر رحمت الهی هستند و برای بندگان دعا و طلب آمرزش می کنند.

گواه این مطلب حدیثی است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است، فرمود: «إِنَّ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ حَظِيرَةً يُقَالُ لَهَا حَظِيرَةُ الْقُدُسِ فِيهَا مَلَائِكَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الرُّوحُ - وَفِي لَفْظٍ: الرُّوحَانِيُّونَ - فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ اسْتَأْذَنُوا رَبَّهُمْ فِي التَّزَوُّلِ إِلَى الدُّنْيَا فَيَأْذَنُ لَهُمْ فَلَا يَمْرُؤَنَ عَلَى مَسْجِدٍ يُصَلِّي فِيهِ وَلَا يَسْتَقْبِلُونَ أَحَدًا فِي طَرِيقِي إِلَّا دَعَا لَهُ فَأَصَابَهُ مِنْهُمْ بَرَكَةٌ؛ در آسمان هفتم محدوده ای است که به آن حظیره القدس گفته می شود و در آن جا فرشتگانی هستند که به آنها رُوح می گویند (و در نسخه دیگری روحانیون آمده است). هنگامی که شب قدر می شود، از خداوند اجازه می خواهند که به آسمان دنیا نازل شوند. به آنها اذن داده می شود. آنها از هیچ مسجدی که در آن نماز خوانده می شود عبور نمی کنند و با کسی در راه روبه رو نمی شوند، مگر این که برای او دعا می کنند و از ناحیه آنها به او برکتی می رسد».^۱ درضمن باید توجه داشت که روحانیون، به ضم راء خوانده نمی شود، زیرا این صفت تمام فرشتگان است، بلکه رُوحانیون به فتح راء خوانده می شود که فرشتگان ویژه رحمت اند.

در ضمن، از تعبیر به «حُمَالِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ...» استفاده می شود که حاملان وحی برای پیامبران، فرد معینی از فرشتگان نیست، بلکه گروهی این مأموریت را دارند.

آنگاه امام علیه السلام عرضه می دارد: «همچنین بر گروه هایی از فرشتگان که آنها را مخصوص ذات خود گردانیدی و با عبادت و تقدیس خود آنها را از هرگونه

۱. تفسیر در المنثور، ج ۶؛ ص ۳۷۶ ذیل تفسیر سوره قدر.

طعام و نوشیدنی بی نیاز ساخته‌ای و در طبقات آسمانت ساکن کرده‌ای؛ (وَقَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَ أَسَكَنْتَهُمْ بُطُونِ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ).

تعبیر به «قَبَائِلِ» با توجه به این که جمع قبیله است و به معنای تمام فرزندان است که از یک پدر متولد می‌شوند، خواه بلاواسطه یا بالواسطه، اشاره به گروه‌هایی از فرشتگان است.

و تعبیر به «اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ» اشاره به این است که آن‌ها پیوسته مشغول عبادت و حمد و ثنای پروردگارند و همان‌گونه که از جمله‌های بعد استفاده می‌شود آن‌ها در طبقات مختلف آسمان ساکن‌اند.

و جمله «أَغْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ» آن‌ها را از طعام و نوشیدنی بی نیاز ساخته‌ای» کنایه از آن است که آن‌ها هیچ مشغله‌ای جز توجه به عبادت پروردگار ندارند، و الا می‌دانیم که ملائکه اهل طعام و شراب نیستند.

در جمله بعد به گروه‌هایی از ملائکه اشاره می‌کند که مأمور انجام وعده الهی نسبت به پایان دنیا یا آغاز حشر و نشر قیامت‌اند، عرضه می‌دارد: «و نیز درود فرست بر آن‌ها که در جوانب آسمان برای انجام مأموریت‌ها هنگامی که فرمانت فرارسد گماشته‌ای و برای اتمام وعده‌هایت مأمور ساخته‌ای»؛ (وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ).

«ارجاء» جمع «رجا» به معنای محل و اطراف چیزی است، بنابراین گروه مزبور در گرداگرد آسمان قرار دارند و منتظر اجرای فرمان الهی برای پایان جهان یا قیام قیامت هستند.

به همین دلیل بعضی از شارحان معتقدند که این گروه از فرشتگان جزء کسانی هستند که در آیه شریفه ۶۸ سوره زمر استثنا شده‌اند؛ می‌فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ

قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»؛ «و در صور دمیده می شود، پس تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین اند می میرند، مگر آن‌ها که خدا بخواهد (زنده بمانند)، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند».

البته از بعضی روایات استفاده می شود که این گروه نیز بعد از لحظاتی می میرند و جز ذات پاک خدا که «حی لا یموت» است کسی باقی نمی ماند.

آنگاه به گروه‌های دیگری از فرشتگان اشاره می کند که جزء مدبرات امر و تدبیرکنندگان امور مختلفه جهان هستند، عرضه می دارد: «و درود فرست بر فرشتگانی که خزانه داران باران و حرکت دهندگان سریع ابرها هستند»؛ (وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ).

«خُزَّانِ» جمع «خازن» به معنای کسی است که اموال ذی قیمتی را در محلی به نام خزانه نگهداری می کند.

«السَّحَاب» به گفته لسان العرب، جمع «سحابه» است و جمع الجمع آن، «سُحُب» می باشد.^۱ ولی بعضی آن را مفرد دانسته اند و سحابه را به معنای قطعه‌ای از ابر می دانند. در قرآن مجید گاه وصف سحاب به صورت جمع آمده است، مانند: ﴿وَ يُثَبِّثُ السَّحَابَ الثَّقَالَ﴾^۲ و گاه به صورت مفرد، مانند: ﴿وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾.^۳

«زَوَاجِرِ» جمع «زاجرة» در اصل به معنای راندن چیزی با صدا و فریاد است، سپس در معنای گسترده تری به کار رفته که هرگونه طرد و منع را شامل می شود.

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲. رعد، آیه ۱۲.

۳. بقره، آیه ۱۶۴.

بنابراین «زاجرات» به معنای گروه‌هایی است که به منع و طرد و زجر دیگران می‌پردازند و بعضی گفته‌اند: زجر در اصل به معنای منع است و به سرعت راندن شتر را زجر می‌گویند، به اعتبار این که آن را از کند رفتن باز می‌دارد.

می‌دانیم که وقتی آفتاب به دریاها می‌تابد، آب دریاها بخار می‌شود و از آن جا که بخار آب، از هوا سبک‌تر است به بالا حرکت می‌کند تا جایی که هوا رقیق‌تر شده و هم‌وزن آن می‌شود. در آن جا متوقف می‌گردد و آن‌ها در واقع باران‌هایی هستند که در آسمان ذخیره شده‌اند و هنگامی که درجهٔ هوا سرد می‌شود بخارها تبدیل به قطرات باران شده فرود می‌آید. این مسیر طبیعی بارش باران است.

و اما حرکت ابرها بر اثر بادهاست و می‌دانیم که باد بر اثر تفاوت درجهٔ حرارت دو نقطه از زمین به جریان درمی‌آید؛ به این صورت که هوا در قسمتی بر اثر تابش آفتاب یا علت دیگری گرم می‌شود و چون گرم شد به بالا حرکت می‌کند و جای آن کم‌کم خالی می‌شود و هوای مجاور، برای پر کردن جای آن به سرعت حرکت می‌کند و باد پیدا می‌شود و همین بادهاست که ابرها را از فراز دریاها حرکت داده، به سوی زمین‌های خشک و تشنه می‌برد و آن‌ها را آبیاری می‌کند. نظام خلقت بسیار حساب شده و منظم و پربار است.

آیا فرشتگانی که خزّان مطر و زواجر سحاب هستند همین قوای عالم طبیعت است که خداوند آفریده و فرشته، به معنای وسیعی بر آن هم اطلاق شده است؟ یا این که همراه تمام این نیروهای طبیعی فرشتگانی از عالم بالا مأموریت دارند که برنامهٔ آن‌ها را نظارت و اجرا کنند؛ همراه بادهای حرکت می‌کنند و ابرها را می‌رانند و باران را در آسمان ذخیره می‌کنند و سپس به سوی زمین می‌فرستند؟

ظاهر کلام، معنای دوم است.

«و (درود فرست) بر فرشته‌ای که با فریادش غرّش رعد‌ها شنیده می‌شود

و هنگامی که به سبب خروش آن فرشته، ابرهای پر صدا به حرکت درمی آید صاعقه‌ها و برق‌ها می درخشند؛ (و الَّذِي بِصَوْتٍ رَّجَرِهٖ يُسْمَعُ زَجَلُ الرُّعْدِ، وَ إِذَا سَبَّحْتَ بِهٖ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعْتُ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ).^۱

«زَجَلُ» صدای شدید و غرش شخص یا چیزی است.

«سَبَّحْتُ» از ماده «سَبَّحَ» در اصل به معنای حرکت و رفت و آمد است و به شنا کردن نیز اطلاق می شود، چراکه حرکت مداومی در آب دارد و به حرکت اسب نیز که دست‌های خود را کاملاً به جلو بیاورد اطلاق می شود، چون در واقع شبیه شناگران است و هر حرکت تند و منظمی را نیز سبح می گویند، مانند آنچه در این آیه شریفه آمده است: ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾؛ «هر کدام از آن‌ها (خورشید و ماه) در مسیر خود شناورند».^۲

«حَفِيفَةُ» به معنای سروصدایی است که هنگام حرکت بال پرندگان، یا بر های درختان یا امثال آن به گوش می رسد و در این جا اشاره به صدایی است که از حرکت سریع ابرها در فضا بر می خیزد که شبیه صدای بادهاست. «التَّمَعْتُ» از ماده «لَمَعَ» به معنای درخشیدن است.

می دانیم که درخشش برق در آسمان از میان ابرها به سبب آن است که ابرهایی دارای الکتریسیته مثبت و بعضی دارای الکتریسیته منفی هستند و هنگامی که به هم نزدیک می شوند از اتصال آن دو به یکدیگر برقی می جهد و صدای آن همان غرش رعد است. درست مانند دو سر سیم برق که اگر به یکدیگر نزدیک شوند جرقه‌ای برمی خیزد که صدایی دارد و با توجه به این که تبادل الکتریسیته در

۱. فاعل «سَبَّحْتَ»، «حَفِيفَةُ السَّحَابِ» است و ضمیر «بِه» به صوت فرشته مأمور این کار بازمی گردد و باء در آن برای سببیت است و «حَفِيفَةُ السَّحَابِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در اصل، «السحاب ذات حَفِيفَة» بوده است.

۲. یس، آیه ۴۰.

میان ابرها وسیع و گسترده است، هم صدای آن شدید است و هم برق آن وسیع و گسترده.

و نیز می‌دانیم که صاعقه‌ها این‌گونه به‌وجود می‌آیند که ابری با داشتن الکتریسیته مثبت به زمین که دارای الکتریسیته منفی است نزدیک می‌شود و جرقه عظیمی در سطح زمین ظاهر می‌گردد که درجه حرارت آن فوق‌العاده زیاد است و به همین دلیل به هر چیزی اصابت کند آن را خاکستر می‌نماید و نیز به همین دلیل هنگامی که برق در آسمان می‌درخشد، حرکت در بیابان‌ها بسیار خطرناک است، مگر آن‌که در کنار بلندی قرار گیرند که صاعقه به آن نقطه بلند می‌زند.

«و بر فرشتگانی که برف و تگر را بدرقه می‌کنند و هنگام نزول باران، با آن فرود می‌آیند و بر فرشتگانی که سرپرست خزائن بادهای هستند و آن‌ها که مأمور حفظ کوه‌ها می‌باشند تا از جای خود متزلزل نشود؛ (و مُشِیْعِي الثَّلْجِ وَ الْبَرَدِ، وَ الْهَاطِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَ الْقَوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيحِ، وَ الْمُوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ).»

«ثلج» به معنای برف و «بَرَد» به معنای تگر است.

در حدیثی در کتاب شریف من لا یحضر، آمده است که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «مَا مِنْ قَطْرَةٍ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا وَ مَعَهَا مَلَكٌ يَضَعُهَا الْمَوْضِعَ الَّذِي قُدِّرَتْ لَهُ؛ هِيَ قَطْرَةٌ بَارَانِيٍّ مِنْ أَسْمَانٍ نَازِلٍ نَافِلٍ، مَغْرَبِيٍّ هُوَ هَامِرٌ أَنْ يَفْرُقَ بَارَانَهُ عَنْ فَرَشَتِهِ»^۱.

«و بر فرشتگانی که مقدار سنگینی آب‌ها و کیل و وزن باران‌های شدید

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۱۴۹۲.

و پر پشت را به آن‌ها آموخته‌ای»؛ (و الَّذِينَ عَرَّفْتَهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ، وَ كَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجُهَا).

«لَوَاعِجُ» جمع «لَاعَج» از ماده «لَعَج» به معنای شدت گرفتن است و «عَوَالِجُ» جمع «عَالَج» از ماده «عَلَج» به معنای متراکم شدن است. بنابراین «لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ» به باران‌های شدید گفته می‌شود و «عَوَالِجُ» همان باران‌های پر پشت است و از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

به هر حال، این گروه از فرشتگان همان‌هایی هستند که در قرآن مجید به عنوان «مدبرات امر»، «ذاریات ذروا» و «ناشرات نشر» از آن‌ها یاد شده است.

در آیات سوم تا پنجم سوره نازعات می‌خوانیم: «وَالسَّابِقَاتِ سَبْحًا * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا * فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا»؛ «و سوگند به فرشتگانی که (در اجرای فرمان الهی) با سرعت حرکت می‌کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می‌گیرند، و آن‌ها که امور را تدبیر می‌کنند!».

و در آغاز سوره صافات نیز آمده است: «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا»؛ «سوگند به (فرشتگان) صف‌کشیده (و منظم)، و به نهی کنندگان (و بازدارندگان)».^۱ از تعبیری که در روایت من لا یحضر آمده بود و تعبیری که در دعای امام علیه السلام آمده است که می‌فرماید: مقدار وزن باران‌هایی را که از آسمان نازل می‌شود خداوند به گروهی از فرشتگان آموخته و بر تمام جزئیات آن احاطه دارند؛ استفاده می‌شود که جهان آفرینش بسیار حساب شده است و همه چیز آن تحت برنامه و حساب و کتاب است.

از آیات قرآن و تعبیرات امام سجّاد علیه السلام در این دعا استفاده می‌شود که در کنار عوامل طبیعی حاکم بر این جهان، فرشتگانی هستند که آن‌ها را پشتیبانی می‌کنند

۱. صافات، آیات ۱ و ۲.

و به اهداف مورد نظر می‌رسانند. بنابراین تنها عوامل طبیعی نیستند که حاکم بر این جهان‌اند، بلکه پشتیبانی فرشتگان نقش اصلی را دارد و اگر با این دید به جهان بنگریم چهره دیگری از عالم در نظر ما مجسم خواهد شد که مدیریت آن بردوش فرشتگان است، هرچند عوامل طبیعی در صحنه حضور دارند.



بخش سوم

﴿۱۷﴾ وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَمَحْبُوبٍ
وَالرَّخَاءِ.

﴿۱۸﴾ وَالسَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَ الْحَفْظَةَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلِكِ الْمَوْتِ
وَأَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ
الْمَعْمُورِ، وَ مَالِكِ، وَ الْخَزَنَةِ، وَ رِضْوَانِ، وَ سَدَنَةِ الْجَنَانِ.

﴿۱۹﴾ وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ.

﴿۲۰﴾ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.

﴿۲۱﴾ وَ الزَّبَانِيَةَ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ
سِرَاعاً، وَ لَمْ يُنْظَرُوهُ.

ترجمه

۱۷. خداوندا! درود فرست بر فرشتگانی که رسولان تو به‌سوی اهل زمین
هستند و گاه پیام‌آور عذاب و گاه پیام‌آور نعمت مطلوب و محبوب تواند.

۱۸. و درود فرست بر فرشتگان بزرگوار نیکوکار (که رسولان تو به‌سوی
پیامبران هستند) و حافظان بزرگواری که نامه اعمال را می‌نویسند و فرشته مرگ
واعوان و یارانش ومنکر و نکیر و «رومان» فرشته آزمایش کننده و پرسشگر شب
اول قبر و (همچنین فرشتگان) طواف کننده به دور بیت المعمور و مالک (فرشته
مأمور دوزخ) و خازنان (دربانان بهشت) و رضوان و خادمان باغ‌های بهشتی
(خداوندا! بر همه این‌ها درود فرست).

۱۹. (و همچنین درود فرست) بر فرشتگانی که هرگز در برابر اوامر خدا
نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را که به آن‌ها دستور داده شده دقیقاً انجام می‌دهند.

۲۰. و بر کسانی که (در برابر درهای بهشت ایستاده‌اند و) به بهشتیان هنگام ورود سلام می‌کنند و می‌گویند: سلام و تحیت بر شما باد در برابر شکیبایی و صبری که داشتید؛ چه پایان خوبی در این سرا دارید!

۲۱. و بر فرشتگان عذاب که هرگاه به آن‌ها گفته شود: آن فرد (دوزخی) را بگیرید و به زنجیر کشید، سپس به آتش بیفکنید، به سرعت به سراغ او می‌روند و لحظه‌ای به او مهلت نمی‌دهند.

شرح و تفسیر

بر مأموران بادها و ابرها و باران‌ها درود فرست

در این بخش امام علیه السلام به گروه دیگری از فرشتگان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر فرشتگانی که رسولان تو به سوی اهل زمین هستند و گاه پیام آور عذاب و گاه پیام آور نعمت مطلوب و محبوب تواند؛» (و رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مُحِبُّو الرِّخَاءِ).

«بلاء» و «رخاء» دو واژه هستند که مفهومی بر ضد یکدیگر دارند. «بلاء» به حوادث دردناک گفته می‌شود و «رخاء» به حوادث محبوب و مطلوب.

در قرآن مجید به این گروه اشاره شده است، مانند رسولانی که نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و به او و همسرش بشارت تولد فرزند دادند: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا... وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ»؛ «فرستادگان ما [فرشتگان] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» و همسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را بشارت به اسحاق، و بعد از او یعقوب دادیم».^۱

سپس نزد حضرت لوط علیه السلام رفتند: «وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيَّءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ

۱. هود، آیات ۶۹ و ۷۱.

ذَرَعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا أَمْرًا تَكَّ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ * إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ «هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آن‌ها بدحال و دلتنگ شد؛ گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده‌ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می‌ماند، ما بر اهل این شهر و آبادی به‌خاطر گناهانشان، عذابی از آسمان فرو خواهیم ریخت!»^۱

و نیز فرشتگانی که به‌فرموده قرآن، در جنگ بدر و احزاب به یاری مسلمین آمدند، نمونه دیگری از این فرشتگانی هستند که امام سجاده علیه السلام به آن‌ها اشاره کرده است: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْدِفِينَ؛ «(به‌خاطر بیاورید) زمانی را که (از شدت ناراحتی در میدان بدر،) از پروردگارتان کمک می‌خواستید؛ و او خواسته شما را پذیرفت (و گفت): من شما را با یک‌هزار از فرشتگان، که پشت سر هم فرود می‌آیند، یاری می‌کنم»^۲.

و در مورد جنگ احزاب آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکری (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آن‌ها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آن‌ها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است»^۳.

آنچه در بالا آمد در مورد پیامبران الهی بود، ولی حمایت و یاری فرشتگان منحصر به آن‌ها نیست؛ تمام مؤمنان ثابت‌قدم را نیز دربر می‌گیرد، همان‌گونه که

۱. عنکبوت، آیات ۳۳ و ۳۴.

۲. انفال، آیه ۹.

۳. احزاب، آیه ۹.

در آیه ۳۰ سورة فصلت می خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

سپس امام علیه السلام به سراغ ده گروه دیگر از فرشتگان و ملائکه مقربین که کارهای مهمی را بر عهده دارند رفته، عرضه می دارد: «و درود فرست بر فرشتگان بزرگوار نیکوکار (که رسولان تو به سوی پیامبران هستند) و حافظان بزرگواری که نامه اعمال را می نویسند و فرشته مر و اعوان و یارانش و نکیر و منکر و رومان، فرشته آزمایش کننده و پرسشگر شب اول قبر و (همچنین فرشتگان) طواف کننده به دور بیت المعمور و مالک (فرشته مأمور دوزخ) و خازنان (دربانان بهشت) و رضوان و خدمه جنت (بر همه اینها درود بفرست)»؛ «و السَّفَرَةُ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَالْحَفَظَةُ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومَانَ فَتَّانِ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمُعْمُورِ، وَ مَالِكٍ، وَ الْخَزَنَةَ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةَ الْجَنَّةِ».

گروه اول برگرفته از آیه شریفه «بِأَيْدِي سَفَرَةٍ * كِرَامٍ بَرَرَةٍ»؛ «به دست سفیرانی والا مقام و فرمانبردار و نیکوکار!» است.^۱

«سَفَرَةُ» جمع «سافر» و سفیر است و در این جا به فرشتگان الهی که سفیران الهی یا کاتبان فرمان او هستند اطلاق شده است.

«کرام» جمع «کریم» به معنای شخص بزرگوار است.

و «بَرَرَةُ» جمع «بَارٍ» (مانند طلبه و طالب) از ماده «بَرَّ» به معنای نیکوکاری گرفته شده است. بنابراین بررة به معنای نیکوکاران است و در این جا بر فرشتگانی که حافظان وحی هستند و در کار خود کمترین خلافی ندارند اطلاق شده است.

۱. عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

و گروه دوم از آیه شریفه ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «و بی شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده و الامقام و نویسنده (ی اعمال نیک و بد شما)، که می دانند شما چه می کنید!» گرفته شده است.^۱

و «حفظه» جمع «حافظ» است.

و گروه سوم، ملک الموت، برگرفته از این آیه شریفه است: ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾؛ «بگو: «فرشته مر که بر شما مأمور شده، روح شما را می گیرد؛ سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می شوید».^۲

و تعبیر به «اعوانه» از آیه شریفه ﴿إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفَرِّطُونَ﴾؛ «تا زمانی که مر یکی از شما فرارسد؛ در این هنگام، فرستادگان ما جان او را می گیرند؛ و آن‌ها در نگاهداری حساب عمر و اعمال بندگان، کوتاهی نمی کنند»^۳، گرفته شده است.

و تعبیر به «منکر» و «نکیر» برگرفته از حدیث پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است که مرحوم صدوق در مجالس از ابن عباس نقل کرده است که وقتی فاطمه بنت اسد، مادر امیرمؤمنان علی علیه السلام را در قبرش نهادند پیغمبر ﷺ بالای سر او رفت و چنین فرمود: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَتَاكَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ فَسَأَلَاكَ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَقُولِي: اللَّهُ رَبِّي وَ مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَ الْإِسْلَامُ دِينِي وَ الْقُرْآنُ كِتَابِي وَ ابْنِي إِمَامِي وَ وَلِيِّي ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْ فَاطِمَةَ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ؛ ای فاطمه! اگر منکر و نکیر (دو فرشته مأمور سؤال) نزد تو آمدند و از تو سؤال کردند، درباره پروردگارت بگو: الله پروردگار من است و محمد ﷺ پیامبر من و اسلام دین من و قرآن کتاب من و فرزندانم (علی بن ابی طالب) امام و ولی من است. سپس عرضه داشت: خداوند! فاطمه را بر ایمان ثابت نگه دار».^۴

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

۲. سجده، آیه ۱۱.

۳. انعام، آیه ۶۱.

۴. امالی صدوق، ص ۳۹۱، ح ۵۰۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸۴۴، باب ۲۰ از ابواب دفن، ح ۹.

در روایات دیگر هم از امام صادق علیه السلام درباره این دو ملک، یعنی منکر و نکیر بیاناتی دیده می‌شود.^۱

اما نام‌گذاری این دو فرشته به منکر و نکیر، یا به این دلیل است که وقتی در برابر کافران و عاصیان قرار می‌گیرند چهره‌ای نازیبا و وحشتناک دارند و این نام به سبب غالب برخوردهای آن‌ها که با کفار و عاصیان است بر آن‌ها نهاده شده، و یا به این علت است که مطابق بعضی از روایات، هنگامی که وارد قبر می‌شوند صدایی وحشتناک، مانند رعد کوبنده (کالرعد القاصف) و چشمانی درخشانده، مانند برق خیره‌کننده آسمان (کالبرق الخاطف) دارند که در لحظه اول، مؤمنان هم به وحشت می‌افتند، هرچند چیزی نمی‌گذرد که وحشت آن‌ها فرو می‌نشیند.^۲

مرحوم علامه مجلسی در جلد پنجاه و شش بحار الانوار، در کتاب السماء والعالم در این باره چنین می‌گوید: در بعضی از روایات، به دنبال منکر و نکیر، تعبیر مبشر و بشیر آمده است^۳، ولی در اکثر این روایات فقط منکر و نکیر است. سپس می‌افزاید: آن‌ها از میت در قبر از عقاید یا از بعضی اعمالش نیز سؤال می‌کنند. اگر مؤمن باشد به زیباترین صورت با او برخورد می‌کنند که نام آن‌ها در این صورت مبشر و بشیر است و اگر کافر یا مخالف باشد به زشت‌ترین صورت با او برخورد می‌کنند که نامشان منکر و نکیر است.^۴

و اما «رومان» طبق بعضی از روایات اولین فرشته‌ای است که وارد قبر می‌شود

۱. رجوع شود به کافی، ج ۳، ص ۲۳۶ کتاب الجنائز، باب المسألة في القبر.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۷.

۳. در یکی از دعا‌های ماه رجب که از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر علیه السلام نقل شده است چنین می‌خوانیم: «وَأَذْرَأُ عَنِّي مُنْكَرًا وَنَكِيرًا وَأَرِ عَيْنِي مُبَشِّرًا وَبَشِيرًا؛ خداوند! منکر و نکیر را از من دور کن و مبشر و بشیر را به من نشان بده» (بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۹۲).

۴. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

و میّت را مورد بازخواست قرار می‌دهد و وادار می‌کند که تمام اعمالش را با دست خود بنویسد و بر آن مهر نهد و سپس این نامه اعمال همراه میّت تا قیامت خواهد بود و روز قیامت براساس همین نامه حسابرسی می‌گردد و جزا داده می‌شود.^۱ در بعضی از روایات از رومان به عنوان ایجاد کننده جزر و مد دریاها نام برده شده است.^۲

و اما «فَتَّانُ الْقُبُورِ» یا اشاره به شکنجه کردن کفار و عاصیان است، چون یکی از معانی فتنه شکنجه می‌باشد و یا اشاره به آزمودن و امتحان کردن است که یکی دیگر از معانی فتنه است.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که رومان همان منکر و نکیر است و به صورت عطف تفسیری در این جا بیان شده، ولی این احتمال برخلاف ظاهر عبارت امام علیه السلام است.

این سخن را با کلامی از مرحوم علامه مجلسی پایان می‌دهیم. او در جلد ۵۶ بحار الانوار می‌گوید: رومان فَتَّانُ الْقُبُورِ به معنای امتحان کننده در قبر است و من نام این فرشته را در اخبار معتبره خودمان جز همین دعا (دعای امام سجاد علیه السلام) ندیدم، ولی در اخبار اهل سنت آمده است.^۳

اما طواف کنندگان به دور بیت المعمور گروهی از فرشتگان هستند که گرد آن می‌گردند و این که بیت المعمور کجاست؟ در روایات متعددی تصریح شده است که خانه‌ای به محاذات خانه کعبه در آسمان‌هاست که عبادتگاه فرشتگان است و هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می‌روند و تا قیامت به سوی آن باز نمی‌گردند.

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۸۴، ح ۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۴.

و درباره این که بیت المعمور در کدام آسمان است؟ روایات مختلف است. در بسیاری از آن ها آسمان چهارم و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر سوره طور از علی علیه السلام نقل کرده است: «هُوَ بَيْتٌ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ بِحِیَالِ الْكَعْبَةِ مُعَمَّرَةٍ الْمَلَائِكَةِ بِمَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَيَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا؛ آن خانه ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و تا ابد به سوی آن باز نمی گردند».^۱

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار، صفحه ۵۵، بحث مفصلی در چندین صفحه درباره بیت المعمور دارد و روایات مختلفی در این زمینه نقل کرده است.

در قرآن مجید نیز در سوره طور، آیه ۴، به آن اشاره و سوگند یاد شده است. به هر حال، امام علیه السلام بر این گروه عظیم طواف کنندگان بیت المعمور درود می فرستد.

و «مالک»، فرشته عذاب است که قرآن مجید درباره او می فرماید: «وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُثُنَ»؛ «آن ها فریاد می کشند: ای مالک دوزخ! ای کاش پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم)! می گوید: شما در این جا ماندگار هستید».^۲

تعبیر به مالک، اشاره به حاکمیت او بر دوزخ است.

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۳.

۲. زخرف، آیه ۷۷.

«خزنه»، جمع «خازن» در این جا اشاره به مأموران دوزخ، و برگرفته از آیه شریفه ۴۹ سوره غافر است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ﴾؛ «و آن ها که در آتش اند به مأموران دوزخ می گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد».^۱

البته این واژه در بسیاری از موارد به خازنان و نگاهبانان بهشت نیز اطلاق می شود، و لذا در آیه ۷۱ سوره زمر به خازنان جهنم و در آیه ۷۳ همین سوره به خازنان بهشت اطلاق شده است.

«رضوان» در اصل معنای مصدري دارد و به معنای رضایت است، همان گونه که در سوره توبه می خوانیم: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛ «خشنودی خداوند و رضای او از همه نعمت های بهشتی برتر است».^۲ سپس این واژه به عنوان عَلَم و نام مخصوص برای رئیس خازنان بهشت انتخاب شده و در روایات متعددی از او تعبیر به «رضوان، خازن الجنة» شده است، در برابر مالک که خازن جهنم است و در واقع رضوان، مظهر رضایت و خشنودی پروردگار در بهشت است.

«سَدَنَة» جمع «سَادِن» به معنای خادمان و دربانان مراکز مهم است، مانند خادمان و دربانان کعبه و امثال آن و به همین دلیل به فرشتگانی که خادم و دربان بهشت اند اطلاق شده است.

بنابراین تفاوت آن با خزنه این است که آن ها فرشتگان مأمور بهشت اند و «سَدَنَة» دربانان بهشت. و در لسان العرب آمده است: تفاوت سادن و حاجب این است که حاجب درباری است که دستور از غیر می گیرد، ولی سادن درباری است که خود دستور می دهد.

و «جنان» جمع «جَنَة» از ماده «جَنَ» (بر وزن فن) در اصل به معنای پوشاندن

۱. غافر، آیه ۴۹.

۲. توبه، آیه ۷۲.

است، همان‌گونه که در آیه شریفه «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا» آمده است.^۱ و به باغ‌ها و همچنین بهشت، جنت گفته می‌شود، زیرا زمینش با درختان پوشیده شده است. و جنین به نطفه و کودکی گفته می‌شود که در رحم مادر پوشیده است. مجنون نیز به کسی گفته می‌شود که گویی پرده‌ای بر عقل او افتاده و جنان (بر وزن زمان) به قلب گفته می‌شود که در سینه پنهان است.

جمع بودن جنان که معنای آن، بهشت‌هاست، اشاره به این است که خداوند در قیامت، بهشت‌های متعددی دارد که بر حسب مقامات اشخاص به آن‌ها می‌بخشد.

در واقع امام علیه السلام در این بند هجدهم از دعا به گروه‌های ده‌گانه‌ای از فرشتگان اشاره می‌کند که اعمال انسان‌ها را تحت نظارت قرار می‌دهند و سرنوشت آن‌ها را نسبت به بهشت و دوزخ روشن می‌سازند. نخست از فرشتگان وحی که پیام‌آور تکالیف‌اند آغاز می‌کند، سپس به کاتبان نامه‌های اعمال و بعد به فرشته مر و سؤال‌کننده در قبر می‌پردازد و سپس به قیامت و راهی شدن دوزخیان و بهشتیان به بهشت و دوزخ اشاره می‌فرماید.

همه این‌ها مأموران الهی و صاحبان مناصب عالی و وظایف سنگینی هستند و به انسان‌ها خدمت می‌کنند و به همین دلیل بر آن‌ها درود فرستاده می‌شود.

سپس امام علیه السلام به مجموعه‌ای از فرشتگان اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «و (خداوند! درود فرست) بر فرشتگانی که هرگز در برابر او امر خدا نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را که به آن‌ها دستور داده شده دقیقاً انجام می‌دهند؛ (و الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).»

گرچه ظاهر این جمله عام است، ولی با توجه به جمله‌هایی که قبل و بعد از آن آمده، به نظر می‌رسد که برگرفته از آیه شریفه ششم سوره تحریم باشد که

۱. سوره انعام، آیه ۷۶.

درباره فرشتگان سخت گیر و خشن دوزخ می فرماید: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»؛ «و هرگز با فرمان خدا مخالفت نمی کنند و آنچه را که به آن فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند».^۱

به هر حال، جمله مزبور هرچند به عنوان توصیفی برای فرشتگان نگهبان دوزخ ذکر شده، ولی می دانیم که منحصر به آن ها نیست، بلکه همه فرشتگان الهی معصوم و فرمانبردارند و هیچ گونه تخلفی در اجرای اوامر الهی ندارند. شاهد این سخن آیات شریفه سوره انبیاء است که می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ «آن ها [فرشتگان] بندگان شایسته اویند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».^۲ و اگر می بینیم شیطان در مسأله سجده بر آدم علیه السلام عصیان و طغیان کرد، به سبب آن است که او از طایفه جن بود، هرچند در میان فرشتگان قرار گرفته بود.

سپس امام علیه السلام بار دیگر بر خازنان بهشت و نگهبانان دوزخ درود می فرستد، عرضه می دارد: «(خداوندا! درود فرست) بر کسانی که (در برابر درهای بهشت ایستاده اند و) به بهشتیان هنگام ورود سلام می کنند و می گویند: سلام و تحیت بر شما باد در برابر شکیبایی و صبری که داشتید؛ چه پایان خوبی در این سرا دارید»؛ «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».

«و بر فرشتگان عذاب که هرگاه به آن ها گفته شود: آن فرد (دوزخی) را بگیرد و به زنجیر کشید، سپس به آتش بیفکنید، به سرعت به سراغ او می روند و لحظه ای به او مهلت نمی دهند»؛ «وَالزَّائِنَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوا فَعُلُوا ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوا ابْتَدَرُوا سِرَاعاً، وَلَمْ يُنْظَرُوا».

هر دو تعبیر برگرفته از آیات قرآن است. در مورد خازنان بهشت در سوره

۱. تحریم، آیه ۶

۲. انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷.

رعد می خوانیم: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ «و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می شوند (و به آنان می گویند): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان! چه نیکوست سرانجام آن سرا (ی جاویدان)!». ^۱
و تعبیر دوم، برگرفته از آیات ۳۰ و ۳۱ سوره الحاقه است که می فرماید: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ﴾؛ «او را بگیرید و دربند و زنجیرش کنید، سپس او را در دوزخ بیفکنید!». ^۲

«زَبَانِيَّة» جمع «زَبْنِيَّة» (به کسر زاء) در اصل به معنای مأمورین انتظامی، از ماده «زَبَن» (بر وزن متن) به معنای دفع کردن، صدمه زدن و دور ساختن است و در این جا به معنای فرشتگان عذاب و مأموران دوزخ است.

سؤال در قبر و عذاب و نعمت در آن

از تعبیرات امام علی (علیه السلام) به خوبی استفاده می شود که سؤال قبر و فرشتگانی که مأمور آن اند یک واقعیت است که در همان شب اول، از اعتقادات افراد پرسش می کنند و حتی طبق بعضی از روایات، از فروع دین نیز سؤال می نمایند؛ آنهایی که با ایمان و با تقوا هستند به خوبی از عهده پاسخ به سؤالات بر می آیند و سپس درهای رحمت و روح و ریحان به روی آن ها گشوده می شود و کسانی که چنین نباشند در پاسخگویی فرو می مانند و درهای عذاب به روی آن ها گشوده می شود. ^۳
در این جا سؤالاتی مطرح است:

نخست این که آیا این سؤال و جواب و این رحمت و عذاب نسبت به جسم

۱. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. الحاقه، آیات ۳۰ و ۳۱.

۳. به حدیث مشروحی که از امام علی بن الحسین (علیه السلام) در این زمینه نقل شده است رجوع شود (بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۳، ح ۲۴). و روایات دیگری نیز در همان جلد در این باره از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است.

عنصری مادی است، به این معنا که انسان در قبر بار دیگر زنده می شود و در برابر سؤالات آن فرشتگان قرار می گیرد؟ یا مخاطب آن ها جسم برزخی است که در باطن این جسم مادی قرار دارد و طبعاً رحمت و عذاب نیز جنبه برزخی و روحانی (یا نیمه روحانی) دارد؟

آیات قرآن گواهی می دهد که در قبر، بازگشت به حیات مادی نخواهد بود؛ در سوره بقره آیه ۲۸ می خوانیم: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ «چگونه به خداوند کفر می ورزید، در حالی که شما مردگان و اجسام بی روحی بودید، و او به شما زندگی بخشید؛ سپس شما را می میراند؛ و بار دیگر شما را زنده می کند؛ سپس به سوی او بازگردانده می شوید؟!»^۱

همان گونه که از آیات مربوط به زندگی شهدا پس از مرگ و یا زندگی آل فرعون و چشیدن عذاب و مجازات نیز استفاده می شود که همه آن ها مربوط به حیات برزخی است.

لذا مرحوم علامه مجلسی در تحقیقی که درباره احادیث برزخ دارد می گوید: «فالمرادُ بالقبرِ في أكثرِ الأخبارِ ما يكون الروح فيه في عالم البرزخ؛ مراد از قبر در اکثر اخبار، چیزی است که روح در آن در عالم برزخ قرار دارد».^۲

مشاهدات خارجی نیز نشان می دهد در مواردی که قبری را بعد از چندین روز به دلیل مشکوک بودن علت مرگ شکافته اند و بدن را با کفن بیرون آورده اند، هیچ آثاری از عذاب و رحمت - که در روایات آمده است - مشاهده نمی شود. بنابراین نباید تردید کرد که سؤال در قبر یا رحمت و عذاب آن، جنبه برزخی دارد.

۱. بقره، آیه ۲۸.

۲. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۷۱، ذیل ح ۲۸.

سؤال دیگری که در این جا مطرح است این است که هدف از این سؤال و جواب چیست و چه مشکلی با این سؤال و جواب حل می‌شود؟

پاسخ آن این است که قبر، نخستین مرحله جزا و پاداش است، زیرا انسان تا در دنیاست در عالم عمل قرار دارد و به هنگام پایان عمر و انتقال به قبر، در آستانه قیامت قرار می‌گیرد که عالم حساب و جزاست، نه عالم اعمال.

در واقع، این سؤال و جواب شبیه محاکمه افراد مجرم و غیر مجرم در عالم دنیا است که به دنبال آن حکم قطعی صادر می‌شود. این سؤال و جواب و رحمت و عذاب جنبه برزخی و غیر مادی دارد و مربوط به جهان برزخ است، اما سؤال و جواب نهایی در قیامت است که جنبه مادی و روحانی هر دو را دارد.

آیات مربوط به زنده بودن شهدا و بهره‌مند شدن از نعمت‌های مهم الهی در جهان برزخ و همچنین آیات مربوط به عذاب فرعونیان که صبح و شام بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند نیز بر این مطلب دلالت دارند: «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»؛ «عذاب آن‌ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا شود می‌فرماید: «فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب‌ها وارد کنید».^۱ ولی در واقع همه این‌ها برای زندگانی این عالم پیام صریح و روشن دارد تا انسان‌ها بدانند که چنین آینده‌ای را در پیش دارند و مراقب اعمال خود باشند و پیش از آن‌که به سرنوشت شوم بدکاران در برزخ گرفتار شوند، همین امروز توبه کنند و به درگاه خدا بازگردند و اعمال خویش را اصلاح کنند.



۱. غافر، آیه ۴۶.

بخش چهارم

۲۲. وَ مَنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَلَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَبِأَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّتَهُ.
۲۳. وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ.
۲۴. فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقُ وَ شَهِيدٌ.
۲۵. وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ.
۲۶. اللَّهُمَّ وَ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

ترجمه

۲۲. (خداوندا! درود فرست) بر فرشتگان دیگری که ذکرشان نکردیم و ما نه از مقام و منزلتشان آگاهیم و نه از مأموریتشان.
۲۳. (خداوندا! درود فرست) بر ساکنان هوا و زمین و آب، و آن‌هایی که بر خلق گماشته شده‌اند (و کار آن‌ها تدبیر امور مخلوقات و اوضاع هوا و زمین و آب‌هاست).
۲۴. «(خداوندا!) درود فرست بر آن‌ها در آن روز که هر انسانی (در عرصه محشر) وارد می‌شود با او فرشته‌ای است که او را (به‌سوی محشر) سوق می‌دهد و فرشته‌ای که گواه اعمال اوست».
۲۵. خداوندا! آنچنان درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که مقامی بر مقامات آن‌ها بیفزاید و پاکی آن‌ها را افزون کند.
۲۶. خداوندا! چون درود و رحمت بر فرشتگان و رسولانت فرستادی و درود ما را به آن‌ها رساندی، بر ما نیز درود و رحمتی بفرست به سبب توفیقی که نصیب ما کردی که از آن‌ها به نیکویی یاد کنیم. تو بخشنده و کریمی.

شرح و تفسیر

مأمورانی که از مأموریتشان بی خبریم

سپس امام در یک بیان کلی و جامع، بر فرشتگانی درود می فرستد که ذکر آنها در عبارات گذشته نیامده و انسان ها از آنها و مأموریتشان خبر ندارند؛ عرضه می دارد: «(خداوندا! درود فرست) بر فرشتگان دیگری که ذکرشان نکردیم و ما نه از مقام و منزلتشان آگاهیم و نه از مأموریتشان»؛ (وَ مِنْ أَوْهَمْنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بَإَيِّ أَمْرٍ وَكَلَّتُهُ).

«أَوْهَمْنَا» به معنای ساقط کردن و ترک نمودن است. مثلاً گفته می شود: «اوهم من صلاته رکعة» یعنی رکعتی از نمازش را ترک کرد. در لسان العرب آمده است: أَوْهَمَ مِنَ الْحَسَابِ: أَسْقَطَ، چیزی را از حساب ساقط کرد. بنابراین تمام فرشتگانی را که امام علیه السلام نام نبرده است شامل می شود.

و جمله «وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ...» اشاره به این است که ما از وجود آنها بی خبر نیستیم، ولی خصوصیات آنها را نمی دانیم و مانعی ندارد که امام علیه السلام اموری را بدانند و در عین حال نخواهد از جزئیات آن باخبر شود، زیرا علم آنها علم ارادی و تابع مصالح و مفاسدی است که در نظر می گیرند.

و به این ترتیب آن گروه از فرشتگان خدا را که کسی جز ذات پاکش از آنها آگاه نیست شامل می شود و در حقیقت این جمله برگرفته از آیه ۳۱ سوره مدثر است که می فرماید: «وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»؛ «از لشکریان پروردگارت کسی جز او خبر ندارد».^۱

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «أَنَّهُ سُئِلَ هَلِ الْمَلَائِكَةُ أَكْثَرُ أَمْ بَنُو آدَمَ؟ فَقَالَ: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَمَلَائِكَةُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ التُّرَابِ فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي السَّمَاءِ مَوْضِعُ قَدَمٍ إِلَّا وَ فِيهَا مَلَكٌ

۱. مدثر، آیه ۳۱.

يُسَبِّحُهُ وَيُقَدِّسُهُ وَلَا فِي الْأَرْضِ شَجَرَةٌ وَلَا مَدَرٌ إِلَّا وَفِيهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا يَأْتِي اللَّهَ كُلَّ يَوْمٍ بِعَمَلِهَا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِهَا؛ از آن حضرت سؤال کردند: فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ امام علیه السلام فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست! فرشتگان خداوند در آسمان‌ها بیشتر از عدد ذرات خاک‌های زمین هستند و در آسمان به اندازه جای پای نیست، مگر این‌که در آن‌جا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند و در زمین درخت یا کلوخی نیست، مگر این‌که فرشته‌ای مأمور است که هر روز کار آن را به پیشگاه خدا عرضه دارد، در حالی که خداوند از آن آگاه‌تر است.^۱

در نهج‌البلاغه خطبه ۹۱ نیز آمده است: «وَلَيْسَ فِي أَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعٌ إِهَابٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ أَوْ سَاعٍ حَافِظٌ؛ و در طبقات آسمان محلی به اندازه پوست (یک گوسفند) وجود ندارد مگر این‌که بر آن فرشته‌ای در حال سجود است یا فرشته‌ای تلاشگر و سریع و چابک (در انجام مأموریت‌های الهی) است».

و در حدیث دیگری از ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ وَ أَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ أَطَّتِ السَّمَاءُ وَ حَقَّ لَهَا أَنْ تَنْطُطَّ، مَا فِيهَا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا وَ مَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ لِلَّهِ سَاجِدًا؛ من می‌بینم آنچه شما نمی‌بینید و می‌شنوم آنچه شما نمی‌شنوید، آسمان ناله کرد و حق داشت که ناله کند. در این آسمان‌ها جایی به اندازه چهار انگشت وجود ندارد، مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدا در آن‌جا گذاشته و در حال سجده است».^۲

سپس امام علیه السلام به این مقدار نیز قناعت نکرد، عرضه می‌دارد: «خداوندا! درود فرست بر ساکنان هوا و زمین و آب، و آن‌هایی که بر خلق گماشته شده‌اند (و کار آن‌ها تدبیر امور مخلوقات و اوضاع هوا و زمین و آب‌هاست)»؛ «و سَكَّانِ الْهَوَاءِ وَالْأَرْضِ وَالْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ».

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۰، ح ۷.

۲. همان، ج ۵۶، ص ۱۹۹، ح ۶۹.

و از این جا روشن می شود که در تمام جهان آفرینش و سراسر این عالم، چه در جهان ماده و چه در ماوراء ماده فرشتگان الهی دست به کارند و قطعاً عدد آن ها از همه انسان ها و موجودات زنده بیشتر است و حقیقت رب العالمین در این جا روشن می شود.

و نیز عرضه می دارد: «(خداوند!) درود فرست بر آن ها در آن روز که هر انسانی (در عرصه محشر) وارد می شود با او فرشته ای است که او را (به سوی محشر) سوق می دهد و فرشته ای که گواه اعمال اوست»؛ (فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ).

این قسمت نیز برگرفته از آیه شریفه ۲۱ سوره ق است که می فرماید: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾.

و از این جا روشن می شود که قلمرو تدبیر فرشتگان، تنها مربوط به این عالم نیست، در جهان دیگر نیز آن ها تدبیر امور می کنند و برای رسیدگی به اعمال بندگان و رساندن پاداش و کیفر به آن ها در تلاش و کوشش اند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «در آب جاری بول نکنید، زیرا آب هم ساکنانی دارد»؛ (إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا).^۱ و در وصیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «كَرِهَ اللَّهُ لِأُمَّتِي الْغُسْلَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَ كَرِهَ دُخُولَ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ فَإِنَّ فِيهَا سُكَّاناً مِنْ الْمَلَائِكَةِ؛ خداوند دوست ندارد که امت من زیر آسمان غسل کنند، مگر این که لنگ داشته باشند و نیز دوست ندارد که داخل نهرها شوند، مگر این که با لنگ، خود را بپوشانند، زیرا در آن جا ساکنانی از فرشتگان اند».^۲

۱. بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۲۳۹.

۲. همان.

و منظور از هوا همان جو است، نه مجموع آسمان‌ها، زیرا دربارهٔ سکان آسمان‌ها قبلاً امام علیه السلام جملائی بیان فرموده است.

بعضی از محققان در این جا این سؤال را مطرح کرده‌اند که چرا امام علیه السلام از ساکنان آتش سخنی نگفته تا عناصر اربعهٔ طبیعت (هوا و زمین و آب و آتش) تکمیل شود؟ در پاسخ گفته‌اند که ذکر آتش تناسبی با رحمت ندارد.

در این جا پاسخ دیگری می‌توان گفت و آن این است که آنچه در روی زمین مشاهده می‌شود معمولاً آب و هوا و خاک است و آتش به صورت استثنایی در بعضی از مناطق دیده می‌شود.

و جمله «وَمَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْق» اشاره به فرشتگانی است که به صورت‌های مختلف و در شرایط گوناگون با بندگان‌اند. گروهی مأمور اعمال آن‌ها هستند، گروهی مأمور حفظ بندگان‌اند، گروهی عیادت‌کنندگان مریض‌اند و زائران مؤمن را بدرقه می‌کنند، گروهی مأمور دعا برای روزه‌داران‌اند، و گروهی ساکن حرم‌های امامان علیهم السلام می‌باشند و امثال آن‌ها.^۱

و در ادامه امام علیه السلام درود خود را این گونه تکمیل می‌کند: «خداوندا! آن چنان درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که مقامی بر مقامات آن‌ها بیفزاید و پاکی آن‌ها را افزون کند»؛ (وَصَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ). و از این جا روشن می‌شود که ممکن است بر مقام ملائکه افزوده شود و آن‌ها نیز در عالم خود ارتقا پیدا کنند و درود ما در این راه اثرگذار خواهد بود.

در پایان، امام علیه السلام علاوه بر درود بر فرشتگان، درود و رحمتی برای ما انسان‌ها می‌طلبد، به پاداش آن‌که بر آن‌ها درود فرستادیم و از آن‌ها قدردانی کردیم؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! چون درود و رحمت بر فرشتگان و رسولان

۱. مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، ج ۵۶، در همان صفحه به این‌ها اشاره کرده است.

فرستادی و درود ما را به آن‌ها رساندی، بر ما نیز درود و رحمتی بفرست به سبب توفیقی که نصیب ما کردی که از آن‌ها به نیکویی یاد کنیم. تو بخشنده و کریمی؛ (اللَّهُمَّ وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ وَبَلَّغْتَهُمْ صَلَاتَنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ).

چه زیبا و جالب است که امام علیه السلام برای تمام اصناف و گروه‌های فرشتگان زمین و آسمان و آب و هوا و دریا و فضا و دنیا و آخرت، همگی رحمت الهی را می‌طلبد و درواقع از خدمات آن‌ها قدردانی کرده و حق نعمت را از این طریق ادا می‌کند و در پایان از خدا می‌خواهد: به پاس این وظیفه‌شناسی کوچک، رحمت بی‌کرانت را شامل حال ما نیز بگردان، چراکه تو جواد و کریمی و رحمت شامل همگان می‌شود.

بعضی گفته‌اند: «جواد» کسی است که انعام و احسانش فراوان است و «کریم» جامع‌تر از آن است، و لذا بعضی از فضلا در تفسیر «کریم» چنین گفته‌اند: «او کسی است که هنگام توانایی بر دشمن، عفو می‌کند و هنگامی که وعده می‌دهد به وعده خود وفا می‌کند و هنگامی که چیزی می‌بخشد بیش از انتظار طرف عطا می‌کند و اعتنایی به آنچه بخشیده ندارد و بر کسی که به او بخشیده منت نمی‌گذارد».^۱

بعضی دیگر گفته‌اند: کریم کسی است که هم آنچه بر اوست و هم آنچه را که بر او لازم نیست می‌بخشد، و بعضی دیگر گفته‌اند: کریم کسی است که متاع کم را می‌پذیرد و بهای زیاد در برابر آن می‌دهد و بعضی دیگر گفته‌اند که کریم کسی است که با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیانی نیست.^۲

مرحوم علامه مجلسی بعد از ذکر این دعا در جلد ۵۹ بحارالانوار می‌گوید: «من

۱. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۷۸.

۲. لغات در تفسیر نمونه، واژه کریم.

این دعای شریف را در این جا ذکر کردم و مقداری در شرح آن کوشیدم، زیرا عصاره سایر اخبار و آیاتی است که درباره فرشتگان و درجات و مراتب آنها وارد شده است، اضافه بر این که سند دعا متواتر و از نظر لفظ و معنا کاملاً متین است.^۱

پیام‌های این دعا

این دعای شریف و بسیار جامع و پرمحتوا پیام‌های زیادی برای ما دارد، از جمله:

۱. باید بدانیم که مخلوقات خدا گسترده‌تر از آن است که ما فکر می‌کنیم و هرگز مغرور نشویم که تنها ما بندگان او هستیم و مخلوقی جز ما ندارد و یا اگر دارد در برابر ما ناچیز است.
۲. گمان نکنیم تنها ما برای او عبادت می‌کنیم و یا نیازی به عبادت ما دارد. فرشتگان خدا در تمام اطراف عالم هستی در زمین و آسمان پیوسته او را تسبیح و حمد می‌گویند و عبادت می‌کنند.
۳. ما باید از همه کسانی که به ما خدمت می‌کنند قدردانی کنیم و رحمت خدا را برای آنها بفرستیم. این فرشتگان بزرگ پروردگار غالباً به نوعی در خدمت انسان‌ها هستند و انسان‌ها باید قدر این نعمت را بشناسند.
۴. باید توجه داشته باشیم که همه جا و در همه حال علاوه بر نظارت الهی، تحت مراقبت فرشتگان خدا هستیم و نمی‌توانیم به جایی برویم که از تحت نظارت آنها بیرون باشیم.
۵. هنگامی که از این همه مخلوقات والامقام که سرتاسر جهان را پر کرده‌اند آگاه می‌شویم، به عظمت خدا بیشتر می‌اندیشیم، چون ملک او این همه وسعت دارد و خلقت او این همه گسترده است.

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۴۱.

۶. در ضمن از خدا می‌طلبیم که ما هم مشمول لطف و مرحمت او باشیم، به‌خاطر این قدردانی ناچیزی که از فرشتگان بزرگوار او کرده‌ایم.

ملائکه در قرآن مجید

در قرآن مجید بیش از ۸۰ بار به ملائکه و فرشتگان اشاره شده است و قرآن ایمان به وجود ملائکه را لازم می‌شمرد.

در سوره نساء، آیه ۱۳۶ می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكِتَابِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش، و کتابی که بر او نازل کرده، و کتب آسمانی‌ای که پیش از آن فرستاده است، ایمان واقعی بیاورید. کسی که خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دوری افتاده است».

در این آیه انکار وجود ملائکه ضلالت عمیقی شمرده شده است. در سوره بقره، آیه ۲۸۵ آمده است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكِتَابِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»؛ «پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است؛ و همه مؤمنان نیز، به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند؛ و گفتند: «ما در میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)». و گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! به آمرزش تو امیدواریم؛ و بازگشت ما به سوی توست».

در این آیه ایمان به وجود ملائکه، هم‌ردیف ایمان به خدا و کتب آسمانی و پیامبران ذکر شده است، بنابراین مؤمنان واقعی کسانی هستند که به وجود فرشتگان، هرچند به‌صورت اجمالی، ایمان دارند.

اوصاف فرشتگان در قرآن مجید

قرآن برای فرشتگان اوصاف فراوانی بیان کرده است، از جمله:

۱. آن‌ها قبل از آفرینش آدم علیه السلام وجود داشته‌اند و سال‌های سال خدا را تسبیح و حمد می‌گفتند و هنگامی که خداوند به آن‌ها فرمود: می‌خواهم چنین مخلوقی را بیافرینم، گفتگوهای داشتند که معروف و مشهور است.^۱
۲. آن‌ها پیغمبران را همراهی می‌کردند و وحی الهی را به آن‌ها می‌رساندند.^۲
۳. گاه به صورت انسان در می‌آمدند و با پیامبران و یا غیر آن‌ها سخن می‌گفتند، مانند آنچه در داستان حضرت ابراهیم^۳ و حضرت لوط علیه السلام^۴ آمده است. و همچنین آمدن جبرئیل به صورت انسانی موزون در برابر مریم علیه السلام.^۵
۴. و گاه با انسان‌ها سخن می‌گفتند، بی‌آن‌که مشاهده شوند، مانند آنچه درباره سخن گفتن فرشتگان با مادر مریم آمده است.^۶ و ندایی که زکریا از فرشتگان به صورت بشارت درباره تولد یحیی شنید.^۷
۵. گاه در جنگ‌ها به یاری مؤمنان می‌آمدند، مانند آنچه درباره جنگ بدر در قرآن مجید آمده است.^۸
۶. آن‌ها به یاری همه مؤمنان ثابت‌قدم در حالات مختلف می‌آیند.^۹

۱. به آیات ۳۰-۳۴ سوره بقره مراجعه شود.

۲. شعراء، آیه ۱۹۳.

۳. حجر، آیه ۵۱.

۴. عنکبوت، آیه ۳۳.

۵. مریم، آیه ۱۷.

۶. آل عمران، آیه ۴۲.

۷. آل عمران، آیه ۳۹.

۸. آل عمران، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵.

۹. فصلت، آیه ۳۰.

۷. آن‌ها حافظان اعمال و نویسندگان نامه اعمال‌اند.^۱
۸. حافظان خود انسان در برابر خطرات‌اند.^۲
۹. مأموران عذاب اقوام سرکش‌اند.^۳
۱۰. مأمور قبض ارواح به هنگام فرارسیدن مرگ هستند.^۴
۱۱. از طرف خدا مأموریت تدبیر امور این جهان را دارند، همان‌گونه که در شرح کلمات امام علی (ع) در دعای بالا آمد.^۵
۱۲. بر پیامبر اسلام ﷺ و مؤمنان^۶ درود می‌فرستند.
۱۳. برای مؤمنان استغفار می‌کنند.^۸
۱۴. اوصاف دیگری که امام علی (ع) در دعای بالا به آن اشاره فرموده‌اند و همان‌گونه که در کلام آن حضرت آمده است، در قیامت هم مأموریت‌های دیگری دارند که در قرآن نیز به آن اشاره شده است.

اوصاف فرشتگان در نهج البلاغه

«ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْأَعْلَى فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَصِبُونَ وَصَافُونَ لَا يَتَزَايِلُونَ وَ مُسَبِّحُونَ لَا يَسْأَمُونَ؛ سپس آسمان‌های بلند را از هم گشود و آن‌ها را مملو از فرشتگان مختلف ساخت. گروهی از آنان همیشه در سجودند و رکوع ندارند و گروهی در رکوع‌اند و قیام نمی‌کنند

۱. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

۲. رعد، آیه ۱۱.

۳. ذاریات، آیات ۳۱-۳۴.

۴. سجده، آیه ۱۱.

۵. نازعات، آیه ۵.

۶. احزاب، آیه ۵۶.

۷. احزاب، آیه ۴۳.

۸. غافر، آیه ۷.

و گروهی در صفوفی که هرگز از هم جدا نمی شود قرار دارند و همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند».

«لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمُ الْعُيُونِ وَلَا سَهُوُ الْعُقُولِ وَلَا فَتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَلَا غَفْلَةُ النَّسِيَانِ؛ هیچ گاه خواب چشمان آن ها را فرو نمی گیرد و عقلشان گرفتار سهو و خطا نمی شود، بدن آن ها به سستی نمی گراید و غفلت نسیان، بر آنان عارض نمی شود.»
 «و مِنْهُمْ أَمَنَاءٌ عَلَى وَحْيِهِ وَ أَلْسِنَةٌ إِلَى رُسُلِهِ وَ مُخْتَلِفُونَ [مُتَرَدِّدُونَ] بِقَضَائِهِ وَ أَمْرِهِ؛ گروهی از آنان امنای وحی او و زبان او به سوی پیامبران اند و پیوسته برای رساندن حکم و فرمانش در رفت و آمدند».

«و مِنْهُمْ الْحَفَظَةُ لِعِبَادِهِ وَ السَّدَنَةُ [السَّنَدَةُ] لِأَبْوَابِ جَنَانِهِ؛ و جمعی دیگر حافظان بندگان اویند و دربانان بهشتش».

«و مِنْهُمْ الثَّابِتَةُ فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى أَقْدَامُهُمْ وَ الْمَارِقَةُ مِنَ السَّمَاءِ الْعُلْيَا أَعْنَاقُهُمْ وَ الْخَارِجَةُ مِنَ الْأَقْطَارِ أَرْكَانُهُمْ وَ الْمُنَاسِبَةُ لِقَوَائِمِ الْعَرْشِ نَاكِسَةُ دُونِهِ أَبْصَارُهُمْ مُتَلَفِّعُونَ تَحْتَهُ بِأَجْنِحَتِهِمْ مَضْرُوبَةٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ دُونَهُمْ حُجُبُ الْعِزَّةِ وَ أَسْتَارُ الْقُدْرَةِ لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصْوِيرِ وَ لَا يُجْرُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ [الْمَخْلُوقِينَ] وَ لَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِنِ وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالنَّظَائِرِ؛ بعضی از آن ها پاهایشان در طبقات پایین زمین ثابت و گردن هایشان از آسمان بالا گذشته و ارکان وجودشان از اقطار جهان، بیرون رفته و شانه های آن ها برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است و در برابر عرش او چشم های خود را پایین افکنده، در زیر آن بال های خود را به خود پیچیده اند. در میان آن ها و کسانی که در مراتب پایین تر قرار دارند، حجاب های عزت و پرده های قدرت فاصله افکنده است. (آن ها چنان در معرفت الهی پیش رفته اند که) هرگز پروردگار خود را در وهم و ذهن خود تصویر نمی کنند و صفات مخلوقات را برای او قائل نمی شوند. هرگز او را در مکانی محدود نمی سازند و با نظایر و امثال به او اشاره نمی کنند).^۱

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱ (رجوع شود به پیام امام امیرالمؤمنین عليه السلام، ج ۱، ص ۱۵۱ به بعد).

حقیقت ملائکه

درباره این که فرشتگان الهی موجودات مجردی از ماده هستند یا اجسام لطیف و نورانی؟ در میان علما و دانشمندان اسلامی گفتگوست.

مرحوم علامه مجلسی می گوید: امامیه، بلکه جمیع مسلمین، مگر گروه کمی از فلاسفه ... معتقدند که ملائکه اجسام لطیفه نورانی هستند و می توانند به اشکال مختلف درآیند ... و پیامبران و اوصیای معصوم، آن ها را می دیدند و به عبارت دیگر، ملائکه اجسام نورانی اند و جن، جسم ناری و از آتش است و انسان ها اجسام عنصری مادی هستند.^۱

البته این در صورتی است که آن ها به صورت انسان ها درنیایند، والا جسم مادی عنصری خواهند داشت و یا به تعبیر دیگر، آن ها جسم مادی عنصری انسانی ایجاد می کنند و با آن رابطه برقرار می سازند.

به عبارت دیگر، آیا فرشتگان موجوداتی مجرد و ماوراء جهان ماده اند، مانند روح که نه جسم است و نه جسمانی، نه دارای زمان است و نه مکان، یا این که ماده ای نورانی اند و زمان و مکان دارند.

از تعبیراتی که در روایات آمده است استفاده می شود که آن ها دارای مکان هستند، مثلاً فرشتگانی که مراقب انسان اند و اعمال او را ثبت می کنند یا او را از خطرات حفظ می نمایند همگی در کنار انسان یا در پیش رو یا پشت سر او قرار دارند.

تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه که می فرماید: «ثُمَّ فَتَقَّ مَا بَيْنَ السَّمَوَاتِ الْعُلَا فَمَلَأَهُنَّ أَطْوَاراً مِنْ مَلَائِكَتِهِ؛ سپس آسمان های بلند را از هم گشود و آن ها را مملو از فرشتگان گوناگون ساخت» و نیز تعبیرات روشن امام سجاد علیه السلام در این دعا که جمعی از ملائکه را ساکنان هوا و زمین و آب معرفی فرمود، همگی

۱. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۵۲.

دلیل بر این است که آن‌ها جسم مادی نورانی هستند، مکان دارند و طبعاً دارای زمان‌اند.

همچنین آیاتی که می‌گوید: ملائکه در بعضی از غزوات برای یاری مسلمین آمدند و روایتی که می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در تشییع پیکر سعد بن معاذ فرمود: گروه زیادی از فرشتگان در اطراف ما به تشییع او آمده بودند.^۱

کوتاه سخن این‌که اگرچه این بحث که ماهیت ملائکه مجرد از جسم است یا غیر مجرد، اثر چندانی در فهم معارف دینی ندارد، ولی ظاهر آیات و روایات - اگر توجیه و تفسیر خاصی برای آن‌ها در نظر نگیریم - آن است که آن‌ها از ماده خشن عنصری نیستند، ولی مجرد مطلق نیز نمی‌باشند، زیرا زمان و مکان و اوصاف دیگری دارند که لازمه جسم و جسمانیت است.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه اول سوره فاطر می‌گوید: از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود که فرشتگان موجوداتی هستند که در وجودشان ماده جسمانی وجود ندارد که در معرض زوال و فساد و تغییر است، و لازمه‌اش تکامل تدریجی است که به سوی هدفی پیش می‌رود و چه بسا موانع و آفات، مانع از رسیدن آن به هدف شود ... و آنچه در زبان‌ها شایع شده که «الْمَلَكُ جِسْمٌ لَطِيفٌ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ إِلَّا الْكَلْبَ وَالْخَنَزِيرَ، وَالْجَنُّ جِسْمٌ لَطِيفٌ يَتَشَكَّلُ بِأَشْكَالٍ مُخْتَلِفَةٍ حَتَّى الْكَلْبَ وَالْخَنَزِيرَ» دلیل و مدرکی از عقل و نقل معتبر ندارد.^۲

البته منظور علامه این است که با این عبارت نمی‌توانیم وضع وجودی ملائکه را روشن کنیم، ولی ممکن است بتوان راجع به جسم لطیف بودن فرشتگان، از ادله دیگر کمک گرفت که در بالا اشاره شد.

ولی فلاسفه درباره فرشتگان نظرات دیگری دارند که گاه با هم متفاوت است.

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰، ح ۱۴.

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳.

صدرالمتألهین در مفاتیح الغیب چنین می‌گوید: اوصافی همچون زمان‌مند بودن، مکان‌مند بودن و قابل رؤیت بودن را از فرشتگان باید سلب کرد^۱، یعنی او به مجرد فرشتگان قائل است، اما به‌طور روشن از مجرد تام و یا مجرد مثالی ملائکه سخن نمی‌گوید، آنچه از گفته او به دست می‌آید این است که گروهی از ملائکه را مجرد تام می‌داند که همان ملائکه مقرب هستند و گروهی را در مراحل پایین‌تر که مجرد آن‌ها مجرد تام نیست.

در جای دیگر می‌گوید: آفرینش فرشتگان غیر از آفرینش انسان است. آن‌ها دارای وجود بسیط و مجرد و بعد عقلانی‌اند، بی‌آن‌که ترکیب یافته از عقل و شهوت باشند، و تزاحم و تضادی در کارها و صفاتشان نیست.^۲

به هر حال، اثبات مجرد مطلق برای فرشتگان، حتی از زمان و مکان، کار آسانی نیست و تحقیق در این مسأله نیز اهمیتی ندارد، مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده است بشناسیم و آن‌ها را اصنافی از موجودات والا و برجسته خداوند و صاحب مقامات و وظایف سنگین بدانیم.

البته آنچه در آغاز سوره فاطر آمده که می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَّتَنَّى وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.^۳ مفهوم آن این است که آن‌ها دارای بال و پرهای متعدد هستند. منظور از بال و پر در این جا قدرت جولان و توانایی فعالیت‌های مختلف است که بعضی از فرشتگان نسبت به بعضی دیگر توانایی‌های بیشتری دارند، و لذا تعبیر شده است که بعضی دارای بال بیشتری دارند.^۴

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲. الحکمة المتعالیة (تصحیح غلامرضا اعوانی)، ج ۷، ص ۱۷۵.

۳. فاطر، آیه ۱.

۴. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۸، ذیل آیه اول سوره فاطر مطالعه کنید.

فِي الصَّلَاةِ عَلَى أَتْبَاعِ الرُّسُلِ وَمُصَدِّقِيهِمْ از دعا‌های امام علیه السلام است

دعا در یک نگاه

بعد از آنچه در دعای پیشین گذشت که امام علیه السلام اصناف فرشتگان را گروه به گروه نام می‌برد و بر آنها درود می‌فرستد و از خدمات و کارهای ویژه آنها سخن می‌گوید، به سراغ پیروان انبیا و رسولان می‌رود و از چهار گروه نام می‌برد:

نخست، بر پیروان انبیای پیشین، از زمان آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله سلام و درود می‌فرستد که در برابر منکران ایستادند و جان‌فشانی کردند تا آیین آنها گسترش پیدا کرد.

سپس اصحاب و یاران خاص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را یاد می‌کند که با جان‌فشانی‌ها و تحمل شداید و سختی‌ها و دوری از خانه و خانواده و پیکار با نزدیک‌ترین خویشاوندان کافر، به پیشرفت آیین او کمک نمودند و در نتیجه

درخت برومند اسلام شاخ و بر خود را بر تمام جزیره العرب گسترانید. در مرحله سوم، به سراغ گروه تابعین می‌رود، یعنی کسانی که بعد از دوران صحابه روی کار آمدند و برنامه‌های آن‌ها را با تحمل زحمت فراوان ادامه دادند و از این‌که منافقان و دشمنان بتوانند ضربه‌ای بر این درخت برومند وارد کنند ممانعت کردند (که دوران امام سجّاد علیه السلام در واقع همان دوران بود). و در مرحله چهارم به تمام کسانی که تا دامنه قیامت از برنامه‌های حیات بخش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی کرده و می‌کنند و به هنگام لزوم، این درخت برومند را با خون خود آبیاری می‌نمایند درود و سلام می‌فرستند. این دعا از یک سو قدردانی از زحمات انسان‌هایی است که در طول تاریخ، چراغ پرفروغ توحید و نبوت را روشن نگه داشته‌اند، و از سوی دیگری یادآور می‌شود که آنچه امروز در دست ماست ارزان به دست نیامده، بلکه نتیجه جان‌فشانی‌ها و فداکاری‌های زیادی است که در طول تاریخ انجام شده است.

بخش اول

﴿ ۱ ﴾ اللَّهُمَّ وَ أَتَّبِعُ الرُّسُلَ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الْإِشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى، وَ قَادَةِ أَهْلِ التَّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامَ، فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَ رِضْوَانٍ.

ترجمه

۱. خداوند! (سلام و صلوات تو) بر پیروان پیامبران و رسولان و تصدیق‌کنندگان آن‌ها از تمام اهل زمین، با این‌که آن‌ها را ندیده بودند (و یاوران آن‌ها) به هنگام معارضة معاندین تکذیب‌کننده آنان و آن‌ها که به پیامبران از طریق حقیقت ایمان عشق و علاقه داشتند و در هر عصر و زمانی که رسولی فرستادی و دلیلی برای اهل آن زمان (از معجزات و کتب آسمانی) قرار دادی از زمان آدم تا زمان محمد - درود بر او و آلش باد - که امامان هدایت بودند و رهبران اهل تقوا. (خداوند!) بر جمیع آن‌ها سلام بفرست و همه آنان را از مغفرت و رضای خود بهره‌مند ساز.

شرح و تفسیر

پیروان انبیای پیشین

امام علیه السلام در بخش اول از این دعا درود و رحمت الهی را برای تمام پیروان انبیا و ایمان آورندگان به آن‌ها از زمان آدم علیه السلام تا خاتم صلوات الله علیه تقاضا می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوند! (سلام و صلوات تو) بر پیروان پیامبران و رسولان

و تصدیق کنندگان آنها از تمام اهل زمین، با این که آنها را ندیده بودند (و یاوران آنها) به هنگام معارضه معاندین تکذیب کننده آنان و آنها که به پیامبران از طریق حقیقت ایمان عشق و علاقه داشتند و در هر عصر و زمانی که رسولی فرستادی و دلیلی برای اهل آن زمان (از معجزات و کتب آسمانی) قرار دادی از زمان آدم تا زمان محمد - درود بر او و آتش باد - که امامان هدایت بودند و رهبران اهل تقوا. (خداوند!) بر جمیع آنها سلام بفرست و همه آنان را از مغفرت و رضای خود بهره مند ساز؛ «اللَّهُمَّ وَ أَتَّبِعُ الرُّسُلَ وَ مُصَدِّقُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الْأَشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ^۱ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مِنْ أُمَّةٍ الْهُدَى، وَ قَادَةَ أَهْلِ التَّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامُ، فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوَانٍ»^۲.

قابل توجه این که امام علیه السلام نخست بر عنوان پیروان رسل تکیه می کند و با جمله هایی که بر آن عطف شده اوصاف آنها را بیان می فرماید که تنها تبعیت ظاهری نداشتند، بلکه آنها را تصدیق می کردند، نه تنها کسانی که پیغمبران را مشاهده کردند و از اصحاب آنها بودند، بلکه تمام کسانی که آنها را ندیدند، ولی از اوصاف و حجت ها و معجزات آنها باخبر شدند و به آنها ایمان آوردند.

۱. جمله «وَ الْأَشْتِيَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ» در واقع عطف بر «مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ» است. یعنی «من اهل الاشتیاق الی المرسلین».

۲. مطابق آنچه در بالا گفتیم «اتباع الرسل» مبتدأست و «علی جمیعهم السلام» خبر آن است در حالی که بسیاری از شارحان صحیفه، مانند نویسندۀ ریاض السالکین و ریاض العارفین و بعضی دیگر جمله «فاذکرهم منك...» را خبر دانسته اند و معلوم است که خبر به وسیله «فاء» نمی تواند عطف بر مبتدأ گردد، مگر این که «اما» در آغاز در تقدیر گرفته شود، به این صورت: «اللهم وأما اتباع الرسل فاذکرهم منك بمغفرة ورضوان» تقدیر گرفتن «اما» خلاف ظاهر است. اضافه بر این باید «اتباع الرسل» به صورت منصوب باشد در حالی که در بسیاری از نسخ به صورت مرفوع آمده است.

اضافه بر این در برابر معاندین که به تکذیب پیغمبران می پرداختند قد علم کردند؛ گاه در جبهه های جنگ با آنها روبه رو شدند و گاه به هنگام استدلال و دفاع منطقی.

سپس می افزاید که رابطه آنها با پیغمبران، رابطه عاشقانه بود، چراکه حقیقت ایمان را دریافته بودند و به دنبال آن شوق زائد الوصفی به پیامبران داشتند. و این گونه، منافقان و افراد بی تفاوت را از گروه آنها خارج می سازد و مخلصین از مؤمنان را مشمول این درود و رحمت قرار می دهد.

امام علیه السلام یک نگاه گسترده به تمام تاریخ انبیا کرده و همه پیروان آنها را در هر عصر و زمان، از زمان آدم علیه السلام گرفته تا زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین امامان هدایت از اهل بیت علیهم السلام همه آنها را در یک نگاه عام دیده و سلام و رحمت و آمرزش و خشنودی خدا را برای همه می طلبد.^۱

آیا «دهر» و «زمان» که در این کلام نورانی آمده هر دو به یک معنا هستند و به اصطلاح، مترادف اند، آن چنان که بعضی پنداشته اند، یا با هم تفاوت دارند؟ راغب در مفردات می گوید: مفهوم «دهر» برخلاف «زمان» است، زیرا واژه زمان بر مدت کم و زیاد هر دو اطلاق می شود، ولی دهر بر معنای مجموعه زمان ها از آغاز تا پایان اطلاق می گردد، ولی در بعضی از تعبیرات، دهر به معنای ابنای روزگار و مردم زمانه به کار رفته است.

البته نمی توان انکار کرد که دهر به معنای زمان محدود نیز احیاناً می آید و در محل بحث نیز به همین معناست.

گاه نیز دهر، به موجود عاقلی اطلاق می شود که امور این جهان را تدبیر

۱. جمله «من أئمة الهدى وقادة أهل التقى» ممکن است تفسیر و بیانی برای آل پیغمبر علیهم السلام باشد و در این صورت، کلام امام علیه السلام، زمان امامان اهل بیت علیهم السلام را نیز شامل می شود و ممکن است بیان برای «رسل» باشد که آنها امامان هدایت و رهبران اهل تقوا بودند.

می‌کند، ولذا گاه افرادی که از مشکلاتی رنج می‌برند لعنت بر دهر می‌فرستند، ولی در بعضی از احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فرمود: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^۱.

به هر حال معنای دهر در کلام مورد بحث آشکار است.

«قَادَةَ» جمع «قائد» به معنای رهبر و پیشواست و در این دعا بر پیغمبران یا امامان معصوم ﷺ اطلاق شده است.

تعبیر به «بِالْغَيْب» که به معنای هر چیز پنهان از نظر است، در این جا دو معنا می‌تواند داشته باشد. نخست این که آن‌ها بدون این که پیغمبران را دیده باشند به آن‌ها ایمان آوردند و دیگر این که آن‌ها به غیب که ذات پاک خداوند و روز رستاخیز است ایمان داشتند.

در ریاض السالکین این معنا نیز به صورت یک احتمال ذکر شده که مراد از ایمان بالغیب، ایمان به قلب است، در برابر ایمان به زبان که کار منافقین و کافران است.^۲

بخش اول از این دعای نورانی چندین پیام برای همه ما دارد:

۱. تصور نکنیم تنها ما هستیم که به انبیا و معصومین ﷺ ایمان آورده‌ایم؛ پیش از ما هزاران هزار نفر بوده‌اند که به آن‌ها ایمان آورده‌اند و چراغ پرفروغ توحید را برافروخته و آیین خدا را منتشر ساخته‌اند و برای نشر و حفظ آن جان‌فشانی‌ها کرده‌اند، همان‌گونه که قرآن به عنوان یک درس آموزنده می‌گوید: «وَكَأَيُّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبُّوْنَ كَثِيْرٌ فَمَا وَهْنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيْلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِيْنَ»؛ «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگیدند. آن‌ها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سستی نکردند

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۸.

۲. ریاض السالکین، ج ۲، ص ۸۷.

و ناتوان نشدند و تن به تسلیم ندادند؛ و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.^۱

یعنی گمان نکنید تنها شما هستید که با دشمنان حق پیکار می کنید؛ بسیاری از پیامبران و پیروان راستین آن ها همین راه را پیمودند و هرگز در این مسیر سستی به خود راه ندادند.

۲. خداوند در هیچ عصر و زمانی انسان ها را بدون راهنما و سرپرست رها نساخته، بلکه پیغمبران را یکی پس از دیگری برای هدایت بشر فرستاده است، زیرا هدف از آفرینش انسان همین بوده است. چگونه ممکن است خداوند هدف خود را رها سازد.

قرآن مجید نیز می گوید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ «هیچ امتی نبودند مگر این که پیامبر بیم دهنده ای داشته اند».^۲

و این همان چیزی است که در علم کلام از آن به «قاعده لطف» تعبیر می شود. قاعده لطف می گوید: هرگاه شخص حکیمی هدفی داشت، باید مقدمات وصول به آن هدف را فراهم سازد، والا نقض غرض محسوب می شود که با حکمت او سازگار نیست.

۳. ما وظیفه داریم در برابر خدماتی که پیروان انبیای پیشین برای نشر توحید و آیین خداوند انجام داده اند از آن ها یاد و قدردانی کنیم و بر آن ها درود بفرستیم و از این طریق مراتب تشکر خود را در برابر آن ها ادا کنیم، همان گونه که انتظار داریم آیندگان نیز خدمات ما را فراموش نکنند و با دعا و درود و تقاضای رحمت الهی، بر آن ارج نهند.



۱. آل عمران، آیه ۱۴۶.

۲. فاطر، آیه ۲۴.

بخش دوم

- ۲ ۲ اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ وَ الَّذِينَ أُبْلُوا
الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَ كَانْفُوهُ، وَ أَسْرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ، وَ سَابَقُوا إِلَى
دَعْوَتِهِ، وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ.
- ۳ ۳ وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَ قَاتَلُوا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنَاءَ فِي
تَثْبِيتِ نُبُوتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ.
- ۴ ۴ وَ مَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ.
- ۵ ۵ وَ الَّذِينَ هَجَرَتْهُمْ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَ انْتَفَتَ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ
سَكَنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ.
- ۶ ۶ فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَ فِيكَ، وَ أَرْضِيهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا
حَاشُوا الْخَلْقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ.
- ۷ ۷ وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ
إِلَى ضَيْقِهِ، وَ مَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ.

ترجمه

۲. خداوند! یاران محمد را به طور ویژه یاد می‌کنم، همان‌ها که حق دوستی
پیامبر را به خوبی ادا کردند، و خویش را به خوبی در یاری او آزمودند، و او
را در کَنَفِ حمایت خود قرار دادند، و در پذیرا شدن او سرعت به خرج
دادند، و در پذیرش دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند، و هنگامی که دلیل
رسالت خود را به گوش آن‌ها رسانید، لبیک گفتند و اجابت کردند.
۳. و از همسران و فرزندان خود برای نشر آثار او جدا شدند، و با پدران
و فرزندان (مشرک و معاند) خود برای تثبیت و تحکیم نبوت او پیکار کردند،
و به برکت وجود او پیروز شدند.

۴. و آن‌ها که عشق و محبت او در عمق جانیشان بود و به امید تجارتی بزرگ و بی‌زیان او را دوست می‌داشتند.

۵. و آن‌ها که به مهر او دل بسته بودند؛ در نتیجه عشیره‌هایشان از آنان دوری جستند، خویشاوندانشان به‌خاطر آن‌که در سایهٔ قربت او ساکن بودند از آن‌ها بریدند.

۶. خداوند! آنچه را که آن‌ها برای رضای تو و در راه احیای دین تو از آن صرف نظر کردند فراموش مکن و آن‌ها را از بهشت خود راضی فرما و نیز این‌که مردم را گرد آیین تو جمع کردند و همراه رسول تو بندگان را به‌سوی تو دعوت نمودند (و به آن‌ها پاداش نیکو و شایسته عطا فرما).

۷. (بارالها!) به آن‌ها به‌خاطر هجرت کردن از دیار قوم خویش برای رضای تو و خارج شدن از زندگی مرفه به زندگی سخت و پرمشقت پاداش فراوان ده و مظلومان زیادی که در راه عزّت و سربلندی دین تو، ظلم‌های فراوانی را تحمل کردند (خداوند! همهٔ آن‌ها را مشمول رحمت و محبت خویش قرار ده).

شرح و تفسیر

یاران ویژهٔ پیامبر ﷺ

در بخش دوم امام علی (ع) به‌طور ویژه از یاران پیامبر اسلام (اصحاب محمد) ﷺ یاد می‌کند با این‌که بخش نخست دعا شامل حال آن‌ها نیز می‌شود. این نگاه ویژه به‌خاطر امتیازات فوق‌العاده‌ای است که یاران پیغمبر اسلام ﷺ داشتند. اضافه بر این، آثار خدمات آن‌ها در زندگانی معنوی و دینی ما آشکار است.

در این بخش که باز با «اللّهم» شروع می‌شود دوازده صفت برجسته برای یاران پیامبر اسلام ﷺ ذکر فرموده، سپس رضا و رضوان خدا را برای آن‌ها

می‌طلبد و شکر زحمات آنان را تقاضا می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! یاران محمد را به‌طور ویژه یاد می‌کنم»؛ (اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً).
 «همان‌ها که حق دوستی پیامبر را به خوبی ادا کردند»؛ (الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحَابَةَ).
 «و خویش را به خوبی در یاری او آزمودند»؛ (وَالَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ).^۱

«و او را در کف حمایت خود قرار دادند»؛ (وَكَانُوا).
 «و در پذیرا شدن او سرعت به خرج دادند»؛ (وَأَسْرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ).
 «و در پذیرش دعوت او از یکدیگر پیشی گرفتند»؛ (وَسَابِقُوا إِلَى دَعْوَتِهِ).
 «و هنگامی که دلیل رسالت خود را به گوش آن‌ها رسانید، لبیک گفتند و اجابت کردند»؛ (وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ).
 «و از همسران و فرزندان خود برای نشر آثار او جدا شدند»؛ (وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ).

«و با پدران و فرزندان (مشرك و معاند) خود برای تثبیت و تحکیم نبوت او پیکار کردند»؛ (وَقَاتَلُوا الْأَبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيتِ نُبُوَّتِهِ).
 «و به برکت وجود او پیروز شدند»؛ (وَانْتَصَرُوا بِهِ).
 «و آن‌ها که عشق و محبت او در عمق جان‌شان بود و به امید تجارتی بزر و بی‌زیان او را دوست می‌داشتند»؛ (وَمَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ).

«و آن‌ها که به مهر او دل بسته بودند؛ در نتیجه عشیره‌هایشان از آنان دوری جستند»؛ (وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ).

۱. فعل «ابلاء» به معنای آزمودن و متعدی است و مفعول آن محذوف است و در اصل چنین بوده: «أَبْلَوْا أَنْفُسَهُمْ بِلَاءً» آن‌ها خویش‌شان را در یاری پیامبر ﷺ آزمودند.

«و خویشاوندانشان به خاطر آن که در سایه قرابت او ساکن بودند از آنها بریدند»؛ (وَ اتَّقَتْ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ).

هر کدام از این اوصاف دوازده گانه شرح مبسوطی در تاریخ اسلام و روایات اسلامی و حتی اشاراتی در قرآن مجید دارد.

در نخستین توصیف، امام علی (علیه السلام) انگشت روی یارانی می گذارد که حق مصاحبت و دوستی خود را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ادا کردند، و به این صورت، منافقان و کسانی که آن حضرت را به تعبیر قرآن، ایذاء کردند و آنهایی که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دین اسلام برون رفتند که نام جمعی از آنها در تاریخ مورد قبول شیعه و اهل سنت آمده است از این عموم و شمول خارج می شوند.

آن ها کسانی بودند که قرآن مجید از آن ها چنین یاد کرده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُّونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالَّذِينَ تَبَوُّوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ «این اموال (انفال) برای مهاجران نیازمندی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند؛ و آن ها راستگویانند و برای نیازمندان از کسانی است که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آن ها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خود بسیار نیازمند باشند؛ و کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند رستگاران اند».^۱

۱. حشر، آیات ۸ و ۹.

البته درباره این که صحابه کیان‌اند و همچنین در مورد عدالت صحابه در پایان این بحث به طور مشروح سخن خواهیم گفت.

«كَانَفَ» از ماده «كَفَفَ» به معنای جانب هر چیزی است و هرگاه کسی چیزی را در کنار خود قرار دهد حمایتش کرده است، و لذا «كَانَفُوهُ» به معنای حمایت کردن یاران پیغمبر ﷺ از آن حضرت است.

«وَفَادَةٌ» و «وَفُود» مصدر است و به معنای شرفیاب شدن نزد شخص بزرگی است. بنابراین جمله «وَأَسْرَعُوا إِلَى وَفَادَتِهِ» اشاره به این است که اصحاب و یاران پیامبر ﷺ از هر گوشه و کنار برای ایمان آوردن و اعلام وفاداری به او خدمتش شرفیاب می شدند.

در تاریخ اسلام سالی به نام «عام الوفود» معروف است - سال نهم هجری - که آوازه اسلام بعد از فتح مکه در نقاط مختلف جزیره العرب پیچیده بود و گروه‌هایی به نمایندگی از قبایل مختلف یکی پس از دیگری خدمت پیغمبر ﷺ می رسیدند و اعلام ایمان و وفاداری می کردند.^۱

البته قبل از آن سال نیز گروه‌هایی از مؤمنان به پیامبر ﷺ خدمت او رسیدند و اعلام ایمان کردند، که جمله «أَسْرَعُوا» می تواند اشاره به این باشد.

و جمله «سَابَقُوا» اشاره به پیشگامان در اسلام است که دعوت پیامبر ﷺ را قبل از دیگران پذیرفتند و در رأس آنها امیرمؤمنان علی علیه السلام بود که به اتفاق فریقین نخستین کسی بود که به آن حضرت ایمان آورد و حضرت ایمان او را پذیرفت.

مرحوم علامه امینی از بهترین کسانی است که احادیث مربوط به ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام قبل از دیگران را در کتاب شریف «الغدیر» آورده است.^۲ او

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲. الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۰ به بعد.

حدود یک صد حدیث در این باره از منابع اهل سنت نقل کرده که بعضی از این احادیث به شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی می شود و بعضی از آنها به اصحاب آن حضرت.

از جمله در حدیثی که حاکم در مستدرک و حکیم بغدادی در تاریخ خود و جمعی دیگر نقل کرده اند، می خوانیم: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَوَّلُكُمْ وَارِدًا عَلَيَّ الْحَوْضِ أَوَّلُكُمْ إِسْلَامًا عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ؛ نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده، و او علی بن ابی طالب علیه السلام است».^۱

حاکم نیشابوری در کتاب معرفة علوم الحدیث در صفحه ۲۲ چنین می گوید: «لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاما وانما اختلفوا فی بلوغه؛ هیچ مخالفتی در میان تاریخ نویسان در این مسأله وجود ندارد که علی بن ابی طالب علیه السلام نخستین کسی است که اسلام آورده، تنها در بلوغ او هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند».

به فرض که امیرمؤمنان علیه السلام در آن سن و سال بالغ نشده بود، ولی پذیرش اسلامش توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین دلیل برای معتبر بودن ایمان و اسلام آن حضرت در آن سن و سال بود.^۲

و جمله «وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ...» اشاره ای است به مشکلات هجرت از یک سو و مشکلات جدایی از بستگان نزدیکی که اسلام را نپذیرفته بودند و همچنان بر شرک باقی بودند از سوی دیگر. می فرماید: آنها برای تحکیم پایه های نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله حتی با نزدیک ترین بستگان خود نه تنها قطع رابطه کردند، بلکه در میدان نبرد در برابر آنها ایستادند.

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۱.

۲. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۱۷۰-۱۷۴.

از آیه ۱۰ سورة ممتحنه نیز این معنا به خوبی استفاده می شود. آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَأَمْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آن ها را بیازمایید - خداوند به ایمانشان آگاه تر است - اگر آنان را مؤمن یافتید، آن ها را به سوی کفار بازنگردانید؛ نه آن ها برای کفار حلال اند و نه کفار برای آن ها».

از این آیه به خوبی استفاده می شود که گروهی از زنان با ایمان همسران مشرک خود را در مکه رها می کردند و در مدینه به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان می پیوستند و از زندگی خانواده خود با تمام علاقه ای که داشتند چشم می پوشیدند. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه در خطبه ۵۶ می فرماید: «فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْأَبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانِ وَالْقَرَابَاتِ فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا، وَ مُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ، وَ تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ، وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ. وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنْ الزَّيْغِ وَالْإِعْوَجَاجِ، وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعْنَنَا، وَ نَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغِبْنَا فِيهَا، وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا؛ ما همراه رسول خدا ﷺ بودیم، و قتل و کشتار (حتی) در میان پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) دور می زد، و هر مصیبت و سختی ای در این راه پیش می آمد، سبب افزایش ایمان ما و حرکت در راه حق و تسلیم در برابر فرمان (خدا) و شکیبایی بر درد و سوزش جراحت ها می شد (و در یک جمله، ما از هیچ مشکلی هراس نداشتیم)، ولی هم اکنون با جماعتی که (ظاهراً) برادران اسلامی ما هستند، به خاطر انحرافات و کجی ها و شبهات و تأویلات ناروا که در اسلام دارند، پیکار می کنیم، بنابراین هرگاه احساس کنیم

چیزی باعث جمع شدن پراکندگی ما می‌گردد و به وسیله آن به هم نزدیک می‌شویم و باقی مانده پیوندها را در میان خود محکم می‌سازیم، به آن علاقه نشان می‌دهیم و از غیر آن خودداری می‌کنیم!»^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در تفسیر همین خطبه از گروهی نام می‌برد که نزدیکان مشرک خود را در میدان‌های نبرد به قتل رسانده‌اند، از جمله علی (علیه السلام) گروهی از بنی عبد مناف و بنی عبدالدار را در روز بدر واحد به قتل رساند، در حالی که آن‌ها از خویشاوندان او و پسرعموهای او بودند و حمزه، شیبیه بن ابی ربیعه را که پسرعمویش بود به قتل رساند و همچنین گروهی دیگر.^۲ همه این‌ها به خاطر محبت داغ و عمیقی بود که نسبت به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داشتند و به تعبیر قرآن، به دنبال تجارتی بودند که هرگز خسرانی در آن نیست؛ تجارت با ذات پاک پروردگار.

«منطوین» از ماده «انطواء» از ریشه «طی» در اصل به معنای «به هم پیچیدن» است و هنگامی که با «علی» متعدی می‌شود، به معنای «پنهان داشتن و پروراندن چیزی در سینه» است و جمله امام (علیه السلام) اشاره به محبتی است که مؤمنان نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در درون جان داشتند و پیوسته آن را پرورش می‌دادند.

«تبور» از ماده «بَور» و «بَوار» در اصل به معنای «شدت کساد بودن» چیزی است و از آن جا که شدت کساد باعث فساد و هلاکت می‌شود این واژه غالباً به معنای «هلاکت» به کار می‌رود و تعبیر «تِجَارَةٌ لَّنْ تَبُورَ» یعنی تجارتی که در آن هرگز کساد و ضرر و زیانی نیست.

جمله «تِجَارَةٌ لَّنْ تَبُورَ» برگرفته از آیه ۲۹ سوره فاطر است که درباره گروهی از مؤمنان می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۵، ص ۲۳۸.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۳۴.

سِرّاً وَ عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ»؛ «آنها که کتاب خدا را تلاوت کرده و نماز بپا می‌دارند و از آنچه خدا روزیشان فرموده پنهان و آشکار به فقیران انفاق می‌کنند امید تجارتی دارند که هرگز زیان و زوال نخواهد یافت (بلکه سود ابدی در بهشت خواهد داشت)».

جمله «وَالَّذِينَ هَجَرْتَهُمُ الْعَشَائِرُ» اشاره دیگری به گروهی است که خویشاوندان و قبیله آنها به آنان پشت می‌کردند و به تعبیر دیگر، آنها را به خاطر ایمان به پیغمبر اکرم ﷺ و دست زدن به دامن او و قرار گرفتن در سایه او طرد می‌کردند، کاری که تحملش برای مؤمنان آسان نبود، به خصوص که پیوستگی به قبیله و عشیره در میان عرب نقش بسیار مهمی داشت.

ابن عبدالبر در استیعاب از واقعی در حالات مُصعب بن عمیر نقل می‌کند که او جوانی بسیار زیبا و رشید و مورد احترام و علاقه فوق‌العاده پدر و مادرش بود و آنها بهترین لباس را بر او می‌پوشاندند. هنگامی که مُصعب باخبر شد که پیغمبر اکرم ﷺ مردم را به اسلام دعوت می‌کند خدمت حضرت رسید و مسلمان شد، ولی اسلام خود را از پدر و مادر پنهان می‌داشت و مخفیانه خدمت پیغمبر ﷺ می‌رسید. روزی عثمان بن طلحه او را دید که نماز می‌خواند و به قوم و مادرش خبر داد. آنها او را از این کار برحذر داشتند و محبوس نمودند و رابطه او را با پیغمبر اکرم ﷺ قطع کردند و همچنان محبوس بود تا زمانی که هجرت به حبشه در میان مسلمانان شروع شد، و او هم توانست (مخفیانه) به حبشه برود. او مردی باهوش و پراستعداد بود و پیغمبر اکرم ﷺ او را برای تعلیم قرآن به افرادی که ناآگاه بودند مأموریت داد و سرانجام در جنگ احد شربت شهادت نوشید.^۱

۱. استیعاب، ج ۴، ص ۱۴۷۴ (شرح حال مُصعب بن عمیر).

سپس امام علیه السلام در جمله دیگر این یاران وفادار را در سایه قربت و خویشاوندی معنوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده، می فرماید: اگر آن‌ها از خویشاوندان کافر و بت پرست خود جدا شدند خویشاوندی برتری نصیبشان شد و آن، خویشاوندی معنوی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پیوند مادی خود را به پیوند معنوی پرارزشی تبدیل کردند.

در کلمات قصار امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می خوانیم: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ، ثُمَّ تَلَا: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» الْآيَةَ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعْدَتْ لُحْمَتُهُ، وَإِنْ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قُرْبَتْ قَرَابَتُهُ؛ نَزْدِيكَ تَرِينَ وَشَايِسْتَهُ تَرِينَ مردم به پیامبران، آن‌هایی هستند که از همه به تعلیماتشان آگاه‌ترند (و در سایه این آگاهی به آن جامه عمل می پوشانند) سپس امام علیه السلام این آیه (آل عمران/۶۸) را تلاوت کرد: «شایسته‌ترین و نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم آن‌هایی هستند که از او پیروی کردند و نیز این پیامبر و مؤمنان به این پیامبر».^۱ به یقین دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند، هرچند پیوند نسبی‌اش دور باشد و دشمن محمد کسی است که خدا را نافرمانی کند، هرچند قربت او نزدیک باشد».^۲

در واقع امیرمؤمنان و امام سجّاد علیه السلام می فرمایند: اگر مؤمنان نخستین چیزی را از دست دادند، به مهم‌تر از آن رسیدند. خویشاوندی خویشاوندانشان به خویشاوندی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تبدیل شد، همان‌گونه که در مورد سلمان فارسی نیز تعبیری شبیه این آمده است: «وإن سلمان منا أهل البيت».^۳

امام علیه السلام بعد از بیان این اوصاف دوازده‌گانه برجسته اصحاب و یاران

۱. آل عمران، آیه ۶۸.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۹۶.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۳.

پیامبر ﷺ از خدا تقاضای پاداش‌های مهمی برای آن‌ها می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنچه را که آن‌ها برای رضای تو و در راه احیای دین تو از آن صرف نظر کردند فراموش مکن و آن‌ها را از بهشت خود راضی فرما و نیز این‌که مردم را گرد آیین تو جمع کردند و همراه رسول تو بندگان را به سوی تو دعوت نمودند (و به آن‌ها پاداش نیکو و شایسته عطا فرما)»؛ (فَلَا تَنْسَ لَهُمُ اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَفِيكَ، وَ أَرْضِهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا حَاشُوا الْخُلُقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ).

درواقع در این جا دو وصف دیگری بر اوصاف آن‌ها افزوده و به خاطر آن برای یاران پیغمبر تقاضای پاداش‌های بیشتری دارد.

قابل توجه این‌که نسیان در اصل به معنای فراموش‌کاری است، ولی گاه در معنای مجازی به کار می‌رود و آن این‌که انسان چیزی را فراموش نکرده است، ولی با این حال نسبت به آن بی‌اعتنایی کند، چنان‌که گویی آن را فراموش کرده است و اگر نسیان در کلام امام علی (ع) یا در آیات قرآن به خدا نسبت داده می‌شود به همین معنای اخیر است، یعنی خداوند چنان با آن‌ها رفتار می‌کند که فراموش‌کاران رفتار می‌کنند و در نتیجه آن‌ها را از رحمت خود به طور کامل دور می‌کند.

«حاشوا» از ماده «حوش» به گفته قاموس اللغة به معنای جمع کردن است و در کلام امام علی (ع) اشاره به این است که یاران پیامبر مردم را گرد آیین تو جمع کردند. در این جا امام علی (ع) تقاضا دارد: خدایا به آن‌ها رحمت و پاداش‌های شایسته عطا فرما.

سپس می‌افزاید: «(بارالها!) به آن‌ها به خاطر هجرت کردن از دیار قوم خویش برای رضای تو و خارج شدن از زندگی مرفه به زندگی سخت و پرمشقت پاداش فراوان ده»؛ (وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضَيْقِهِ).

«و مظلومان زیادی که در راه عزت و سربلندی دین تو ظلم‌های فراوان تحمل کردند (خداوند! همه آنها را مشمول رحمت و محبت خویش قرار ده)»؛ (وَمَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِهِمْ).^۱

و تعبیر به شکرکردن خداوند نسبت به این فداکاران و حامیان دین خدا، اشاره به قدردانی از آنها به وسیله بخشیدن انواع نعمت‌هاست.

صحابه و یاران پیامبر ﷺ چه کسانی بودند؟

شکی نیست که افراد زیادی اعم از مهاجران که خانه و زندگی خود را رها کردند و از مکه به سوی مدینه برای یاری پیامبر ﷺ شتافتند و انصار که همان مؤمنان مدینه بودند، نقش بسیار مهمی در پیشرفت اسلام و پیروزی پیامبر ﷺ و آیین خدا بر دشمنان داشتند.

اگر آنها نبودند، اسلام با این سرعت پیش نمی‌رفت و در برابر دشمنان متعصب خونخوار و لجوج پیروز نمی‌شد. به همین دلیل امام سجّاد علیه السلام در این دعای نورانی از آنها یاد می‌کند و بر آنان درود می‌فرستد و خدمات آنها را یک به یک بر می‌شمرد و از خداوند تقاضای قدردانی از زحمات آنها را می‌کند. در دعای روز سه‌شنبه که آن نیز از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است، آن حضرت بعد از درود بر پیغمبر و آل او، بر صحابه درود می‌فرستد، عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ تَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَأَصْحَابِهِ الْمُتَجَبِّينَ».

۱. در تفسیر جمله بالا بسیاری از شارحین گرفتار مشکلات فراوان شده‌اند و وجوه مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند. احتمال بسیار می‌رود که اعراب «كَثُرَتْ» به صورت فعل معلوم از باب تفعیل از ناحیه اعراب‌گذارندگان اشتباه بوده و صحیح «كَثُرَتْ» به صورت فعل مجهول و ثلاثی مجرد است. و جمله «مَنْ كَثُرَتْ» عطف به ضمیر «هم» در «وَأَشْكُرْهُمْ» است.

و قبل از آن قرآن مجید درباره آنها می‌گوید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها نیز از او خشنود شدند؛ و باغ‌های بهشتی برای آنان آماده ساخته، که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است رستگاری و پیروزی بزرگ!». ^۱

و در سوره انفال آیه ۷۴ می‌خوانیم: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛ «و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که به آنها پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها آمرزش و رحمت خدا و روزی باارزشی است».

و همچنین اشاراتی در آیات دیگر درباره مقامات صحابه آمده است. ولی آیا این تعریف و تمجید و این پاداش، شامل حال تمام کسانی می‌شود که روزی در خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، آن‌گونه که بعضی از کسانی که راه غلو را در این باره پیموده‌اند قائل هستند یا صحابه نیز به گروه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند و آیات مزبور و توصیف‌هایی که امام سجاده علیه السلام در این دعا کرده مربوط به گروهی از آنان است؟

گروهی از تندروان تنزیه صحابه چنان تند رفته‌اند که هرکس لب به نقد یکی از آنان بگشاید او را فاسق و ملحد و زندیق می‌نامند و گاه خون او را مباح می‌شمرند.

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

از جمله در کتاب الاصابة از ابوزرعه چنین نقل شده است: «هرگاه کسی را دیدی که به یکی از اصحاب پیغمبر ﷺ خرده گیری می کند بدان که او زندیق است».^۱

عبدالله موصلی در کتاب حتی لانخدع می گوید: «صحابه گروهی بودند که خدا آنان را برای هم نشینی پیغمبرش و اقامه دین و آیین او برگزید. آن ها را وزیران پیامبرش قرار داده و محبت آن ها را دین و ایمان، و بغض آن ها را کفر و نفاق شمرده و بر امت واجب است همه آن ها را دوست بدارند».^۲

غزالی در کتاب المستصفی می نویسد: «آنچه علمای گذشته و پس از آن، دیگر عالمان معتقدند، این است که عدالت صحابه امری روشن است، چرا که خداوند در کتابش آن ها را ستایش کرده، و همین اعتقاد ما درباره آنان است، مگر کسی که به دلیل قطعی فسقش ثابت شده باشد و این نیز هرگز درباره کسی از آن ها ثابت نشده است. بنابراین هیچ یک از آن ها نیاز به تعدیل و توثیق ندارند (بلکه همگی عادل اند)».^۳

ابن حجر عسقلانی در کتاب معروفش الاصابة ادعا می کند که همه اهل سنت اتفاق نظر دارند که صحابه همگی عادل اند.^۴

ولی برخلاف آنچه در بالا آمد جمعی از علمای اهل سنت این حکم را به طور عموم نپذیرفته اند و بسیاری از صحابه را از آن استثنا کرده اند.

سعد الدین تفتازانی، که از علمای معروف اهل سنت در قرن هشتم است در کتاب شرح المقاصد چنین می گوید: جنگ ها و مشاجراتی که در میان صحابه واقع

۱. الإصابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۱۰.

۲. حقيقة الشيعة (حتى لانخدع)، ج ۱، ص ۶.

۳. المستصفی، ص ۱۲۰.

۴. الإصابة في معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۹ و ۱۰.

شد و در کتب تاریخ ضبط است و افراد معتبر آن را نقل کرده‌اند ظاهرش دلالت می‌کند که بعضی از صحابه از طریق حق منصرف شده‌اند و به حد ظلم و فسق رسیده‌اند و انگیزه آن حسد و عناد و دشمنی و عشق به ریاست بود.

سپس می‌افزاید: هر کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کرد نمی‌توان او را فرد خوبی شمرد، ولی چون علما حُسن ظنّ به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند برای اعمال آن‌ها توجیهات و تعبیراتی درست کرده‌اند و معتقدند که کار آن‌ها به ضلالت و فسق نینجامیده است و این سخن را به خاطر آن می‌گویند که اعتقاد مسلمین را از لغزش و گمراهی در حق بزرگان صحابه، به‌ویژه مهاجران و انصار و کسانی که بشارت به ثواب و نجات آن‌ها در قیامت داده شده حفظ کنند.^۱

دکتر طه حسین، دانشمند معاصر معروف مصری در کتاب الفتنۃ الکبری می‌گوید: ما درباره اصحاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی نمی‌گوییم که آن‌ها درباره خود قائل نبودند. آن‌ها خود را بشری می‌دانستند که در معرض حوادثی از قبیل خطاها و گناهان است که دامان غیرشان را نیز می‌گیرد. آن‌ها (متأسفانه) تهمت‌های سختی به یکدیگر زدند و گروهی از آنان یکدیگر را به کفر و فسق متهم ساختند ... کسانی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله که عثمان را یاری کردند معتقد بودند که مخالفینشان از دین خارج شده و مخالف امر پیغمبرند و به همین دلیل، جنگ با یکدیگر را حلال شمردند و عملاً در روز جمل و روز صفین درمقابل هم قرار گرفتند ... هنگامی که صحابه، خود چنین اختلافاتی داشتند و یکدیگر را به انجام گناهان کبیره متهم می‌ساختند و بعضی به عنوان جهاد فی سبیل الله با دیگری پیکار کردند، سزاوار نیست که رأی ما درباره آن‌ها بهتر از رأی آن‌ها درباره خود باشد و سزاوار نیست که ما راه کسانی را بپیماییم که اکثر اخباری را که

۱. شرح المقاصد، ج ۵، ص ۳۱۰.

در تواریخ برای ما نقل شده، از فتنه‌ها و اختلافات، منکر شویم (و چشم بر واقعیت‌های آشکار ببندیم).^۱

سخن طه حسین سخنی است کاملاً مستدل و منطقی که هر کسی آن را بگوید باید از او پذیرفت، هرچند بیان واقعیت تلخی باشد.

در این جا لازم است چند موضوع جداگانه بحث شود تا حقیقت عدالت صحابه روشن گردد:

۱. صحابه کیان‌اند؟

۲. دلیل عدالت صحابه چیست؟

۳. انگیزه اصرار بر عدالت صحابه چیست؟

۴. آیات و روایات معارض کدام‌اند؟

آیات و روایات و نقل‌های تاریخی‌ای که نشان می‌دهد صحابه همه یکسان نبوده‌اند، بعضی در مسیر عدالت و بعضی در برخلاف مسیر عدالت حرکت کرده‌اند.

۱. صحابه کیان‌اند؟

در این باره میان علمای اهل سنت اختلاف شدیدی است و اقوال متعددی در این زمینه نقل شده است، از جمله:

۱. سیوطی، دانشمند معروف اهل سنت، از نووی، عالم و فقیه معروف آن‌ها نقل می‌کند که می‌گوید: «المعروف عند المحدثین أنّه کلّ مسلم رأى النبیّ؛ نزد ارباب اهل حدیث، معروف این است که هر مسلمانی که پیامبر ﷺ را دیده باشد به او صحابی گفته می‌شود».

۱. الفتنة الكبرى، ص ۱۷۰.

۲. سیوطی از جمع دیگری از دانشمندان اهل سنت نقل می‌کند که صحابی کسی است که برای مدتی طولانی مصاحب پیامبر ﷺ - به طریق تبعیت - بوده باشد.

۳. از سعید بن مسیب (تابعی معروف) نقل می‌کند که نمی‌توان مسلمانی را صحابی شمرد، جز این که به مدت یک یا دو سال را با پیامبر ﷺ بوده و یا در یک یا دو جنگ همراه پیغمبر اکرم ﷺ جنگیده باشد.

۴. سیوطی بعد از نقل این اقوال، خود چنین می‌گوید: «بهتر است که در تعریف صحابی گفته شود: من لقی النبی مسلماً و مات علی اسلامه؛ آن کس که در حال اسلام، پیامبر ﷺ را ملاقات کرده باشد و مسلمان هم از دنیا رفته باشد صحابی محسوب می‌شود». و در ادامه تصریح می‌کند که مصاحبت طولانی شرط نیست.^۱

آن‌ها درباره تعداد صحابه نیز سخن واحدی ندارند. نووی که از فقها و عالمان حدیث شناس معروف اهل سنت است از ابوزرعۀ رازی نقل می‌کند: پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفت که یک صد و چهارده هزار صحابی از او حدیث شنیده و از آن حضرت روایت نقل کرده‌اند.

جلال الدین سیوطی بعد از نقل این سخن از نووی می‌گوید: رافعی تعداد صحابی را شصت هزار تن می‌داند که سی هزار تن در مدینه و سی هزار تن دیگر در قبایل عرب و غیر عرب بوده‌اند.

سپس می‌افزاید: با این حال تمام کسانی که درباره صحابه کتاب نوشته‌اند مجموع صحابه‌ای که از آن‌ها یاد کرده‌اند - چه کسانی که در زمان حیات پیغمبر اکرم ﷺ از دنیا رفته‌اند و چه کسانی که معاصر آن حضرت بوده‌اند و بعد از ایشان زنده ماندند و چه کسانی که کودک بودند و آن حضرت را درک کردند - به ده هزار تن نمی‌رسد.^۲

۱. رجوع کنید به: تدریب الراوی، ص ۳۷۴-۳۷۶.

۲. تدریب الراوی، ص ۳۸۱ و ۳۸۲.

بنابراین آن‌ها درباره معیار در شناخت صحابه و همچنین تعداد آن‌ها قول واحدی ندارند.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند که صحابه رسول الله، هرچند امتیاز و افتخار مصاحبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته‌اند و ما به نیکی از آن‌ها یاد می‌کنیم، ولی همه آن‌ها یکسان نبودند. در میان آن‌ها شخصیت‌های و الامقام پیدا می‌شوند و از نظر عدالت، همانند افراد دیگرند که جمعی عادل و گروهی غیر عادل بودند، به گواهی شواهد قرآنی و حدیث و تاریخ که بعداً به آن اشاره خواهد شد. بسیار شگفت‌انگیز است که بعضی درباره عدالت صحابه آن قدر پیش رفته‌اند که منکر آن را کافر و زندیق و خارج از اسلام دانسته‌اند، که قبلاً به آن اشاره شد.

۲. دلیل عدالت صحابه

طرفداران عدالت صحابه به آیاتی از قرآن مجید و روایات نبوی استدلال می‌کنند.

مهم‌ترین آیه‌ای که به آن تمسک جسته‌اند آیه ۱۰۰ سوره توبه است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها نیز از او خشنود شدند؛ و باغ‌های بهشتی برای آنان آماده ساخته، که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است رستگاری و پیروزی بزرگ!».

در حالی که آیه تنها درباره گروه سابقین در ایمان و هجرت و کسانی است که از آن‌ها با نیکوکاری پیروی کردند، (نه به طور مطلق) بنابراین همه صحابه را شامل نمی‌شود.

جالب این است که فخر رازی در ذیل این آیه نتیجه معکوس گرفته، می گوید: کسانی که درباره مهاجرین و انصار سخن ناروایی می گویند جزء تابعین به احسان نیستند و داخل در آیه شریفه نمی شوند.^۱ در حالی که گروهی از صحابه، طبق تاریخ متواتر، درمقابل هم ایستادند و نسبت های ناروایی، همچون کفر و فسق به یکدیگر دادند.

و گاه به آیه ۱۱۰ سورة آل عمران استدلال کرده اند که می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾؛ «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید؛ چراکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید».

در صورتی که این آیه اولاً خطاب به تمام امت است، نه اصحاب رسول الله ﷺ و ثانیاً مشروط به شرایطی کرده که در بعضی از آن ها نبوده است، از جمله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان خالص بدون لغزش و تزلزل.

و نیز به آیه شریفه ۱۸ سورة فتح تمسک جسته اند، آن جا که می فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾؛ «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - خشنود شد؛ خدا آنچه را که درون دل هایشان، از ایمان و صداقت نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی را پاداش آن ها قرار داد».

این در حالی است که در آیه ۲۹ سورة فتح صفاتی برای آن ها بیان کرده، می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ

۱. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه ۱۰۰ سورة توبه، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند، در برابر کفار، سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل و رضای خدا را می‌طلبند؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات است و توصیف آنان در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌اش را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد! و خداوند به کسانی از آن‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است».

آیا آن‌هایی که در جنگ جمل و صفین به جان هم افتادند و هزاران نفر از یکدیگر را کشتند «رحماء بینهم» بودند و به یکدیگر رحم کردند؟ به یقین چنین نبود، پس آن‌ها داخل در آیه فوق نیستند.

اضافه بر این، خدا وعده پاداش عظیم به همه آن‌ها نداده، به آن‌هایی داده است که ایمان و عمل صالح داشتند ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

آیا شکستن پیمان بیعت امام مسلمین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) در جنگ جمل و جنگ صفین و روشن کردن آتش جنگی که هزاران نفر در آن سوختند، جزء عمل صالح بود که وعده الهی نسبت به مغفرت و اجر عظیم، شامل حالشان شود؟!^۱

۱. ابن حجر در کتاب الاصابه، ج ۱، در مقدمه و غزالی در المستصفی، ص ۱۳ و آمدی در الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۲، ص ۹۱ به این آیات استدلال کرده‌اند. البته دیگران هم به این آیات برای عدالت صحابه استدلال نموده‌اند که پاسخ همه آن‌ها روشن است.

مهم‌ترین روایتی که به آن برای عدالت صحابه تمسک جسته‌اند، این روایت معروف نبوی است: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ؛ اصحاب من همچون ستارگان آسمان‌اند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌شوید».

این روایت در کتاب‌های متعددی نقل شده است. از جمله در کتاب مسند جامع، سند روایت چنین نقل شده است: عبد بن حمید عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله ﷺ.^۱

و در کتاب جامع العلم^۲ تألیف ابن عبدالبر و جامع الاصول^۳ نوشته ابن اثیر که از کتب معروف آن‌هاست به سند دیگری این حدیث از پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده و سند چنین است: عبدالله بن روح عن سلام بن سلم، قال: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ غُصَيْنٍ، عَنْ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي سَفْيَانَ، عَنْ جَابِرٍ، مَرْفُوعاً أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ».

سند این حدیث مخدوش و ضعیف است، زیرا خود ابن عبدالبر در کتاب العلم تصریح کرده که حارث بن غصین شخص مجهول الحالی است.^۴ همان‌گونه که سلام بن سلم نیز از ضعف است. گروه دیگری از بزرگان اهل سنت نیز او را تضعیف کرده‌اند.

این حدیث از طریق دیگری که در آن عبدالرحیم بن زید و پدر عبدالرحیم هستند نقل شده که هر دو از افرادی می‌باشند که به نقل آن‌ها اعتمادی نمی‌شود.^۵ حمزة الجزری نیز که در سند این حدیث واقع شده مجهول الحال است.

۱. مسند جامع، ج ۱۰، ص ۷۸۲، شماره ۸۲۱۹، به نقل از مسند عبد بن حمید.

۲. جامع بیان العلم وفضله، ج ۲، ص ۹۱.

۳. جامع الاصول، ج ۸، ص ۵۵۶، ح ۶۳۶۹.

۴. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۵. سیر أعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۵۸.

به هر حال، سند این حدیث به اعتراف بسیاری از بزرگان اهل سنت ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

جالب این است که ابن حزم (علی بن احمد بن سعید) از علمای قرن پنجم که از معاریف آن‌هاست بعد از ذکر این حدیث می‌گوید: این حدیث چیزی را نمی‌تواند برای ما ثابت کند، زیرا محال است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را دعوت به پیروی از همه صحابه کند، در حالی که در میان آن‌ها کسانی بوده‌اند که چیزی را حرام و کسانی بوده‌اند که همان را حلال می‌شمردند.^۱

شوکانی، که از دانشمندان معروف قرن سیزدهم اهل سنت است در کتاب ارشاد الفحول عبارت جالبی در این زمینه دارد، می‌گوید: بعضی از قائلین به حجیت قول صحابی، به حدیث «أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ...» تمسک جسته‌اند، در حالی که این حدیث هرگز ثابت نیست و اشکال آن نزد دانشمندان روشن است، به‌طوری که نمی‌توان در کمترین حکمی از احکام شرع به آن عمل کرد.^۲

اضافه بر این، محتوای این روایت اگر به‌صورت عام باشد و همه اصحاب را شامل شود، مخالف کتاب الله است، زیرا آن‌گونه که خواهیم گفت در قرآن مجید گروهی از صحابه مذمت شده یا منافق شمرده شده‌اند و یا مرتکب خطاهای دیگری گردیده‌اند و روایتی که برخلاف قرآن باشد قابل قبول نیست.

می‌دانیم که در جنگ جمل بعضی از صحابه درمقابل بعضی دیگر ایستادند. امیرمؤمنان علی علیه السلام و جمعی از صحابه در یک طرف و طلحه و زبیر و بعضی دیگر درمقابل آن‌ها. آیا مفهوم حدیث این است که در چنین صحنه‌ای ما به هر کدام از این دو گروه بپیوندیم هدایت یافته‌ایم، چه لشکر علی علیه السلام، چه لشکر طلحه و زبیر؟

۱. الإحکام، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. ارشاد الفحول، ص ۲۱۴.

یا در جنگ صفین که باز بعضی از صحابه را در مقابل بعضی دیگر می بینیم که شمشیر به روی هم کشیده اند، هر دو همچون ستارگان آسمان اند، ما هم شمشیر بکشیم و هر کدام از دو گروه را که میل داشتیم انتخاب کنیم و به کشتن گروه دیگر پردازیم؟ آیا هیچ عاقلی می تواند چنین نسبتی به پیغمبر گرامی اسلام ﷺ بدهد؟! ممکن است گفته شود: این روایت در منابع شیعه نیز وارد شده است، زیرا در معانی الاخبار صدوق چنین آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «وَمَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ سُنَّةٌ مِنِّي فَمَا قَالَ أَصْحَابِي فَقُولُوا بِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ أَصْحَابِي فِيكُمْ كَمَثَلِ الثُّجُومِ بِأَيِّهَا أَخَذَ اهْتَدَيْ وَبِأَيِّ أَقَاوِيلِ أَصْحَابِي أَخَذْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَ اخْتِلَافُ أَصْحَابِي لَكُمْ رَحْمَةٌ؛ هرگاه (در کتاب خدا و) در سنت من حکمی را نیافتید، آنچه اصحاب من می گویند همان را بگویید، زیرا مثل اصحاب من در شما مثل ستارگان آسمان است که به هر کدام تمسک جوید هدایت در آن خواهد بود و به هر کدام از سخنان یاران من متمسک شوید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب برای شما رحمت است».^۱

ولی این حدیث علاوه بر این که ضعف سند دارد، زیرا در سند آن غیاث بن کلوب است که از نظر علمای رجال ضعیف می باشد (گرچه بعضی کوشش کردند که او را از ثقات بدانند، ولی گفتار آن ها قابل تردید است) در ذیل حدیث آمده است: «فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَصْحَابُكَ؟ قَالَ: أَهْلُ بَيْتِي؛ عرض کردند: ای رسول خدا! اصحاب تو کیانند؟ فرمود: منظورم اهل بیت من هستند».

بنابراین، حدیث مذکور از نظر سند و متن قابل استناد نیست.

و نیز ممکن است گفته شود که در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) از آن حضرت نقل شده که از ایشان درباره کلام پیغمبر ﷺ که فرمود: «أَصْحَابِي كَالثُّجُومِ بِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ

۱. معانی الاخبار، ص ۱۵۶، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۷، ح ۸.

اَهْتَدَيْتُمْ» فرمود: «هَذَا صَحِيحٌ، يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُغَيِّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدِّلْ؛ این سخن صحیح است، ولی درباره کسانی است که بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دین یا روش خود را تغییر ندادند و مبدل نساختند».^۱

سند این روایت نیز به خاطر این که مشتمل بر عده‌ای از مجاهیل است اعتباری ندارد. به علاوه ذیل آن افرادی از صحابه را که تغییر مسیر دادند استثنا کرده است.

۳. انگیزهٔ اصرار بر عدالت صحابه

اصرار بسیاری از علمای اهل سنت بر این که همهٔ صحابه عادل هستند ظاهراً به خاطر دو چیز است:

نخست این که اگر عدالت صحابه متزلزل شود خلافت خلفای نخستین نیز متزلزل خواهد شد، زیرا عمدهٔ چیزی که دلالت بر صحت انتخاب آن‌ها برای خلافت می‌کند حمایت گروهی از صحابه از آن‌هاست. هرگاه عدالت صحابه نفی شود خلافت خلفای نخستین نیز زیر سؤال خواهد رفت، بنابراین به عدالت صحابه محکم چسبیده‌اند تا مبدا خلافت متزلزل شود.

دیگر این که آن‌ها در مسائل مختلف فقهی، روایات کمی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دارند، تا جایی که بعضی از علمای اهل سنت^۲ نقل کرده‌اند احادیث فقهی‌ای که نزد ابوحنیفه صحت آن ثابت شده بود فقط ۱۷ حدیث بود که ناچار بود فقه را براساس آن بسازد. بنابراین آن‌ها ناچارند از یک سو با قبول عدالت صحابه فتاوی آن‌ها و نظرات آن‌ها را در مسائل مختلف فقهی مدرک قرار دهند و از سوی دیگر به مسألهٔ قیاس و استحسان پناه ببرند تا بتوانند نسبت به احکام پاسخگو باشند.

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷، ح ۳۳؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸، ح ۲۶.

۲. مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۴.

ولی همان‌گونه که خواهیم دید بنایی که این دو هدف را بر آن نهادند بنایی سست و متزلزل است که سستی آن به آن دو هدف نیز بازمی‌گردد.

۴. احادیث و آیات معارض با عدالت همه صحابه

الف) احادیث معارض در کتب اهل سنت

در متون معروف اهل سنت احادیثی وارد شده است که با صراحت، عدالت گروهی از صحابه را زیر سؤال می‌برد و تعبیرات تندی درباره آن‌ها دارد. در صحیح بخاری آمده است. سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه‌ای خواند و درباره مشکلات محشر و عرصه قیامت سخنانی فرمود. سپس اضافه کرد: «إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تَذَرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۱ فَيَقَالُ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ؛ گروهی از مردان امت مرا در آن صحنه حاضر می‌کنند و آن‌ها را به سمت چپ می‌برند (اشاره به سرنوشت بدکاران است). من عرضه می‌دارم: پروردگار من! این‌ها اصحاب من‌اند. گفته می‌شود: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند! عرضه می‌دارم: همان‌گونه که عبد صالح (حضرت مسیح) عرضه داشت: «من مادامی که در میان آن‌ها بودم مراقبشان بودم و بعد از من تو مراقب آن‌ها بودی» گفته می‌شود: این گروه از زمانی که تو از آن‌ها جدا شدی پیوسته به عقب بازگشتند»^۲.

این حدیث بارها در صحیح بخاری که معتبرترین کتاب اهل سنت است تکرار

۱. مائده، آیه ۱۱۷.

۲. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴۰.

شده، از جمله در کتاب تفسیر القرآن (ج ۵، ص ۱۹۱) و کتاب الرقاق (ج ۷، ص ۱۹۵ و ۲۰۷) و کتاب الفتن (ج ۸، ص ۸۶ با کمی تفاوت).
 قریب به این مضمون در صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۵۷ نیز دیده می شود.
 در کتب دیگر نیز به طور گسترده آمده است.
 هر فرد با انصافی این حدیث را ملاحظه کند می پذیرد که اصحاب و یاران پیغمبر ﷺ همه یکسان نبودند و دادن حکم کلی به عدالت و سلامت اعتقاد و اعمال آن ها ممکن نیست.

(ب) نقد برخی از صحابه در آیات

شکی نیست که در میان صحابه افرادی با ایمان، صالح و درستکار و بسیار پرارزش بودند. کسانی که نه در عصر پیامبر ﷺ و نه بعد از آن هرگز از مسیر صحیح منحرف نشدند و در روایات امامان معصوم شیعه علیهم السلام و از جمله در دعای چهارم صحیفه سجاده که از آن گذشتیم وصف آن ها آمده است و قرآن مجید نیز از آن ها به خوبی یاد کرده، که آیات آن گذشت.

ولی در مقابل این ها در میان صحابه - یعنی کسانی که در عصر پیامبر ﷺ می زیستند و با آن حضرت محشور بودند - گروه های دیگری پیدا می شوند که بعضی به طور کامل از اسلام و عقاید و اخلاق اسلامی انحراف داشتند و بعضی کمتر، از جمله:

۱. منافقان گروهی بودند که با پیامبر ﷺ حشر و نشر داشتند و در میان اصحاب او می زیستند و جزء صحابه به معنای عام بودند، ولی قرآن درباره آن ها می گوید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُتَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُتَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که به یقین تو پیامبر خدا هستی!» خداوند می داند که تو پیامبر او هستی،

ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغ گو هستند (زیرا به گفته خود ایمان ندارند).^۱

این گروه هیچ بهره ای از ایمان نداشتند، ولی تظاهر به ایمان می کردند. البته ممکن است بعضی بگویند که منافقان از آنچه درباره صحابه گفته شده مستثنا هستند، ولی عبارت بسیاری از دانشمندان اهل سنت این است که هرکس محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرده، به خصوص اگر مدتی با او بوده، مشمول حکم عدالت صحابه است و این تناقضی است آشکار، به ویژه این که بسیاری از منافقان، منافقان پنهانی بودند نه آشکار.

۲. گروه دیگری از منافقین بودند که ایمان ضعیفی داشتند و جنبه منفی آنها قوی تر بود: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُتَالَى يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «منافقان به گمان خود می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی خیزند، با کسالت برمی خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند».^۲

۳. بعضی از آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله را به شدت آزار دادند و حتی متهم به خیانت کردند: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ «ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند و هرکس خیانت کند، روز رستاخیز، آنچه را که در آن خیانت کرده، با خود به صحنه محشر می آورد؛ سپس نتیجه اعمال هرکس، به طور کامل به او داده می شود؛ و به آنها ستم نخواهد شد».^۳

۱. منافقون، آیه ۱.

۲. نساء، آیه ۱۴۲.

۳. آل عمران، آیه ۱۶۱.

در شأن نزول این آیه شریفه در کتب حدیث و تفاسیر اهل سنت و از جمله الدر المنثور مطالبی نقل شده که نشان می‌دهد بعضی از اصحاب، پیغمبر اکرم ﷺ را متهم به خیانت در غنائم جنگی کردند، از جمله ابن عباس می‌گوید: این آیه دربارهٔ پارچه‌ای قیمتی نازل شد که در روز جنگ بدر در میان غنائم بود. هنگامی که پارچه را نیافتند بعضی از صحابه گفتند: شاید پیغمبر اکرم ﷺ آن را برداشته باشد و در نقل دیگری گفتند: پیغمبر ﷺ دربارهٔ آن خیانت کرده است. آیه نازل شد و با صراحت سخنان آن‌ها را نفی کرد.^۱

آیا کسانی که پیغمبر اکرم ﷺ را - نعوذ بالله - متهم به خیانت در غنائم می‌کنند عادل و صادق و درستکارند؟!

۴. گروه دیگری بودند که هرگاه پیغمبر اکرم ﷺ از غنائم یا اموال دیگر بیت‌المال به مقدار فراوان به آن‌ها می‌داد خوشحال بودند و اگر نمی‌داد خشمگین و غضبناک می‌شدند. همان‌گونه که در این آیه آمده است: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ»؛ «و در میان آن‌ها کسانی هستند که در تقسیم غنائم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر سهمی از آن غنائم، به آن‌ها داده شود، راضی می‌شوند و اگر چیزی به آن‌ها داده نشود، خشمگین می‌گردند؛ هرچند حقی نداشته باشند».^۲

۵. از آیه ۲ سوره حجرات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید، و در برابر او بلند سخن مگویید و او را بلند صدا نزنید، آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند. مبدا اعمال شما نابود شود، در حالی که نمی‌دانید»

۱. تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۶۱، ذیل آیه ۱۶۱ سوره آل عمران.

۲. توبه، آیه ۵۸.

و شأن نزولی که برای آن ذکر کرده‌اند بی ادبی و اذیت استفاده می‌شود، که جمعی از صحابه معروف پیغمبر ﷺ در حضور ایشان صدای خود را بلند کردند و حرمت آن حضرت را شکستند. آیه شریفه نازل شد و به آن‌ها دستور داد که این عمل را ترک کنند،^۱ در حالی که بدون نزول آیه نیز باید رعایت می‌کردند.

و از آیه ۵۳ سوره احزاب استفاده می‌شود که جمعی از آن‌ها وقتی به خانه پیامبر ﷺ برای اطعام دعوت می‌شدند، بعد از آن می‌نشستند و از هر در سخن می‌گفتند و موجب آزار و اذیت آن حضرت می‌شدند. آیه شریفه نازل شد: ﴿فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾؛ «و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و بعد از صرف غذا به بحث و صحبت ننشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می‌کند، ولی او از شما شرم می‌نماید (و چیزی نمی‌گوید)؛ اما خداوند از بیان حق شرم نمی‌کند. و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را به عنوان عاریت از آنان [همسران پیامبر] می‌خواهید، از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکی دل‌های شما و آن‌ها بهتر است. و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که گناه این کار نزد خدا بزرگ است!».

۶. در جنگ احزاب مسلمانان به چند گروه تقسیم شدند، گروهی مؤمنان راستین و ثابت قدم بودند که شک و تردیدی به خود راه ندادند و در برابر دشمن پایدار ماندند، ولی گروه‌های دیگری راه‌های خلافی پیمودند، از جمله گروه معوقین (بازدارندگان) که افراد را از شرکت در میدان جنگ نهی می‌کردند. در آیه ۱۸ سوره احزاب آمده است: ﴿قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۶؛ تفسیر درالمنثور، ج ۶، ص ۸۴.

وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا؛ «خداوند کسانی را که مردم را از جنگ باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند: «به سوی ما بیایید و خود را از معرکه بیرون بکشید» به خوبی می شناسد؛ و آن ها مردمی ضعیف اند و جز اندکی پیکار نمی کنند».

در روایتی که در کتب اهل سنت آمده می خوانیم: یکی از یاران پیامبر ﷺ از میدان احزاب برای حاجتی به درون شهر آمده بود. برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده است، گفت: تو این جا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه ها مشغول پیکار است. در جوابش گفت: ای ابله! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش، به خدایی که محمد به او قسم یاد می کند! او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت و این لشکر عظیمی که جمع شده اند او و یارانش را زنده نخواهند گذاشت.^۱

۷. گروه دیگری در جنگ احد، چنان از پیروزی پیامبر ﷺ مأیوس شدند که افکار جاهلیت در مغز آن ها خلعجان پیدا کرد. قرآن مجید در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران می فرماید: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ «اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ و خواب به چشمانشان نرفت. آن ها گمان های نادرستی - همچون گمان های دوران جاهلیت - درباره خدا داشتند».

در حدیث دیگری که در کتب شیعه و اهل سنت به طور گسترده نقل شده می خوانیم: «در میان مسلمان ها شخصی به نام قزمان بود و پیامبر اکرم ﷺ می فرمود: این اهل دوزخ است. او در روز احد جنگ سختی با دشمنان کرد و هشت یا نه نفر از مشرکان را به قتل رساند، سپس مجروح شد (شاید بعضی از مسلمین هنگامی که این دلاوری و مجروح شدن در میدان جنگ را دیدند از سخن پیغمبر درباره او تعجب کردند).

۱. در المنثور، ج ۵، ص ۱۸۸.

سپس او را به خانه‌اش بردند. جمعی از مسلمانان به او گفتند: بشارت باد بر تو ای قزمان. گفت: مرا به چه بشارت می‌دهید؟ من تنها برای حفظ شرافت قوم و قبیله‌ام جنگیدم و هنگامی که زخم به او فشار آورد، تیری گرفت و رهای خود را پاره کرد؛ خون زیادی از بدن او خارج شد و از دنیا رفت. جریان را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند، فرمود: «شهادت بدهید که من رسول خدایم».^۱

۸. گروهی از جنگجویان احد، طبق صریح آیه قرآن، فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته و عصیان کردند. قرآن در آیه ۱۵۲ آل عمران می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ «خداوند وعده خود را به شما درباره پیروزی بر دشمن در اُحد، تحقق بخشید؛ در آن هنگام که دشمنان را به فرمان او به قتل می‌رساندید؛ تا این که سست شدید و در کار حفظ سنگرها به نزاع پرداختید؛ و بعد از آن که خداوند آنچه را دوست می‌داشتید از غلبه بر دشمن، به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت. سپس خداوند شما را از غلبه بر آنان بازگرداند و پیروزی شما به شکست انجامید؛ تا شما را بیازماید. و او شما را بخشید؛ و خداوند نسبت به مؤمنان، دارای احسان و بخشش است».

۹. داستان ولید بن عقبه معروف است که ذیل آیه شریفه ۶ سوره حجرات «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی ناآگاهی آسیب برسانید

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۶۲؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۹۸.

و از کرده خود پشیمان شوید» سیوطی در درالمنثور از طبرانی روایات متعددی نقل می‌کند که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به سوی طایفه بنی المصطلق فرستاد تا زکات آن‌ها را جمع‌آوری کند. آن‌ها به استقبال او آمدند، ولی ولید خدمت پیغمبر برگشت و گفت: بنی المصطلق حاضر به پرداختن زکات نشدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خشمگین شد (و نزدیک بود فرمان جنگ با آن‌ها را صادر کند)، ولی خبر به بنی المصطلق رسید و آن‌ها خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرضه داشتند: پناه بر خدا که ما مخالفت تو را جایز بدانیم! در این جا آیه شریفه نازل شد و به مسلمانان دستور داد که به حرف فاسق گوش نکنند.^۱

نزول این آیه درباره ولید به گفته بعضی از بزرگان مفسرین (و علمای رجال) مورد اتفاق است. در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة آمده است که در میان آگاهان از تفسیر اختلافی نیست که آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» در مورد ولید بن عقبه نازل شده است.^۲

مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدير می‌گوید: «در میان آگاهان از تفسیر قرآن این مسأله مورد اتفاق است که آیه فوق درباره ولید نازل شده است».^۳ جالب این است که ولید با این‌که به حکم قرآن فاسق بود، در دوره خلافت عثمان از طرف او والی کوفه شد و داستان شراب خوردن او و اجرای حد شراب‌خوار بر وی به وسیله امیر مؤمنان علی علیه السلام در تواریخ معروف است. شرح این مطلب را نسائی در سنن کبری آورده است.^۴

۱. درالمنثور، ج ۶، ص ۹۲، ذیل آیه مورد بحث.

۲. اسدالغابة، ج ۴، ص ۶۷۵، شرح حال ولید؛ استیعاب، ج ۴، ص ۱۵۵۳.

۳. الغدير، ج ۸، ص ۲۷۴.

۴. سنن کبری، ج ۳، ص ۲۴۸.

علامه امینی از بلاذری در کتاب انساب الاشراف از ابواسحاق همدانی نقل می‌کند که ولید بن عقبه (هنگامی که والی کوفه بود) شراب خورد و مست شد و با مردم نماز صبح را دو رکعت به جا آورد، (ولی در بسیاری از منابع آمده است که چهار رکعت به جا آورد) سپس رو به مأمومین کرد و گفت: اگر مایل باشید بیش از این بخوانم. گفتند: کافی است، ما نماز خود را خواندیم. سپس ابوزینب و جندب بن زهیر نزد او آمدند و در حالی که مست بود، انگشتر او را از دستش بیرون آوردند، ولی وی بر اثر شدت مستی متوجه نشد.^۱

علامه امینی مدارک دیگری نیز ذیل آن در این باره نقل کرده است. داستان شراب خوردن ولید و در همان حال، به جا آوردن نماز صبح و این که به مردم گفت اگر می‌خواهید، بر آن بیفزایم را مسلم در کتاب صحیح خود که از معتبرترین کتب حدیث نزد علمای اهل سنت است، نقل کرده است.^۲

۱۰. جریان ثعلبة بن حاطب انصاری که در تفاسیر، ذیل آیه ۷۵ سورة توبه آمده است شاهد دیگری بر این مدعاست؛ می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ «از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته بودند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه و زکات خواهیم داد و از صالحان و شاکران خواهیم بود».

مفسران شیعه و اهل سنت^۳ نوشته‌اند که این آیه دربارهٔ مردی به نام ثعلبة بن حاطب انصاری وارد شده که در آغاز بسیار فقیر بود و پی‌درپی به پیغمبر اسلام ﷺ عرضه می‌داشت دعایی کند که او غنی شود و پیغمبر ﷺ قبول

۱. الغدير، ج ۸، ص ۱۲۰.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۱ (کتاب الحدود، باب حد الخمر).

۳. رجوع کنید به: مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۱؛ جامع البیان طبری، ج ۱۰، ص ۱۳۰؛ در المنثور، ج ۳، ص ۲۶۰-۲۶۱.

نمی‌کرد. سرانجام به اصرار او در حقش دعا کرد. چیزی نگذشت که طبق روایتی پسرعموی ثروتمندش از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید. روزبه روز ثروت او افزایش پیدا می‌کرد، تا این‌که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، ولی آن مرد بخیل و تنگ‌نظر از ادای زکات خودداری کرد و آن را چیزی مانند جزیه اهل کتاب شمرد. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتار بی‌اساس او را شنید فرمود: «یا وَیْحَ ثَعْلَبَة، یا وَیْحَ ثَعْلَبَة؛ وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه». در این هنگام آیه فوق نازل شد و او را به شدت مذمت کرد و بعد از آن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زکاتی از او نگرفت و حتی در زمان خلفا که خواست زکات بپردازد، آن‌ها هم نگرفتند و به این شکل، فسق او ثابت و مسلم شد، هرچند دلیلی بر کفر او نیست، و جالب این‌که او جزء بدریون بود و این نشان می‌دهد که ما باید استثنائاتی در صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله قائل شویم.

۱۱. نمونه دیگر، متخلفان جنگ تبوک است. آن سه نفر معروفی که در آیه ۱۱۸ سوره توبه به آن‌ها اشاره شده است: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ «وهمچنین آن سه نفر که از شرکت در جنگ تبوک تخلف جستند، و مسلمانان با آنان قطع رابطه کردند، تا آن‌جا که زمین با همه وسعتش بر آن‌ها تنگ شد؛ حتی در وجود خویش، جایی برای خود نمی‌یافتند؛ و دانستند که پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست؛ سپس خدا رحمتش را شامل حال آن‌ها کرد، و به آنان توفیق داد که توبه کنند؛ زیرا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

آن‌ها کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیه^۱ بودند که بر اثر قصور

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۳۲۴، شرح حال کعب بن مالک.

و کوتاهی، در جنگ تبوک شرکت نکردند و بعداً سخت پشیمان شدند و خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و توبه نمودند، اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آسانی توبه آنها را نپذیرفت و فرمود: منتظرم آیه‌ای درباره شما نازل شود. مردم مدینه و حتی بستگان و خانواده آنها نیز از آنها بریدند و دوری کردند و چنان در محاصره اجتماعی واقع شدند که خود را از هر نظر درمانده و بیچاره دیدند.

هنگامی که توبه آنها کامل شد آیه شریفه مزبور نازل گردید و خداوند توبه آنها را پذیرفت و درس عبرتی برای همه مسلمین شد.

این جریان نشان می‌دهد که در میان صحابه نیز افرادی بودند که مرتکب گناه می‌شدند، بعضی توبه کردند و بعضی هم شاید بدون توبه از دنیا رفتند و چه بسا اگر آن محاصره اجتماعی برای بعضی واقع نمی‌شد به آسانی حاضر به توبه نبودند.

۱۲. نمونه دیگر، داستان افک است که در سوره نور آمده و از این آیه شروع می‌شود: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی متشکل و توطئه‌گر از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا به زیان شماست، بلکه خیر شما در آن است؛ هریک از آنها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و آن‌کس از آنان که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست!»^۱.

این آیه و تعدادی از آیات بعد از آن، داستان کسانی است که ظاهراً جزء صحابه بودند و یکی از همسران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم به خارج شدن از جاده عفت کردند و این مسأله به صورت شایعه‌ای در تمام مدینه پیچید. آیات فوق

۱. نور، آیه ۱۱.

نازل شد و آن‌ها را به شدت ملامت کرد. هم کسانی که بنیان‌گذار این شایعه بودند که ظاهراً از منافقان بودند و هم گروهی از غیر منافقان که تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند و آن را دهان به دهان پخش کردند.

در این پانزده آیه که حادثه افک را از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد سرزنش‌های شدیدی نسبت به تمام کسانی که در این ماجرا درگیر شدند مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد آن‌ها از جاده عدالت خارج شدند، هرچند گروهی از آن‌ها بعداً توبه کردند.

بنابراین، صحابی بودن، الزاماً دلیلی بر عدالت نیست، بلکه باید میان صحابه تفاوت گذاشت، گروهی عادل بودند و گروهی از جاده عدالت منحرف شدند.

سرنوشت برخی از صحابه پس از رسول خدا ﷺ

آنچه تا این جا مورد بررسی قرار گرفت افراد یا گروه‌هایی از صحابه بودند که در زمان پیغمبر ﷺ از راه عدالت منحرف شدند. اکنون به سراغ کسانی می‌رویم که از صحابه بودند و در زمان پیغمبر ﷺ مسیر صحیح و مناسبی داشتند، ولی بعد از رحلت رسول الله ﷺ مسیر خود را عوض کردند و در راه خطا و گناه گام نهادند، از جمله:

۱. اصحاب الردّة

داستان اصحاب الردّة یکی دیگر از اسناد روشنی است که نشان می‌دهد نمی‌توان همه اصحاب پیغمبر اکرم ﷺ را یکسان دانست. گروهی بعد از رحلت آن حضرت بر ضد اسلام و احکام اسلامی قیام کردند که به نام اصحاب الردّة معروف شدند و در میان آن‌ها بعضی از صحابه نیز بودند. آن‌گونه که از صحیح بخاری و نوشته‌های مورخین معروف اهل سنت و ارباب

حدیث استفاده می‌شود، بعد از رسول خدا ﷺ جمع کثیری از مسلمین از پرداختن زکات سر باز زدند و گفتند: نماز می‌خوانیم، اما زکات نمی‌دهیم و طبق روایتی به ابوبکر گفتند: به تو زکات نمی‌دهیم.

خلیفه اول تصمیم گرفت با آنها بجنگد، بسیاری از زعمای مسلمان‌ها او را از این کار نهی کردند، ولی او با صراحت گفت: حتی اگر کمترین چیزی از زکات را نپردازند من با آنها می‌جنگم. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که تنها مردم مدینه یا مردم مدینه و یکی دو نقطه دیگر جزء این گروه نبودند. سرانجام لشکری که ابوبکر آماده کرده بود و عدد آنها حدود چهار هزار نفر بود بر مخالفین تاختند، عده‌ای را به قتل رساندند و عده‌ای را اسیر کردند و عده‌ای را نیز محبوس نمودند که تا پایان خلافت ابوبکر در زندان بودند، هنگامی که عمر به خلافت رسید آنها را آزاد کرد.^۱

به یقین بسیاری از این افراد از صحابه پیغمبر ﷺ بودند، یعنی آن حضرت را دیده، و مدتی در خدمتش بودند، زیرا می‌دانیم که در حجة الوداع و در فتح مکه و در جنگ حنین، گروه‌های زیادی از مسلمین شرکت داشتند که بسیاری از آنها محضر پیغمبر اکرم ﷺ را درک کرده بودند.

اگر همه صحابه عادل و اهل بهشت باشند و صحابه را به آن معنای وسیعی که بسیاری از علمای اهل سنت تفسیر کرده‌اند بدانیم، جمع کثیری از این گروه مرتدین، جزء صحابه بودند و چگونه عدالت آنها با ارتداد آنها سازگار است و چگونه کشتن آنها به وسیله لشکری که ابوبکر فرستاد جایز شد؟ البته ممکن است ما ارتداد آنها را قبول نکنیم، ولی حکومت آن زمان آنان را مرتد شمرد و علمای اهل سنت آن حکومت را به رسمیت می‌شناسند.

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۰؛ کتاب فتوح ابن اعثم کوفی، ج ۱، ص ۴۹-۶۰؛ تاریخ ذهبی، ج ۳، ص ۳۴؛ مغنی ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۵۰۲ و کتب دیگر.

به هر حال مسأله اصحاب ردّه مشکل مهمی برای طرفداران عدالت همه صحابه محسوب می‌شود که هر قدر برای توجیه آن دست و پا می‌زنند به جایی نمی‌رسد و عقل و منطق می‌گوید که ما اصحاب رسول الله ﷺ را به دو گروه تقسیم کنیم: گروهی صالح و گروهی غیر صالح.

از احادیثی که در صحیح بخاری آمده و پیش‌تر به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم نیز استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم ﷺ پیش‌بینی این موضوع را فرموده و خبر داده بود که بعد از او گروهی از اصحابش راه ارتداد را می‌پیمایند. از جمله در حدیثی آمده است: «عن أبي هريرة، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: بيننا أنا قائم على الحوض إذا زُمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلمّ قُلتُ: إلی أين؟ قال: إلی النارِ و الله، فقلتُ: و ما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا على أدبارهم الفهقري، ثم إذا زُمرة أخرى حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال لهم: هلمّ فقلتُ: إلی أين؟ قال: إلی النارِ و الله. فقلتُ: ما شأنهم؟ قال: إنهم قد ارتدوا على أدبارهم فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم؛ ابوهريه از پیغمبر اکرم ﷺ نقل می‌کند: هنگامی که من در کنار حوض کوثر بایستم گروهی به سوی من می‌آیند. وقتی آن‌ها را شناختم مردی میان من و آن‌ها (به آن گروه) می‌گوید: بیاید، من می‌گویم به کجا باید بروند، به سوی آتش دوزخ به خدا سوگند!؛ می‌گویم: مگر چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آن‌ها بعد از تو مرتد شدند و به عقب بازگشتند. سپس گروه دیگری می‌آید و نزدیک می‌شود و من آن‌ها را می‌شناسم، دگر بار مردی از میان من و آن‌ها خارج می‌شود و می‌گوید: بیاید، من می‌گویم به کجا بروند، به سوی آتش دوزخ به خدا سوگند! می‌گویم: مگر چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آن‌ها مرتد شدند و به عقب برگشتند و نمی‌بینم کسی از آن‌ها نجات یابد مگر گروهی اندک».^۱

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۷، ح ۱۶۶، باب الحوض کتاب الرقاق.

۲. شورش بر ضد عثمان

طبری در تاریخ خود آورده که عثمان حوادث تازه‌ای در اسلام به وجود آورد که باعث خشم مسلمین شد؛ از جمله سپردن مقام‌های حکومتی به دست بنی‌امیه به‌ویژه فاسقان و سفیهان و افراد بی‌دین، و بخشیدن غنائم به آنان و آزار و ستم‌هایی که در حق عمار یاسر و ابوذر و عبدالله بن مسعود روا داشت و کارهای دیگری از این قبیل که در آخر خلافت خویش انجام داد.

از جمله ولید بن عقبه را والی کوفه کرد که گروهی به شراب نوشیدن او گواهی دادند (و حدّ بر او جاری شد) و نیز سعید بن عاص را پس از ولید فرماندار کوفه ساخت. سعید اعتقاد داشت که عراق باغ قریش و بنی‌امیه است. مالک اشتر در پاسخ او گفت: عراق به وسیله شمشیر ما مسلمانان فتح شده و مربوط به تو و اقوام تو نیست. این اختلاف باعث شد درگیری‌هایی میان مالک اشتر و قبیله نَخَع از یک‌سو و رئیس شرطه از سوی دیگر صورت گرفت، و به این ترتیب صدای مردم بر ضد سعید و سپس عثمان بلند شد.

در سال یازدهم خلافت او عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ گرد هم آمدند و ایرادهای مختلفی را که به عثمان داشتند به وسیله مرد عابد و خداشناسی به نام عامر بن عبد قیس به او رساندند. عثمان نه تنها نپذیرفت، بلکه پاسخ اهانت‌آمیزی به او داد.

چیزی نگذشت که یک گروه عظیم دو هزار نفری از مصر به عنوان اعتراض به عثمان به مدینه آمدند، گروه دیگری از بزرگان کوفه و گروه سومی از بصره با آنها هماهنگ شدند و قصدشان عزل عثمان و استاندارانش بود.

عثمان هنگامی که در تنگنا قرار گرفت گفت: خلافت لباسی است که خداوند به تنم کرده، آن را بیرون نخواهم آورد، ولی حاضرم توبه کنم. در این جا حوادث دردناکی واقع شد که سرانجامش قتل عثمان بود.

آنچه در بالا آمد بیان بسیار فشرده‌ای بود که ابن ابی‌الحدید از تاریخ طبری نقل کرده است.^۱

در تاریخ یعقوبی آمده است که عایشه، همسر پیامبر ﷺ با عثمان بسیار مخالف بود تا آن‌جا که روزی گفت: «أَقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْتَلًا»^۲ ابن اثیر در النهایه می‌گوید: «نعتل به معنای پیر خرفت است و منظور عایشه عثمان بوده است».^۳ و نیز در تاریخ یعقوبی آمده است: کسانی که بیش از دیگران مردم را بر ضد عثمان می‌شورانند طلحه و زبیر و عایشه بودند.^۴

و جالب این‌که وقتی مردم با علی علیه‌السلام بیعت کردند یکی از بهانه‌های طلحه و زبیر برای شورش بر ضد آن حضرت خون‌خواهی عثمان بود. طبری در تاریخ خود از واقعی نقل می‌کند: هنگامی که عثمان کشته شد درباره‌ی دفن او سخن به میان آمد. طلحه گفت: او را در «دیر سلع» یعنی قبرستان یهود، دفن کنید.^۵

به‌راستی چگونه می‌توان این حوادث تاریخی زمان عثمان را با عدالت صحابه که جمعی بی‌حساب و کتاب از آن دفاع می‌کنند تطبیق داد؟ جز این‌که بدیهیات را انکار کنیم و شب را روز و روز را شب قلمداد نماییم!

۳. شورش طلحه و زبیر

داستان طلحه و زبیر و بیعت کردن آن‌ها با امیر مؤمنان علی علیه‌السلام هم‌زمان با بیعت سایر صحابه با آن حضرت را شنیده‌اید، ولی چیزی نگذشت که بیعت را

۱. رجوع کنید به: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۲۹ به بعد.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۳. النهایه، ج ۵، ص ۸ (ماده نعتل).

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵.

۵. الغدیر، ج ۹، ص ۲۹۷ به نقل از تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۹.

شکستند و تصمیم به قیام برضد امیرمؤمنان علی علیه السلام گرفته، عایشه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با خود همراه کردند و آتش سوزان جنگ جمل را برافروختند و هر دو نفر در آتش آن سوختند و گروه زیادی از مسلمانان که در میان آنها صحابه و غیر صحابه بودند، کشته شدند.

در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر آمده است که در این جنگ به گفته بعضی ده هزار نفر^۱ و به گفته برخی هفده هزار نفر کشته شدند و با این ضایعه عظیم، نخستین مخالفت جدی در برابر امیرمؤمنان علیه السلام خلیفه مسلمین صورت گرفت.^۲ آیا شکستن بیعت و سپس قیام برضد خلیفه مسلمین و به کشتن دادن هزاران نفر از مسلمانان با عدالت سازگار است؟

۴. شورش معاویه

مسأله جنگ صفین داستان عجیب دیگری است. می دانیم معاویه که او را از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می شمردند با بعضی دیگر از صحابه که فریب او را خورده بودند و گروه زیادی از مردم شام برضد امیرمؤمنان علی علیه السلام قیام کرد و برای حفظ قدرت خود، مردم شام را به بهانه خون خواهی عثمان برانگیخت و علی علیه السلام را به دروغ، جزء قاتلین عثمان شمرد، و جنگ صفین درگرفت. این جنگ طبق نقل مشهور، هجده ماه به طول انجامید و هزاران نفر از مسلمین که جمعی از آنها از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند کشته شدند^۳ از جمله عمار یاسر، صحابی جلیل القدر و معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که به وسیله عمال معاویه در این جنگ به

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۳۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۵.

۲. در تواریخ دیگر نیز داستان جنگ جمل به طور گسترده آمده است. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۱.

۳. رجوع کنید به: پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۹۱-۳۹۳.

شهادت رسید با این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق نقل اهل سنت خطاب به عمار فرموده بود: «تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ گروه طغیانگر ظالمی تو را به قتل خواهند رساند».^۱

آیا عدالت صحابه با چنین کشت و کشتاری سازگار است؟ چگونه می توان معاویه و بعضی از صحابه فربخورده نزد او را عادل دانست با این که برضد حکومت اسلامی قیام کردند و آتشی افروختند که هزاران هزار نفر از مسلمین در آن سوختند (طبق بعضی از روایات هفتاد هزار نفر^۲ و مطابق برخی از نقل ها^۳ بیش از یک صد هزار نفر از طرفین کشته شدند).

۵. دستور سب و لعن

دستور اکید معاویه بر لعن امیر مؤمنان علی علیه السلام هفتاد سال ادامه پیدا کرد و بر فراز تمام منابر در دوران حکومت بنی امیه این کار بسیار زشت و ننگین ادامه یافت و آن کس که با مجاهداتش پرچم اسلام را به اهتزاز درآورده بود و برادر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله محسوب می شد و دارای آن همه فضائل بود این چنین مورد هتک حرمت قرار گرفت.

داستان گفتگوی معاویه با سعد بن ابی وقاص در مورد خودداری او از لعن امیر مؤمنان علی علیه السلام معروف است که هم در صحیح مسلم آمده است و هم در کتب دیگر و ما آن را طبق صحیح مسلم در این جا می آوریم:

در سفری که معاویه به مدینه داشت به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا سب ابوتراب (امیر مؤمنان علی علیه السلام) را نمی کنی؟ گفت: من سه چیز را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر دارم که به من اجازه نمی دهد هرگز او را سب کنم و اگر من یکی

۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۴۵؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۵، ص ۱۲۰.

۳. مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۹۳.

از آن‌ها را داشتم برای من محبوب‌تر از گروهی از شتران پرارزش بود. نخست این‌که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم در زمانی که او را در مدینه به‌عنوان سرپرست باقی‌ماندگان گذاشته بود و خود به یکی از غزوات می‌رفت، علی عرض کرد: ای رسول خدا! تو مرا با زنان و کودکان در مدینه گذاشتی! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَمَّا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي؛ آیا راضی نیستی تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی باشی جز این‌که بعد از من پیامبری نخواهد بود؟». دوم این‌که در روز خیبر شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «من پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیغمبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست می‌دارند». ما همگی در انتظار بودیم که چه کسی را صدا خواهد زد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی را صدا کنید» در حالی که چشمش بیمار بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله از آب دهان خود بر چشم او مالید (و سلامت کامل به او بازگشت)، سپس پرچم را به دست او داد و خداوند خیبر را به دست او فتح کرد. سوم: هنگامی که آیه مباهله نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و گفت: «این‌ها همه خاصان من‌اند» (هنگامی که معاویه این سخن را شنید در جواب سعد خاموش شد).^۱

آیا عدالت و ایمان به کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با این‌گونه کارها سازگار است؟!

عذر ناموجّه

نکته مهمی که در این جا توجه به آن لازم است این است که طرفداران عدالت عموم صحابه برای پوشش دادن به این نقاط ضعف که در جمعی از آن‌ها وجود داشته، از حربه اجتهاد استفاده می‌کنند و می‌گویند: آن‌ها به عقیده خود راه درستی رفته‌اند. اگر معاویه دستور داد که بر تمام منابر سبّ مولا علی علیه السلام را کنند،

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۱، باب فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام.

اجتهادش چنین اقتضا می‌کرد و اگر آن همه جمعیت را در صفین به کشتن داد اجتهاد دیگری بود. طلحه و زبیر اگر بیعت امام مسلمین را شکستند نتیجه اجتهادشان بود و اگر هزاران نفر را در جنگ جمل به کشتن دادند از همین اصل سرچشمه می‌گرفت.

اگر خلیفه سوم، عثمان، بستگان خود را از بنی امیه در پست‌های حساس کشور اسلامی گذاشت و بیت‌المال را در میان خاصان خود تقسیم کرد، همه نتیجه اجتهاد او بود.

ممکن است آن‌ها در این اجتهاد خود خطا کرده باشند، ولیکن معذورند، زیرا می‌دانیم کسی که اجتهادش مطابق واقع باشد، دو ثواب دارد و کسی که خطا باشد، یک ثواب.

امام شافعی در کتاب الأم به همین معنا اشاره کرده که «مجتهد مصیب له اجران و مجتهد مخطی له اجرٌ واحد».^۱

اشتباه مهم آن‌ها در این جاست که محل اجتهاد را گم کرده‌اند، زیرا در امور مسلم و قطعی اسلام اجتهاد راه ندارد، اجتهاد مربوط به مسائل مشکوک و غیر مسلم است. آیا اگر کسی شراب بنوشد و بگوید: اجتهاد من چنین اقتضا می‌کند و یا مرتکب زنا با محارم شود و آن را نتیجه اجتهادش بداند از او پذیرفته است؟ این اجتهاد شبیه اجتهاد داعشی‌ها در عصر ماست که تحت عنوان جهاد نکاح، زنان شوهردار را می‌آورند و نعوذبالله در یک روز چندین نفر با یک زن هم‌بستر می‌شوند و می‌گویند: این مقتضای اجتهاد ماست، آیا این‌گونه سخنان پذیرفته است؟

حرام بودن سبّ مؤمنان، به‌ویژه امام مسلمین، کسی که آن همه فضائل از

۱. کتاب الام، ج ۷، ص ۲۹۹.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او وارد شده که سه نمونه آن را سعد بن ابی وقاص در سخنان خود بیان کرد - که به تازگی به آن اشاره کردیم -، آیا جای شک و تردید دارد که اجتهاد در آن راه یابد؟

جالب این که دانشمند معروف اهل سنت، ذهبی در تاریخ الاسلام نقل می کند که شخصی بر ام سلمه (همسر پیامبر صلی الله علیه و آله) وارد شد. ام سلمه سؤال کرد: آیا در میان شما کسی است که سب پیغمبر کند؟ او جواب داد: پناه بر خدا. ام سلمه گفت: از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي؛ کسی که سب علی کند مرا سب کرده است»^۱ و ذهبی در ادامه می گوید: این حدیث را احمد حنبل در کتاب مسند خود آورده است و در ادامه می افزاید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ؛ تو را جز مؤمنان دوست نمی دارند و جز منافقان دشمن نمی شمزند»^۲ و آنگاه می گوید: این روایت را مسلم در کتاب صحیح خود و ترمذی در صحیح خود آورده، و آن را حدیث صحیحی شمرده اند.^۳

آیا با توجه به این اسناد روشن و مسأله واضح، جایی برای اجتهاد باقی می ماند؟ اگر اجتهاد به امور بدیهی راه یابد باید اجازه دهیم کسی شب را با اجتهاد خود روز و روز را با اجتهاد خود شب اعلام کند، در حالی که مردم چنین سخنان ناروایی را مضحک می دانند.

چه بهتر که دست از تعصب برداریم و بپذیریم که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دو گروه بودند: گروهی مؤمنان صالح، جلیل القدر، عظیم الشأن و گروهی خطاکار. ادعای عدالت همه صحابه نادرست است و با هیچ منطقی سازگار نیست و هر کس بشنود تعجب می کند.

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۲۳؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱.

۳. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۶۳۴.

و همان‌گونه که در شرح دعای امام سجاده علیه السلام دیدیم، آن حضرت گروهی از صحابه را بزرگوار و فداکار و ایثارگر می‌شمرد و بر آن‌ها درود الهی می‌فرستد.

فلسفه دعا در حق صحابه بزرگوار

همان‌گونه که در شرح این دعا آمد، امام سجاده علیه السلام ضمن مدح بلیغ از گروهی از صحابه که برای پیشرفت اسلام بیشترین فداکاری را کردند، از خداوند برای آن‌ها رحمت و اسعه می‌طلبد.

این دعا در واقع دو هدف را دنبال می‌کند:

نخست این‌که مراتب قدردانی و شکرگزاری ما را از این گروه از صحابه روشن می‌سازد، چراکه اگر آن‌ها نبودند و آن همه فداکاری نکرده بودند، اسلام گسترش نمی‌یافت. ما امروز بر سر سفره آن‌ها نشسته‌ایم و از مواهبی که آن‌ها با مجاهدت‌های خود فراهم کردند بهره‌مند هستیم. وظیفه وجدانی و اخلاقی و دینی ما این است که از آن‌ها تجلیل کنیم و بر آنان درود و رحمت الهی بفرستیم تا در صف شکرگزاران باشیم.

دیگر این‌که تجلیل از آن‌ها و فرستادن درود بر آنان سبب تشویق نسل‌های موجود و آینده به راه و روش آن‌ها می‌شود که گام در جای گام آن‌ها بنهند و برای حفظ اسلام و پیشرفت آن ایثار و فداکاری کنند و این یک امر مهم دیگر است. قرآن مجید نیز بعد از بیان خدمات بعضی از انبیا آن‌ها را اسوه و سرمشق و پیشوا می‌شمرد. مثلاً درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»؛ «برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید».^۱

۱. ممتحنه، آیه ۴.

بخش سوم

۸. اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ.

۹. الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَ تَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ.

۱۰. لَمْ يَثْنِهِمْ رَيْبٌ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَحْتَاجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَ الْإِنْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ.

۱۱. مُكَافِفِينَ وَ مُؤَاوِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَ يَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَفَقَّهُونَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَنْهَمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ.

ترجمه

۸. خداوندا! کسانی که از صحابه راستین، به نیکی پیروی کردند، «همان‌ها که می‌گویند: خدایا! ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخش و بیامرن»، بهترین جزا را نصیب آن‌ها کن.

۹. آن‌ها همان کسانی بودند که سمت و طریقه صحابه را پیمودند و مقصد آن‌ها را برگزیدند و از روش آنان پیروی کردند.

۱۰. هیچ تردیدی آن‌ها (تابعین) را از بصیرت و معرفتشان منحرف نساخت و در پیمودن راه آن‌ها (صحابه راستین) و اقتدا به نشانه‌های هدایتشان شکی بر آن‌ها عارض نشد.

۱۱. همان‌ها که صحابه راستین را حمایت کردند و یاری نمودند و دین آن‌ها را پذیرفتند و به راهشان هدایت شدند و با آنان اتفاق نظر داشتند و هرگز آن‌ها را در آنچه از پیغمبر اکرم ۹ برای آنان نقل می‌کردند متهم نمی‌ساختند.

شرح و تفسیر

درود بر تابعین

امام علیه السلام بعد از آن که صحابه راستین را با آن اوصاف بسیار بالا و گسترده و دقیق توصیف کرد و بر آن‌ها درود فرستاد، به سراغ تابعین می‌رود و جزای خیر الهی را برای آن‌ها می‌طلبد، عرضه می‌دارد: «خداوند! کسانی که از صحابه راستین، به نیکی پیروی کردند» همان‌ها که می‌گویند: خدایا! ما و برادران ما را که پیش از ما ایمان آورده‌اند ببخش و پیامرز» بهترین جزا را نصیب آن‌ها کن؛ (اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ).^۱

منظور از تابعین در اصطلاح علما و ارباب حدیث و تاریخ، گروهی است که بعد از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روی کار آمدند، بی آن که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیده باشند.

درباره این که منظور حضرت نیز همین معناست یا مفهوم وسیع‌تری دارد که جمعی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که بعد از مهاجرین و انصار نخستین ایمان آوردند و به آن‌ها پیوستند و در واقع از آن‌ها تبعیت کردند شامل می‌شود؛ اختلاف نظر است؛ ولی با توجه به این که امام علیه السلام در بخش قبل، از همه صحابه راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گفت، نه فقط گروهی که در ردیف اول بودند، به نظر می‌رسد که معنای اول مناسب‌تر است.

جمله «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» برگرفته از آیه ۱۰ سوره حشر است که می‌فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ

۱. «باء» در «باحسان» به گفته بعضی از شارحان به معنای ملاپست است و مفهومش این است که تبعیت تابعین از سابقین در صفات و اعمال و نیت نیک بود. (ریاض السالکین، ج ۲، ص ۱۱۱). البته این احتمال نیز وجود دارد که «باء» سببیت باشد، یعنی تبعیت آن‌ها به سبب پیروی در نیکی‌هاست.

سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ «همچنین کسانی که بعد از آن‌ها [بعد از مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو رؤوف و مهربانی».

و جمله «التابعین لهم باحسان» نیز از آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند» گرفته شده است.

تعبیر به «خَيْرٌ جَزَائِكَ» معنای وسیعی دارد که بهترین پاداش‌ها را از هر نوع و هرگونه شامل می‌شود و این دعا نشانه قدرشناسی ما نسبت به گروه تابعین است، همان‌گونه که آن‌ها نیز برای گروه صحابه که پیش از آن‌ها ایمان آورده بودند و در واقع راه را برای ایمان آن‌ها گشودند دعا می‌کنند و غفران الهی را برای آن‌ها می‌خواهند و به این ترتیب، هرکس از نعمت وجود دیگری بهره‌ای برده، باید سپاسگزار و دعاگوی او باشد.

آنگاه امام علیه السلام صفات دوازده گانه‌ای را برای تابعین برمی‌شمرد که عظمت مقام آن‌ها را در این صفات روشن می‌سازد و دلیل دعا کردن برای آن‌ها و خواستن بهترین جزا برای آن‌هاست.

می‌فرماید: «آن‌ها همان کسانی بودند که سمت و طریقه صحابه را پیمودند و مقصد آن‌ها را برگزیدند و از روش آن‌ها پیروی کردند»؛ (الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَتَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَمَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ).

مفهوم این سه وصف گرچه نزدیک به یکدیگر است، ولی با دقت، تفاوتی

۱. «خیر» به گفته جمعی از ادبا از صفات تفضیلیه است و در اصل «أخیر» بوده و «الف» به دلیل کثرت استعمال افتاده و گاه به ندرت به صورت «أخیر» به کار رفته است. ولی این واژه گاه به صورت صفت مشبیه به کار می‌رود و هر چیز خوب را شامل می‌شود، نه فقط خوب‌تر. (شرح رضی بر کافیه و شرح جامی بر کافیه).

میان آن‌ها دیده می‌شود، زیرا «سمت» به معنای راه و طریقه و «وجهه» به معنای سمت و سوی مقصود و «شاکله» به معنای روش است و نتیجه آن این می‌شود که تابعین راه صحابه را در پیش گرفتند و در مسیر آن‌ها حرکت کردند و از روش و اسلوب آن‌ها در این سیر استفاده نمودند.

به تعبیر دیگر، هرگاه انسان می‌خواهد از دیگری تبعیت و پیروی کامل کند، باید در مسیر راه، سه چیز را پیدا کند: اول، اصل راه. دوم، سمت و سوی مقصد. سوم: چگونگی پیمودن این راه، تا به راحتی به مقصود نائل شود.

ارباب لغت برای «سمت» معانی متعددی ذکر کرده‌اند که یکی از آن‌ها طریقه و مسیر و راه است. در صحاح اللغة آمده است که «سمت» به معنای طریق و نیز به معنای پیمودن راهی است با ظنّ و گمان.

«وجهه» به گفته ارباب لغت به معنای قبله و همچنین هر مقصدی است که انسان رو به سوی آن کند. بعضی آن را مصدر و بعضی اسم مصدر دانسته‌اند. در قرآن مجید آمده است: «وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیْهَا»^۱ و مفسران درباره معنای آن گفته‌اند: برای هر امت قبله و یا شریعتی است که خدای تعالی آن‌ها را متوجه آن ساخته است.

«شاکله» در اصل از ماده «شکل» به معنای مهار کردن حیوان است و از آن‌جا که روحیات و سجایا و عادات هر انسان او را مقید به رویه‌ای می‌کند، به آن «شاکله» می‌گویند.

«تحرّوا» از ماده «تحرّی» به معنای قصد کردن و آهنگ چیزی نمودن است. در جمله بعد امام علیه السلام، به سه وصف دیگر آن‌ها اشاره کرده، می‌گوید: «هیچ تردیدی آن‌ها (تابعین) را از بصیرت و معرفتشان منحرف نساخت و در پیمودن

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

راه آن‌ها (صحابه راستین) و اقتدا به نشانه‌های هدایتشان شکی بر آن‌ها عارض نشد؛ (لَمْ يَنْهَيْهِمْ رَبُّ فِي بَصِيرَتِهِمْ، وَلَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَالْإِئْتِمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ).

هنگامی که انسان در مسیری گام می‌گذارد، اگر به آن ایمان قطعی داشته باشد با گام‌های استوار و عزم و اراده آهین آن مسیر را می‌پیماید، بی‌آن‌که کمترین تردیدی به خود راه دهد و از مسیر منحرف شود.

ولی هرگاه شک و تردیدی هرچند ضعیف نسبت به آن راه و روش داشته باشد، گام‌ها استوار و محکم نیست، گاه قدم‌های محکم برمی‌دارد، گاه می‌ایستد و گاه به پشت سر نگاه می‌کند، و چه بسا این شک و تردید او را از رسیدن به مقصد بازدارد، ولی تابعین بزرگوار در پیمودن راه صحابه راستین پیغمبر اکرم ﷺ چنین حالتی را ندارند، با قاطعیت مسیر آن‌ها را که مسیر بهشت و سعادت است طی می‌کنند.

«لَمْ يَنْهَيْهِمْ» از ماده «نَهَى» (بر وزن سَمِعَ) در اصل به معنای نزدیک ساختن قسمت‌های مختلف چیزی به یکدیگر است، و لذا به تا کردن لباس اطلاق می‌شود و به مداحی ثناخوانی می‌گویند، چرا که صفات برجسته شخص را پشت سر هم بیان می‌کند. در قرآن درباره جمعی از منافقان آمده است: «أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ»؛ «آن‌ها سینه‌های خود را به یکدیگر نزدیک می‌کنند تا (سخنان) خود را از آن حضرت مخفی دارند»^۱ و در کلام مورد بحث نیز به همین معنا آمده است که شک و ریب به بصیرت آن‌ها نزدیک نمی‌شود.

«لَمْ يَخْتَلِجْ» از ماده «اِخْتَلَجَ» از ریشه «خَلَجَ» در اصل به معنای چیزی را جذب کردن و از جای خود برکنیدن و حرکت دادن آمده و در محل کلام همین

۱. هود، آیه ۵.

معنا به کار رفته است، یعنی هیچ شکی در پیمودن راه صحابه آنها را به خود مجذوب و مشغول نمی سازد.

در دنیای امروز پیدا کردن مسیر راه در دریا و صحرا کار آسانی است. در خشکی ها معمولاً جاده های آسفالت با خط کشی و علامت های مختلف و حتی نصب کیلومتر و امثال آن و تابلوهای مختلف در سه راه ها و چهارراه ها، مسیر را برای همه رهروان راه آسان می سازد، ولی در گذشته پیدا کردن راه برای مسافران کار بسیار مشکلی بود، زیرا هیچ یک از این امور وجود نداشت. معمولاً از دو وسیله می توانستند استفاده کنند: یکی علامت هایی که در راه از کاروان های پیش باقی مانده بوده، به ویژه جای پاهای انسان ها و حیوانات (توجه داشته باشیم که معنای اصلی «اثر» در لغت «جای پا است»، سپس توسعه پیدا کرده و به هر علامتی که از شخص یا چیزی باقی می ماند «اثر» می گویند) و دوم، برج هایی که در جاده های اصلی ساخته بودند و بالای آن چراغی روشن بود که آن را «منار» می گفتند.

در عبارت امام علی (ع) هر دو تعبیر به کار رفته است. از یک سو می فرماید: تابعین قدم جای قدم های صحابه راستین می گذاشتند و بدون هیچ شک و تردیدی راهشان را ادامه می دادند. و از سوی دیگر می فرماید: چراغ نورانی ای را که آنها نصب کرده بودند (منارهم) در مسیر مشاهده می کردند و به دنبال آن هدایت می شدند.

در جمله بعد به چند صفت دیگر از صفات تابعین اشاره کرده، می فرماید: «همان ها که صحابه راستین را حمایت کردند و یاری نمودند و دین آنها را پذیرفتند و به راهشان هدایت شدند و با آنان اتفاق نظر داشتند و هرگز آنها را در آنچه از پیغمبر اکرم ﷺ برای آنان نقل می کردند متهم نمی ساختند»؛ (مُكَانِفِينَ وَ مُؤَاوِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَيَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّقُونَ عَلَيْهِمْ، وَلَا يَتَّهِمُونَهُمْ فِيمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ).

«مُكَانِفِينَ» از ماده «کنف» - همان گونه که قبلاً گفتیم - در اصل به معنای جانب هر چیزی است و از آن جا که هرگاه انسان چیزی را در کنار خود قرار دهد از آن حمایت می کند، به معنای حمایت کردن به کار می رود.

و درباره «مُؤَاذِرِينَ» دو احتمال داده شد است: نخست این که از ماده «أزر» به معنای قوت و قدرت گرفته شده و «واو» منقلب از همزه است، بنابراین معنای جمله این می شود که تابعین صحابه را یاری و تقویت می کردند.

دیگر این که از ماده «وزر» گرفته شده که به معنای بار سنگین است و وزیر را به این علت وزیر می گویند که بار سنگین مسئولیت را از سوی سلطان و رئیس خود بردوش می کشد و به همین دلیل این ماده به معنای «تقویت کردن و بار دیگری را بر دوش گرفتن» آمده است، یعنی تابعین در تقویت صحابه راستین، جدی و کوشا بودند.

«يَتَّقُونَ عَلَيْهِمْ» اشاره به این است که درباره ایمان و تقوا و درستکاری صحابه راستین اتفاق نظر داشتند و چنان نبود که بعضی آنها را بپذیرند و بعضی نپذیرند.

و از جمله «لَا يَتَّبِعُونَهُمْ» استفاده می شود که تابعین اعتماد کامل به صحابه راستین داشتند و به تعبیر دیگر، آنها را ثقات و عدول می دانستند که واسطه میان آنها و پیغمبر اکرم ﷺ بودند و سنت او را به آنها منتقل می ساختند.

از مجموع آنچه امام علی (ع) درباره تابعین بیان فرموده استفاده می شود: آنها کسانی بودند که اعتماد کامل به صحابه راستین داشتند و تردیدی در پیروی از آنها به خود راه نمی دادند، زیرا آنان را تربیت یافته پیغمبر اکرم ﷺ می دانستند، در هر حال از آنها حمایت می کردند و در پیشبرد اهدافشان به آنها کمک می نمودند، هرگز اختلافی در مورد آنها نداشتند و هرگز آنان را در آنچه از پیغمبر اکرم ﷺ نقل می کردند متهم نمی ساختند.

البته باید به این نکته توجه داشت که امام علیه السلام تابعین هر صحابی‌ای را محترم نمی‌شمرد و مدح و ستایش نمی‌کند، بلکه نظر امام علیه السلام اصحابی است که قبلاً اوصافشان را بیان فرمود. آن‌هایی که همه چیزشان را در طبق اخلاص گذاشتند و نثار اسلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کردند؛ گوش به فرمان او بودند و هرگز از مسیر او منحرف نشدند.

تابعین مقبول و غیر مقبول

بدون شک در میان تابعین، همچون صحابه، افرادی بودند که هرگز از مسیر اسلام و سنت صحابه راستین منحرف نشدند و به عکس، کسانی بودند که راه انحراف پویدند و اعتقادات یا اعمال آن‌ها آلوده شد.

قرآن مجید نیز گویی در آیه ۱۰۰ سوره توبه اشاره به این دو گروه می‌کند، می‌فرماید: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» توصیف «باحسان» اشاره به آن گروه صالح و بزرگواری است که مسیر صحابه راستین را پیمودند و از طریق آن‌ها حلقه اتصال به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله برقرار ساختند، نه آن کسانی است که این وصف را نداشتند و کارهای خلاف عجیبی انجام دادند.

از گروه اول می‌توان افراد ذیل را نام برد:

۱. اویس قرنی ۲. سعید بن جبیر ۳. سعید بن مسیب ۴. ابان بن تغلب
۵. صعصعه بن صوحان ۶. مالک بن حارث، معروف به مالک اشتر نخعی ۷. کمیل بن زیاد ۸. حجر بن عدی ۹. عمرو بن حمق ۱۰. میثم تمار ۱۱. رُشید هجری ۱۲. محمد بن ابی بکر ۱۳. جابر جعفی ۱۴. اصبع بن نباته ۱۵. طاووس یمانی و مانند آن‌ها.

این‌ها کسانی بودند که راه صحابه راستین را پیمودند و حق شاگردی را ادا کردند و اسوه و قدوه‌ای برای آیندگان شدند.

درمقابل آنها تابعانی بودند که بر اثر پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطان، از مسیر حق منحرف شدند (مانند صحابه‌ای که راه پیامبر ﷺ را رها کرده و به گمراهی رفتند)، از جمله: گروهی از بنی‌امیه و گروهی از خوارج.



بخش چهارم

- ۱۲] اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ.
- ۱۳] صَلَاةٌ تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ تَفْسَحُ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ، وَ تَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، وَ تُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ، وَ تَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ.
- ۱۴] وَ تَبْعَثُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَرْكِ النَّهْمَةِ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ.
- ۱۵] لِتَرْدَهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَ تُزَهِّدَهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَ تُحَبِّبَ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.
- ۱۶] وَ تُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحُلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَبْدَانِهَا.
- ۱۷] وَ تُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْدُورَاتِهَا، وَ كَبَّةِ النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا.
- ۱۸] وَ تُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

ترجمه

۱۲. خداوندا! همچنين درود فرست بر تمام پيروان آن‌ها از امروز تا روز قيامت و بر همسران و فرزندان‌شان و هرکس از آنان که اطاعت تو را برگزيد.
۱۳. درودی که آن‌ها را به وسیله آن از معصیت بازداري، و باغ‌های بهشت را به روی آن‌ها بگشایی، و آن‌ها را از وسوسه‌ها و مکرهای شیطان به وسیله آن بازداري. خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که به واسطه آن هنگامی که از تو برای هر کار خیری یاری می‌طلبند، یاری‌شان دهی و آن‌ها را از

حوادث ناگوار شب و روز نگاهداری، جز حوادثی که خیر و نیکی به همراه دارد.

۱۴. (خداوندا! درود و رحمتی بر آنها بفرست که) آنها را به وسیله آن به حُسن ظن به خودت و انتظار برای نعمتهایی که نزد توست و ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است برانگیزی.

۱۵. (خداوندا! این درود و رحمت و این آثار را برای آنها فراهم کن تا) آنها را تنها به خودت راغب سازی و از خودت بیم و هراس داشته باشند و (به وسیله این رحمت و آثارش) آنها را نسبت به زرق و برق دنیای ناپایدار بی اعتنا سازی و نسبت به عمل کردن برای دار آخرت علاقه مند نمایی، و آنها را مهيای عالم بعد از مرگ کنی.

۱۶. و هر حادثه ناخوشایند و اندوهی را که به هنگام خارج شدن روح از بدن برای آنها رخ می دهد آسان سازی.

۱۷. و از هر چیز خوفناکی که فتنه و فساد ایجاد می کند، از هرگونه محذورات و افتادن به صورت در آتش دوزخ و طولانی بودن توقف در آن عافیت بخشی.

۱۸. و آنها را به مقام امن و امان که مقام آرامش پرهیزکاران است (به بهشت جاویدان) منتقل فرمایی.

شرح و تفسیر

تابعین عام

امام علیه السلام بعد از ذکر تابعین خاص، یعنی آنهایی که صحابه راستین را بلاواسطه درک کردند و از محضر آنها استفاده نمودند و تقاضای رحمت واسعه الهی برای آنها داشتند، به ذکر تابعین عام، یعنی تمام کسانی که تا دامنه قیامت مسیر صحابه راستین پیغمبر صلی الله علیه و آله را می پیمایند پرداخته، به پیشگاه خداوند عرضه

می‌دارد: «خداوندا! همچنین درود فرست بر تمام پیروان آن‌ها از امروز تا روز قیامت و بر همسران و فرزندان‌شان و هرکس از آنان که اطاعت تو را برگزید»؛
 (اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ).

امام علیه السلام در این جا به ذکر اوصافی برای آن‌ها نمی‌پردازد، چراکه برای تابعین، به معنای خاص، اوصاف دوازده گانه‌ای بیان فرمود و این گروه از تابعین عام، که امام علیه السلام به آن‌ها اشاره می‌فرماید، طبعاً باید همان اوصاف تابعین خاص را داشته باشند تا مشمول ادعیه امام علیه السلام شوند و به تعبیر دیگر، آن‌جا که عیان بوده نیازی به بیان نداشته است.

درضمن، جمله «مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ؛ آن‌ها که اطاعت تو را برگزیدند» اشاره روشنی است به تابعینی که دارای این وصف‌اند و همچنین همسران و فرزندان آن‌ها و این‌گونه، صف آن‌ها را از صف کسانی که راه اطاعت الهی را نپیمودند جدا می‌سازد و از شمول دعاهايش خارج می‌کند، و از دعاهایی که امام علیه السلام در حق آن‌ها فرموده نیز اوصاف آن‌ها روشن می‌شود.

جالب این‌که امام علیه السلام نه تنها تابعان زمان خود را در نظر می‌گیرد، بلکه به فکر آیندگان تا دامنه قیامت نیز هست و از خداوند تقاضای درود و رحمت برای همه آن‌ها می‌کند و این درسی است برای همه ما که به فکر نسل‌های آینده از هم‌اکنون باشیم.

سپس امام علیه السلام در جمله‌های بعد عرضه می‌دارد که خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که دارای آثار گران‌بهایی است، و در این جا شش اثر برای آن بیان می‌فرماید، نخست عرضه می‌دارد: «درودی که آن‌ها را به وسیله آن از معصیت بازداري»؛ (صَلَاةٌ تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ).

از این جمله روشن می‌شود که درود و رحمت الهی می‌تواند اثر بازدارنده از

گناه داشته باشد، زیرا هنگامی که روح انسان به وسیله درود و رحمت الهی نورانی شد، طبعاً ظلمات گناه از او دور می شود، همان گونه که در آیه شریفه ۴۳ سوره احزاب می خوانیم: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»؛ «او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از تاریکی های جهل و شرک و گناه به سوی نور ایمان و علم و تقوا خارج سازد؛ او نسبت به مؤمنان همواره مهربان بوده است».

آری، این رحمت خاص الهی است که مؤمنان را از ظلمات هوی و هوس ها و شهوات و وسوسه های شیطانی بیرون می برد و به نور تقوا و ایمان و یقین روشن می سازد.

سپس در بیان دومین اثر عرضه می دارد: «درودی بر آن ها بفرست که باغ های بهشت را به روی آن ها بگشایی»؛ (و تَفْسَحْ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ).

روشن است، هنگامی که انسان آلوده گناه نشد و پاک و پاکیزه در این دنیا زندگی کرد، هنگام ورود به آخرت، درهای بهشت به روی او گشوده می شود و همان گونه که در ادامه آیه قبل (آیه ۴۴ سوره احزاب) آمده است: فرشتگان به استقبال چنین کسانی می شتابند «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا»؛ «تحیت فرشتگان به آنان در روزی که به لقای او می رسند سلام است؛ و برای آن ها پاداش پرارزشی فراهم ساخته است».

تعبیر به «تَفْسَحْ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ» با توجه به معنای «تَفْسَح» که اشاره به وسعت است و معنای «ریاض» جمع «روضه» که در این جا به معنای باغ های بهشتی است نشان می دهد که این گروه که مشمول درود و رحمت الهی شده اند، نه تنها در یک باغ، بلکه درهای باغ های بهشتی به روی آن ها گشوده می شود و در فراخنای بهشت آزاد و متنعم اند.

درباره سومین تأثیر این درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «درودی که آن‌ها را از وسوسه‌ها و مکرهای شیطان به وسیله آن بازدارد؛ (و تمنعهم بها من کید الشیطان).

شکی نیست که هرگاه رحمت الهی شامل حال بنده‌ای شود، اجازه نخواهد داد که شیطان با وسوسه‌هایش در او نفوذ کند، همان‌گونه که قرآن فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾؛ «زیرا او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، سلطه‌ای ندارد. * سلطه او تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده‌اند، و کسانی که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار می‌دهند و به فرمان شیطان گردن می‌نهند».^۱

«کید شیطان» مفهوم عامی دارد که هرگونه وسوسه‌های مربوط به مال و مقام و شهوت جنسی و صفات مذموم و نکوهیده و نفس‌آماره را شامل می‌شود و اگر برای شیطان مفهوم عامی قائل شویم که متمردان انس و جن را شامل شود، مفهوم جمله این می‌شود که خداوند در پرتو رحمتش همه ما را از تمام وسوسه‌های شیاطین انس و جن محفوظ دارد.

و در بیان چهارمین اثر عرضه می‌دارد: «خداوندا! درودی بر آن‌ها بفرست که به واسطه آن هنگامی که از تو برای هر کار خیری یاری می‌طلبند، یاری‌شان دهی؛ (و تُعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَغَاوُكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ).

واژه «بَرٍّ» در اصل به معنای توسعه می‌باشد، سپس به معنای همه نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان‌ها آمده است، زیرا کارهای نیک به خود انسان محدود نمی‌شود، بلکه گسترش می‌یابد و دیگران نیز بهره‌مند می‌شوند.

۱. نحل، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

با توجه به معنای وسیعی که واژه «بر» دارد معلوم می‌شود که امام علیه السلام از خداوند تقاضای رحمتی کرده که انسان‌ها را برای هر کار نیکی یاری دهد. قابل توجه این که امام علیه السلام نخست بازدارندگی رحمت الهی را از کید شیطان و معاصی می‌خواهد و سپس یاری برای نیکی‌ها را، که در واقع اولی مقدمه‌ای است برای دومی و به گفته معروف علمای اخلاق، تخلیه مقدم است بر تخلیه. نخست باید لوح دل را از آلودگی‌های گناه پاک کرد، سپس فضایل و اخلاق انسانی را بر آن نقش زد.

سپس درباره پنجمین اثر درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «خداوندا! با درود و رحمت آن‌ها را از حوادث ناگوار شب و روز نگاه‌دار، جز حوادثی که خیر و نیکی به همراه دارد»؛ (و تَقِيهِمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ). این جمله در حقیقت اشاره به آیه شریفه ۱۱ سوره رعد است که می‌فرماید: ﴿لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾؛ «برای هر کس، مأمورانی است که پی‌درپی، از پیش رو و از پشت سر او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند؛ و خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آن‌که آنان آنچه را در وجود خودشان است تغییر دهند. و هنگامی که خدا برای قومی به خاطر اعمالشان بدی و عذاب بخواهد، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، نجات‌دهنده و سرپرستی نخواهند داشت».

«طارق» از ماده «طَرَقَ» (بر وزن برق) به معنای کوبیدن است و از آن‌جا که در گذشته مسافران شب در خانه را می‌کوبیدند این واژه در مورد آن‌ها به کار رفته و سپس توسعه یافته و به مسافران شب و روز، هر دو اطلاق شده است. آنگاه توسعه بیشتری یافته و به هر حادثه‌ای که در شب و روز رخ می‌دهد «طارق» گفته می‌شود و جاده را به این علت «طریق» می‌گویند که با پای رهروان کوبیده می‌شود

و «مطرقه» به معنای پتک و چکش است که از آن برای کوبیدن استفاده می‌کند و در دعای فوق، به قرینه «لیل و نهار» همه حوادث شب و روز را شامل می‌شود و با توجه به استثنائی که بعد از آن آمده، منحصر به حوادث ناگوار است.

آنگاه در بیان آخرین آثار رحمت الهی عرضه می‌دارد: «(خداوندا! درود و رحمتی بر آن‌ها بفرست که) آن‌ها را به وسیله آن به حُسن ظن به خودت و انتظار برای نعمت‌هایی که نزد توست و ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است برانگیزی»؛ (و تَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَىٰ اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيمَا عِنْدَكَ وَ تَرْكِ التُّهْمَةِ فِيمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ).

در این جمله امام علیه السلام سه چیز از خداوند در سایه رحمتش تقاضا کرده است، نخست: حُسن ظنّ به پروردگار.

این جمله، اشاره به چیزی است که در روایات متعدد اسلامی آمده که امید به پروردگار باید آمیخته با خوفی از عذاب او باشد؛ آن‌کس که فقط امیدوار است، در انجام وظایف کوتاهی می‌کند و آن‌کس که فقط خوف و ترس دارد، مأیوس می‌شود و نتیجه آن، کوتاهی در انجام وظایف است. اما قلبی که آکنده از خوف ورجاست، در انجام اعمال نیک، فعال و در ترک گناهان جدی است.

دوم: چشم دوختن به عنایات او، و سوم: ترک تهمت نسبت به آنچه در دست بندگان است. جمله «تَرْكِ التُّهْمَةِ» ممکن است اشاره به این باشد که انسان وقتی می‌بیند گروهی از بندگان متنعم‌اند و او محروم است، در اعماق ذهنش خدا را متهم به بی‌عدالتی می‌کند که چرا به دیگران داده و به او نداده است؟ امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که هرگز ذهن انسان، آلوده به چنین افکار شیطانی نشود.

همان‌گونه که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «و يَنْبَغِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَتَّهِمَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ فِي قَضَائِهِ، وَ لَا يَسْتَبْطِئُهُ فِي رِزْقِهِ؛ کسی که خدا را به خوبی می‌شناسد سزاوار است که او را در قضا و قدرش

متهم نکند و در روزی دادنش متهم به گُندی نسازد.^۱ این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که گاه انسان هنگامی که نعمت‌های زیادی را در دست دیگران می‌بیند آن‌ها را متهم به سوء استفاده و توسل به طرق نامشروع برای کسب مال می‌کند. امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند که چنین اتهاماتی که در واقع شیطانی است نسبت به بندگان خدا به ذهن انسان خطور نکند.

بدیهی است که همه این‌گونه افکار، انحراف از جاده توحید و گام برداشتن در مسیر شرک است.

* * *

امام علیه السلام به دنبال طلب آثار رحمت الهی نسبت به تابعین، به معنای عام، به نتایج و عواقب آن پرداخته و در هفت جمله عاقبت محمود و نتایج مطلوب آن را برای تابعان راستین تقاضا می‌کند. نخست عرضه می‌دارد: «(خداوند! این درود و رحمت و این آثار را برای آن‌ها فراهم کن تا) آن‌ها را تنها به خودت راغب سازی و از خودت بیم و هراس داشته باشند»؛ (لِتَرُدَّهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ). «رغبة» اگر با «الی» یا با «فی» متعدی شود به معنای علاقه‌مند بودن به چیزی است و اگر با «عن» متعدی شود به معنای تنفر و بیزاری از چیزی می‌باشد. راغب در مفردات می‌گوید: اصل معنای «رغبة» وسعت چیزی است (و یا وسعت در اراده است) و از آن‌جا که انسان هنگامی که علاقه یا تنفر نسبت به چیزی داشته باشد این حالت از او تجاوز می‌کند و به غیر او می‌رسد این واژه در این معنا به کار رفته است.

و «رهبة» در اصل به معنای ترسیدن از چیزی است که با اضطراب و خویشتن‌داری همراه باشد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹، ح ۹.

و در بیان دومین و سومین نتیجه می‌فرماید: «و (به وسیله این رحمت و آثارش) آن‌ها را نسبت به زرق و برق دنیای ناپایدار بی‌اعتنا سازی و نسبت به عمل کردن برای دار آخرت علاقه‌مند نمایی»؛ (و تُزَهِّدُهُمْ فِي سَعَةِ الْعَاجِلِ، وَ تُحِبِّبُ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ).

«عاجل» به معنای شیء زودگذر است و در این جا اشاره به دنیا و نعمت‌های ناپایدار آن است و «آجل» ضد آن است و اشاره به نعمت‌های پایدار و جاودانی وابدی آخرت است.

آری، تابعان راستین نعمت‌های پایدار عالم دیگر را فدای نعمت‌های ناپایدار و کم‌ارزش دنیای فانی نمی‌کنند.

در سوره قیامت در آیات ۲۰ و ۲۱ در نکوهش دنیاپرستان آمده است: ﴿كَذَٰلِكَ يُجِيبُونَ الْعَاجِلَةَ * وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛ «هرگز چنین نیست که شما می‌پندارید! بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید و آخرت را رها می‌کنید».

آنگاه به نتیجه چهارم اشاره کرده، می‌فرماید: «و به وسیله آن درود و رحمت و آثارش آن‌ها را مہیای عالم بعد از مرگ کنی»؛ (وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ).

«استعداد» از ماده «عدّ» در اصل به معنای شمردن چیزی است، ولی «استعداد» به معنای مہیا شدن است و مہیا شدن برای بعد از مرگ از طریق توبه و انجام کارهای نیک و ترک معاصی و گناهان و اطاعت از پروردگار است.

در دعای شب بیست و هفتم ماه رمضان از امام سجاده علیه السلام نقل شده که از اول شب تا به صبح این دعا را تکرار می‌کرد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْقَوْتِ؛ خداوند! (این توفیق را) روزی من کن که از این سرای فریبنده دنیا خود را برکنار دارم و به سرای جاویدان آخرت توجه کنم و پیش از آن‌که فرصت از دستم برود آماده‌م مرگ شوم».^۱

همچنین آن حضرت در دعای پرمعنای روز یکشنبه عرضه می‌دارد: «... وَمِنْ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُّبِ وَالْعُدَّةِ؛ خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که قبل از آمادگی و تهیه توشه، عمر من به پایان رسد».^۱

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم که از آن حضرت سؤال کردند: «مَا الْأَسْتِعْذَادُ لِلْمَوْتِ؛ آماده شدن برای مرگ چگونه است؟» امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «أَدَاءُ الْفَرَائِضِ وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَالِاسْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالِي أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ؛ انجام واجبات و پرهیز از گناهان و دارا بودن صفات برجسته انسانی، آنگاه برای انسان تفاوتی نمی‌کند که مرگ به سراغ او بیاید یا او به سراغ مرگ برود».^۲

آنگاه به پنجمین نتیجه اشاره فرموده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! با آن رحمت و آثارش، هر حادثه ناخوشایند و اندوهی را که به هنگام خارج شدن روح از بدن برای آن‌ها رخ می‌دهد آسان سازی»؛ (وَتَهَوَّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَرْبَابِهَا).

«کرب» در اصل به معنای زیر و رو کردن زمین و حفر و شیار آن است (کرب الارض). همچنین به گره‌های محکمی که در طناب دلو می‌زنند اطلاق شده، سپس به معنای غم و اندوه شدید آمده، چرا که دل انسان را زیر و رو می‌کند و عقده‌ای در قلب به وجود می‌آورد. این واژه معنای وسیع و گسترده‌ای دارد و هرگونه مشکل مهمی را شامل می‌شود و در این جا به معنای اندوه و هر مشکلی است.

این جمله اشاره به «سکرات موت» و سختی جان‌کندن و مرارت‌های آن است که برای مؤمنان آسان می‌شود و برای عاصیان بسیار سخت و دردناک است.

۱. مصباح کفعمی، ص ۱۰۸.

۲. امالی صدوق، ص ۱۷۲، ح ۹.

از تعبیر امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که مر با شداید و وحشت هایی همراه است که در قرآن مجید به عنوان سكرات موت از آن یاد شده، همان گونه که در آیه ۱۹ سوره ق می خوانیم: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ»؛ «و سرانجام، سكرات مر ، حقیقت را پیش چشم او می آورد و گفته می شود: این همان چیزی است که تو از آن می گریختی!».

و در تعبیر دیگر در آیه ۹۳ سوره انعام آمده است: «وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ»؛ «و اگر ببینی هنگامی که این ستمکاران در شداید مر فرو رفته اند (به حال آن ها تأسف می خوری)».

«سكره» از ماده «سكر» (بر وزن شکر) به گفته ارباب لغت حالتی است که میان انسان و عقل او ایجاد می شود و معمولاً در مورد مستی شراب به کار می رود، هرچند این حالت گاه به سبب شدت غضب یا عشق آتشین نیز دست می دهد. و «غمرات» جمع «غمره» به معنای آبی است که چهره همه چیز را بپوشاند، و به حوادث دردناکی که تمام وجود انسان را فرا می گیرد نیز اطلاق می شود.

از روایات به خوبی استفاده می شود که سختی های جان دادن محدود به کافران و بدکاران نیست، بلکه شامل مؤمنان هم می شود، هرچند در درجاتی ضعیف تر. از تعبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه که به صورت مطلق بیان شده نیز این حقیقت استفاده می شود؛ می فرماید: «إِنَّ لِلْمَوْتِ لَغَمَرَاتٍ هِيَ أَفْظَعُ أَنْ تَسْتَغْرِقَ بِصِفَةٍ أَوْ تَعْتَدِلَ عَلَى عُقُولِ أَهْلِ الدُّنْيَا؛ مر شداید و سختی هایی دارد، شدیدتر از آنچه در وصف بگنجد، یا با معیار عقل مردم دنیا سنجیده شود»^۱ ولی همان گونه که گفتیم در مورد مؤمنان خفیف تر است.

به هر حال امام علیه السلام از سكرات موت تعبیر به «كل كرب» (هرگونه ناراحتی)

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱.

فرموده و از خداوند تقاضا می‌کند که با درود و رحمتش این شدايد را بر تابعان راستین آسان گرداند.

از روایات متعددی استفاده می‌شود که اعمالی همچون نماز اول وقت^۱، احترام به پدر و مادر، وصله رحم^۲ و همچنین زیارت قبر امام حسین علیه السلام^۳ و داشتن ولایت امیرمؤمنان علیه السلام^۴ سکرات موت را بر انسان آسان می‌سازد.^۵ اصولاً جدا شدن روح از این بدن که گاه هفتاد سال با آن در ارتباط کامل بوده آسان نخواهد بود و به‌طور طبیعی نیز دردناک است، همانند جدا شدن طفل از رحم مادر.

آنگاه درباره ششمین نتیجه درود و رحمت الهی عرضه می‌دارد: «خداوند! آنان را (با این رحمت و درود) از هر چیز خوفناکی که فتنه و فساد ایجاد می‌کند و از هرگونه محذورات و افتادن به صورت در آتش دوزخ و طولانی بودن توقف در آن عافیت بخشی»؛ (وَتُعَافِيهِمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْذُورَاتِهَا، وَكِبَّةِ النَّارِ وَطُولِ الْخُلُودِ فِيهَا).

«فتنه» از ماده «فتن» (بر وزن متن) در اصل به معنای قراردادن طلا در کوره آتشین است تا خوب و خالص شود و به همین دلیل در مورد آزمایش‌ها و امتحانات به کار می‌رود. این واژه و مشتقات آن در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته، از جمله آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عزا، شرک و بت پرستی، اضلال و گمراهی، و در این جا به معنای ناراحتی و مشکلات است

۱. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۹.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۶۶.

۳. همان، ج ۹۸، ص ۷۷.

۴. همان، ج ۷، ص ۲۲۲.

۵. برای اطلاع بیشتر از این نوع روایات رجوع کنید به: میزان الحکمة، بخش ماده موت و همچنین پیام قرآن، ج ۵، ص ۴۳۱.

و قرائنی که قبل و بعد از این جمله آمده نشان می‌دهد که منظور از فتنه، عذاب آخرت یا عذاب دنیا و آخرت هر دو می‌باشد، چون یکی از معانی فتنه عذاب و شکنجه است، همان‌گونه که در آیات ۶۲ و ۶۳ سوره صافات می‌خوانیم: ﴿أَذَلَّكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ * إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾؛ «آیا این نعمتها ی جاویدان بهشتی بهتر است یا درخت نفرت‌انگیز زقُوم؟! * ما آن را مایه درد ورنج ستمکاران قرار دادیم».

و «محدورات» به معنای اموری است که انسان از آن‌ها پرهیز می‌کند و ترسان است و در واقع اشاره به انواع عذاب‌های دوزخ است که بهشتیان از آن در امن و امان‌اند.

«کَبَّة» از ماده «کَبَّ» (بر وزن حد) در اصل به معنای افکندن چیزی به صورت بر روی زمین است و از بعضی از آیات قرآن و روایات به خوبی استفاده می‌شود که بعضی به رو در آتش دوزخ افکنده می‌شوند و امام علیه السلام در این جا برای تابعان راستین دعا می‌کند که از این‌گونه عذاب‌ها برکنار باشند.

بنابراین «کَبَّة النَّارِ وَ طُولِ الْخُلُودِ فِيهَا» از قبیل ذکر خاص بعد از ذکر عام است که همان فتنه و محدورات می‌باشد.

در بعضی از منابع لغت «کَبَّة النَّارِ» به معنای شدت صدمات آتش تفسیر شده است.^۱

«خلود» گاه به معنای جاودانگی و گاه به معنای مدت طولانی آمده است و به نظر می‌رسد که در کلام امام علیه السلام به قرینه «طُولِ الْخُلُودِ» ناظر به معنای دوم باشد. آنگاه در جمله هفتم که اشاره به آخرین نتایج و فواید این درود و رحمت الهی است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! به این وسیله آن‌ها را به مقام امن و امان که

۱. نه‌ایه ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۸، واژه «کَبَّ».

مقام آرامش پرهیزکاران است (به بهشت جاویدان) منتقل فرمایی؛ «وَتَصِيرُهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ».

«مقیل» اسم مکان است از ماده «قیلوله» که به معنای خواب نیم روز می باشد، سپس به طور کلی به محل استراحت و جایگاه امن و امان و راحت اطلاق شده است.

در قرآن مجید واژه «مقیل» یک بار در آیه ۲۴ سوره فرقان ذکر شده است، آن جا که می فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»؛ «بهشتیان در آن روز بهترین جایگاه و نیکوترین استراحتگاه را دارند».

و این که از میان تمام صفات بهشتیان، تقوای آن ها ذکر شده و جایگاه متقین برای تابعان راستین، به معنای عام، تقاضا شده، می تواند اشاره به آیات قبل از آیه فوق باشد که می فرماید: «قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا»؛ «ای پیامبر! بگو: آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده؟! بهشتی که پاداش اعمال آن ها، و سرانجامشان است».^۱

و یا اشاره به آیه ۶۳ سوره مریم باشد که می فرماید: «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»؛ «این همان بهشتی است که به بندگان ما که پرهیزکار باشند، به ارث می دهیم».

تعبیر به «امن» به صورت مطلق اشاره به امنیت از هر جهت است، امنیت از عذاب الهی، امنیت از ناملایماتی که در دنیا وجود دارد، امنیت از خیال ناپایداری نعمت های بهشتی و مانند آن.

در ضمن، تعبیر فوق می تواند برگرفته از آیات متعدد قرآن درباره امنیت

۱. فرقان، آیه ۱۵.

پرهیزکاران در بهشت باشد، از جمله آیه ۸۲ سوره انعام، آنجا که می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾؛ «(آری) آن‌ها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با هیچ ستم و شرکی نیالودند، ایمنی تنها از آن آن‌هاست؛ و آن‌ها هدایت یافتگان‌اند».

و در آیات ۵۱ و ۵۲ سوره دخان می‌خوانیم: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ * فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴾؛ «به یقین پرهیزکاران در جایگاه امنی قرار دارند * در میان باغ‌های بهشتی و چشمه‌ها».^۱

جمع‌بندی و چکیده دعا

این دعا پر بار و پرمعنا مروری است بر تمام تاریخ بشر، از آدم عليه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله و از خاتم صلی الله علیه و آله تا پایان دنیا و در آن، درود فرستاده می‌شود بر تمام صالحان و پرهیزکارانی که از آغاز تا پایان جهان بوده و خواهند بود و پیام‌های متعددی دارد، از جمله:

۱. ما هرگز گمان نکنیم که اگر در راه صلاح و تقوا به توفیق الهی گام برمی‌داریم، تنها کسانی هستیم که این مسیر را می‌پیماییم. پیش از ما میلیون‌ها نفر و بعد از ما نیز میلیون‌ها نفر دیگر از صالحان و نیکان خواهند بود که راه تقوا و طاعت الهی را می‌پیمایند و این در حقیقت مانع غرور ماست اگر در راه تقوا سیر کنیم.

۲. درود بر آن‌ها و طلب رحمت الهی برای همه رهروان این راه، نوعی حق‌شناسی و قدردانی از آن‌هاست که این راه را در گذشته پیموده‌اند و یا در آینده می‌پیمایند.

۱. تعبیر «من مقبل المتقين» می‌تواند صفتی برای امن باشد و یا به منزله جمله بیانیه.

۳. با توجه به صفات متعددی که امام علیه السلام برای پرهیزکاران امم پیشین و برای اصحاب راستین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و تابعان آنها - کسانی که در مکتب آنها درس تقوا آموختند - و همچنین تمام کسانی که تا دامنۀ قیامت راه آنها را می پیمایند شمرده است روشن می شود که ارزش آنها از کجاست و چرا و چگونه باید بر آنها درود بفرستیم و برای آنان رحمت الهی را بطلبیم و این درسی است برای همه ما و به تعبیر دیگر، نشان می دهد که آنها اسوه و سرمشق ما در این راه بوده اند، همان گونه که ما سرمشقی برای آیندگان خواهیم بود، ان شاء الله .

۴. بخش آخر این دعا نشان می دهد که این درود و رحمت الهی چه آثار فوق العاده گران بهایی دارد و چگونه در دنیا و آخرت به سراغ انسان می آید، او را از تنگناها می رهاند و به محل امن و امان بهشت می رساند و این بشارتی است برای ما و برای همه پویندگان این راه.

